



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7378



تاج المیزان فی تفسیر و عجاایب المیزان

اجاز التفسیر



در طبعه عین شهر شعبان طبعه چوبی





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد المنزه عن الفحشاء المتعاهد  
 في الجبروت والعظمة والكبرياء المنزه بالقدم والأولية والبقاء المتعالي  
 عن معاونه لا يلدأد والشركاء لا يبري عن لا اله حاس والأدناس البشرية  
 والجسدية والجوارح والأعضاء والمبداء من الخلق الصاحبة والولدي  
 الأسماء والأبواب وصلواته الثابتات على صفوة أوليائه لأصفياء  
 وخالصته وأشرف المسلمين وأبليغ سيدنا ونبينا محمد المصطفى  
 المبعوث في أرض بطحاء المبتلى في الصلح الأولى صحف إبراهيم وموسى  
 بأحسن الصفات والأسماء والمنصوب صر عليه في لسان الأنبياء  
 بالشافعة الظاهرة فاروقا وعلى أهل بيته المعصومين المطهرين عن

الاخر جاس المقدسين الجباة سيما وصي لا وصيا و على الاثر كياء و  
 الاثرية الامم على بن ابي طالب المشرية في الضمف لسابقة باليسا  
 و ايلياء صلوة تشحن الهواء و تملأه الخضراء و الغبراء اما بعد  
 اين رساله ايست مشتملة بقض شهبات مفتاح الاسرار و حله چار رساله فارسيه  
 كه انهار بعض فضلكم سيجيه سمي ما وري فند صاحب زبله كبر آباد و درين  
 نزو جاب معلی القاب علامه دوران مجتهد العصر و الزمان جامی شریعت اسلام  
 و ايمان حى بدع و طغيان عمى الامجد جناب السيد محمد لازلث شمس فاداته باز  
 و ما برحت حجه على اعدائه فى الدين بالغة فرسا وده استد عاى جواب نموده و بايما  
 انجناب ارشاد آن على قباب ضعف عباد الله البار السيد محمد باقر السنجي  
 عليه النعم و الاياوى بن الفاضل الكامل و العالم العامل المولى المكرم و المقصى المفضل  
 الورع التقى الاوحدى المرحوم المبرور السيد محمد طاب ثراه و جعل الجنة مثواه  
 ابن العلامة المشتهر فى الافاق مقتدى الانام بالاستحقاق مجد و الطريقة الحققة  
 بالاتباع مروج الشريعة و الطريقة الجعفرية فى الانصار و الاصفاء حامى حمى الاسلام  
 و الايمان قاصد البدع و الطغيان المولى الاصل الاجل المنقل الى جوار رحمة ربه الكريم  
 السيد محمد باقر السنجي الله عليه لطف الفهم و اسكنه جنات الخليم متتلا لامر الاثر  
 متوجع ايا جواب ان گر ویده و هر چند که اکثر مضامين آن بها شبهه درينه مانده تقويم  
 پارينه قابل الثبات نبوده ليکن حسب ماى جناب سابق القاب اقتراح مولف  
 رساله و هم نظريه بعضى از مضامين کيکه جديده که آنرا درين سائل اقروده و براى  
 رفع القباس ناس تعجب بسوى نقض آنها نموده شد و وجه خستيا نقض اين رساله من بن

الراسل المسطورة انكه اصل اصول دين حيا و سجا و تعالى نفعي اند و ضد او است چون نايي ساله او  
 بر اثبات بي ثبات ملكيت و بيان قايم نموده و صاحب ساله بر علم خود در آن غایت وقت و خوش طبع  
 بکار برده لهذا اولاً طلب يابل را بجلول الله سبحانه دفع و متحد و شمس ختم تا باشد که صاحبان انصاف  
 و تارک کمالی بقره اعتقاد انرسيحان غير ايشان ششم دل اندوده و انقضائيت و مجادله باطل بطلان  
 خود را برون ساخته و اعتماد بزندگانی خيرو زنده دنيای نامدار و نیکو مال سریع الزوال و حکومت  
 و ریاست بی اعتبار نگرد و مضامین حقه و مطالب اقمیه آنرا که مقرون به لال می باشد است تلقی قبول  
 فرماید که باعث نجات سعادت در این موجب کنایه شایسته است آینه اگر زمانه غدار و روزگار کج و  
 برخلاف عادت خود اندکی فرصت و طایفه ملت میدادالت الله تعالى بسوی نقض سائل  
 آخر او عنان شمس شطفت می سازیم و الله المستعان علیه التکلان و سسی گردانیدم آنرا  
 کشف الاستار عن وجه الاسرار اکنون مناسب چنان بود که قبل شروع و مقصود بعض  
 بمضامین صداقت لکین را که ایراد آن درین مقام هم است برانی عبرت ناظران بصیرت  
 مستمعان در مقدمه ساله ذکر سازیم و الله ولی التوفیق مقدمه مهمه بر الواح ازواج  
 در باب غلوب سلیه و اذ بان استقیمه و مرتسم میگردد اند که هر چند که در سائل بابی است  
 خود در نظر عوام کالانعام مضامین قلیله را بعبارت طولیه تحریر کرده در سائل اربعه مرتب  
 ساخته لیکن در نظر ارباب فهم و بصیرت تعداد سائل او در خور حساب و شمار نیست زیرا  
 دو رساله از آن که سسی بطریق الحیوة و ثمرات شجر الحیوة است بیگونه قلمی است  
 خطاب لائق رد و جواب نیست چاول آنها مشتمل است بر قصه حضرات آدم و حوا  
 و ثانی شخصیت ایشان و معصیت دیگر پیغمبر و پیغمبر با صلوات الله علیه و علیهم اجمعین  
 بعضی آیات و الاخبار الواردة فی الباب مع ان عصمة الانبیاء علیهم السلام

من المعاصی الذنوب صغیرا و کبیرا من اول الامر الى اخره ثابته بالادلة القطعیة فما خالفها  
 یكون باطلا کالایات المشعرة بحسبیتة تعویهم متضمن حکایات فرق باطله است از  
 اهل صنعت پرستان غیر هم و بیان طریق نجات که ایشان بنا بر زعم باطل خود  
 کرده و منظور از این مرتبیه اهل اسلام است بالیشان منوخرط القوادیل و آخرت  
 اولی بذلک خلاصه این حکایات بخوانار جوع میکند بسوی حصر نجات و حصر نجات بسوی حصر اول  
 بطهارت و عصمت من الذنوب خاصه و دن سائر الایادیا و کونه کفاره فحاشی علی  
 وجه مخصوص کما نعلم و هذا هو الغرض الاصلی که بهذا التویل و کل ذلک  
 محذوف من دفع منظور غیه کما ذکر شرط من وجوه بطلان فی او اخر بنده  
 رساله و غیر ما تفصلا و اما رساله ثانیه از آن هر دو پیش متضمن بنده ای آیات بحسب  
 تورات است که بعضی معارف الهیه را آن مکتور و هم در آن بعضی ادعیه زبور متعارف ذکر  
 ساخته و غرض از این برادر ترجیح دادن نه است بر آیات قرانی و غنی سید که چنین معارف  
 در قرآن تمام موجود است و اکثر احکام قرآن شما حکما ظاهریه و عریه است مانند نکاح و طلاق  
 و میراث و قصاص امثال آنها و معارف الهیه که باعث صلاح و جلالی بواطن او را آن  
 کمتر یافته میشود و این کلام محض او عامی است و ناشی از جهل تجارب صاحبش چه کمتر  
 است از سوره های قرانی که مشتمل بر اعظم بالغه و معارف کامله الهیه است لای تنبیه از غراب  
 بدایع و صنایع مخلوقات من الارض و السموات بر کمال علم و قدرت خالق تبارک که عیش  
 تصفیه طین تنویر قلوب بزرگ نفوس است نبوده با وضاحت بلاغت تصنیف انبیای سابقین که حجب  
 عبرت اهل بصیرت من دن تعلیم احد و تفاحیل امور الاخره من الحبه و الناره و شمس و قمر  
 که در اکثر مواضع آن مکتور است علاوه بر آن عشری از عشران این سوانح قصص بسیار و عین

کتاب متداول موجود نیست خصوصاً ذکر حجت تاریک درین صحیفه قلیل است که بعد و مهم است  
 یکی قصص و حکایات سابقه بطرز کتب تاریخ قلیل من الاحکام که هیچگونه مقصدی از کلام الهی  
 نمیتواند شد و در آنها مندرج بخلاف قرآن جمید که هر که نظم و نسق و مضامین جلیله آنرا می بیند  
 میداند که از جانب خدا نازل شده عجاظت مشاطه نیست و می آید که این کتاب را  
 بر قرآن مجید ترجیح دادن عجب عجاب و ستم بر جان انصاف نبودن است چنانچه ظهور است  
 نهند نام نوری کافوره اکنون بعضی آیات و انبیه را که ششبار معارف الهی آیات جلیله و صفات کمالیه  
 ذاتیه او سبحانه است مانند علم و قدرت و حیوة و ادراک و بقا و غیر آنها را اینجا بطریق انوفج برآورد  
 عبرت ناظران مستمعان بیز و میبایم پس بدانکه خدای تعالی در سوره بقره در وجه استدلال  
 از عجاظ مصنوعات و غرائب فطریات بر کمال ذات و صفات خود میفرماید و اظہرکم الله  
 و احکم الا الله که هو السموات و الارض و خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و  
 النهار و الفلك التي تحرف في البحر مما ينفع الناس ما ازل الله من السماء ماء فاحيي به  
 الارض بعد موتها و تنفع بها من كل اية و تصريف الرياح و السحاب المستخرجات  
 السماء و الارض لا ياتونهم يعقلون یعنی خدای شامخ الهی است و احد بخشایند مهربان  
 بدستیکه در آفرینش آسمانها و زمین در آمد و شد شب و روز و کوششها که روان می شوند  
 در دریای بیکریه نفع رسانند و میان و در آنچه فرستاد خدا از آب باران بپاشند که روای  
 بآن آب زمین بعد از آنکه مرده بود و پراکنده و منتشر کرده و زمین از هر حیوان چمنده  
 در گردانیدن و زمین با دو برابر و سحاب که تابع و رام شده میان آسمان و زمین یعنی  
 باین گران و ثقل معلق و آویخته است من السماء و الارض بر آنکه این خبر را معجزه  
 و نشانهای علم و قدرت الهی است برای گروهی که فهم و دانش میدارند و در سوره رعد میفرماید

[illegible]

آسمان جاوست بهمه خیر و انا و نیز در سوره انعام درباره احاطه خود با شیار و علم خبریات  
 سیر نماید و عتده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو یعلم ما فی البر و البحر و ما  
 تسقط من قره الا یعلمها و لا حبه فی ظلمات الارض و لا طرب و لا یبصر  
 الا فی کما یشین یعنی نزد او سچانه است کلیدهای غیب میداند آنها را غیر او میداند  
 آنچه انچه را که در بیابانها و دریاهاست و فرو زمین و در برگ گریه میکند آنرا و نداند  
 و در تاریکهای زمین و در تر و خشک گریه میکند در لوح محفوظ ظهور میدهد و نیز در سوره نهمین  
 سیر نماید تا جائز که الا عین ما تحفی الصدور یعنی میداند خیانت چشمها  
 و آنچه مخفی دارد و آنرا سینهها و در سوره ملک سیر نماید و اسیر و اقی که او احاطه نماید  
 الله علیه بذات الصدور لا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی بنان  
 کنید سخن خود را یا آشکارا کنید از این استیکه اوست و انا با سراسر سینهها ایامید  
 آنکسی که یافید و انا و بهمه شیار او اوست صاحب لطف و مهربانی و آگاه بهمه خیر و  
 با اینکه محدود است از ماده و لوازم جسم نیست در آخر سوره انعام سیر نماید که تذکره  
 الا بصائر هو بذرک الا بصائر هو اللطیف الخبیر یعنی دریافت نمیکند  
 او را دید و او دریافت میکند و دیدار او اوست صاحب لطف و آگاه بهمه شیا و حاجا در  
 قرآن مجید و اوست ان الله سمیع بصیر یعنی در استیکه خدا شنو است و دانای  
 و با قطع نظر از اینکه علم و قدرت مستلزم حیوة و زندگی است تصریح ذکر حیوة هم در آن  
 موجود است قال تعالی الله لا اله الا هو الحی القیوم و هم در تبار به قیامی خو  
 فرموده کل شیء هالک الا وجهه و کل من علیها فان و یبقی  
 وجهه ملک ذو الجلال و الاکرام و نیز درباره صدق در راستی خود فرموده

[illegible]





وَمَنْ أَحْبَبَ مِنْ اللَّهِ حَدِيثًا وَرَبَّاهُ كَلِمًا فَمُرُودَهُ وَكَكَلَهُ اللَّهُ مُوسَى تَكَلِيمًا  
وَأَمثال این آیات که ششست بیان کمال ذات صفات او تعالی است در قرآن مجید بوفور و کثرت  
موجود بر خنیا از ان نیز آموخیم که در احاطه آن کلام بطول می بخشد معجزه و آیات  
قرآن مجید معانی دقیق و معارف شریفه و دیوت گذشته شده و فهم آن برای هر کس بدون  
تفصیح غیر واجب و اثار آمدیدی که قرآن مطلق و مبین صادق معانی و معارف قرآنی  
هستند کاشف شکلات حلال معضلات آنست ایامنی مبنی که احادیث و خطب از  
طریق وارد گردیده معلوم میشوند است از معارف الهیه و صفات جمالیه و جلالیه و سبحانه  
در قرآن مجید بآن اشاره رفته خصوصاً خطب حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب است  
که در پنج البلاغت مذکور است هر که آنرا بخشیم دل و نظر انصاف به بیند  
میبیند که محکم آن خطب غایب هیچ معارف الهیه و سبحان مجامع عالم و غیبیه است کما  
شهد به ملک مخالفه و معاندیه و الفضل باشد بر الاعداء و لولا مخالفة الاطمان  
لذکرنا بعضا منها و هرگاه کلام امام باین مشابه باشد کلام ربانی بطریق اولی افضل و  
اکمل خواهد بود که این حضرات مقرب النوار و مفسر سران می باشند و اما بعض  
ادعیه زبور که درین رساله مذکور ساخته پس آنرا بصحیح سجاده می که آنرا زبور آل محمد  
میگویند مقابله میتوانیم کرد بلکه ادعیه آن بر ادعیه زبور متعارف ترجیح مین دارد زیرا که مضاف  
جلالیه عالی آن چه از حمد و ثنای الهی بیان احسان و انعام غیر تناسلی و سبحانه و چه از بیان  
تهذیب خلاق و چه دیگر مطالب دین دنیا بخند کمال رسیده و فصاحت و بلاغت و حسن  
نظام بیان علاوه بر آن چنانچه برابر باب انصاف و سلاست طبع مخفی نیست و بعض  
نقرات غایب تقدیر که آنرا در حمد و ثنای الهی است فرموده اند و اطلاق ادعیه صحیفه کلام است کلام

قال عليه السلام الحمد لله الاول بلا اول كان قبله والاخر بلا اخر يكون بعد  
الذي قصرت عن رؤيته البصار الشاظرين وعجزت عن بعثه اوهام الوافدين  
ابتدع بقدريته الخلق ابتداء واختراعهم على مسبقته اختراعا عام سلك  
بهم طريق السراية وبعثهم في سبيل محبته لا يكونوا خدعا قد همهم  
اليه ولا يستطيعون نقد ما الي ما احرم عنه وجعل لكل روح  
منهم قوتا معلوما من سره لا ينقص من اده ناقص ولا يزيد من نقص  
مهم زائد الى اخر الدعاء يعني حمد وشكر خد ابراهيم است قبل از همه موجود  
بدون ابتدای که پیش از او باشد و آخر است بدون انتهای که بعد از او خواهد  
چنان خد اینکه کوتاه است از دیدن او و پدیدهای بینندگان عاجز است از ستودن  
او اندیشه و فکرای وصف کنندگان بی مثال آفریده خلق بر آفریدنی و بی سبق داده  
دست پیدا کرده آنها را موافق مصلحت و اراده خود پیدا کردنی پس بدو ایشان را در  
راه اراده خود و فرستاد ایشان را در سبیل دوستی خود اختیار کرد از اندر تا خیر نیچ مقدم  
و شسته ایشان را بسوی آن نه و تقدیم چیزیکه موخر نموده ایشان را از آن چیز و تقدیر کرد برای هر  
ذی روح و حیوانی از آنها مقدار یکی معین از روزی خود کم نمیتواند کرد یکی کننده برای کسی که زیاده از خواسته  
او زیاده نمی تواند کرد زیاده کننده برای کسی که خواسته برایش اتمی و ماورای این صغیه  
دیگر کتب کبیره او را با دوحیه و مناجاتهای عالیه المضامین مشحون است من شاء فلیدرج  
الیها و اما احکام فرعی پس چون از حد و احصاست با انبیه باز کتب خود را برکت یافته  
یا ترجیح میداد و نسبت خود و شعل با ضیاء شمس قرار داد و آن عجب عجاب است اما رساله ای بسیار  
است که در حقیقت نیز آن طلست لاریب فیه پس هر چند که محض نسبت بر سائل اخر

در آنکه هست و در نقش در تلمیح مضامین باطله تسبیح عبارات و پرگویی در آن از حد گذشته لیکن  
 در تمامی ساله اگر کسی تفحص کند یک عوی خود را ظاهر بلیل معقول مقرون کرده باشد  
 اجنبیت تمام از طریق مباحثه و مناظره دارد و خود سخنی میگوید و منی فهمد که چه میگوید گاهی بهر  
 سبب انکار تحریف کتب شده اوله خود بر می آید و مضامین قلید که مکنون خاطر نکات آثار است  
 عبارات ظویریه و بعضی در بخشش فصل بنویسید و در خصوص از بعضی آیات قرآنی که مشتمل بر  
 تورات و انجیل است استدلال میکند و اظهار حیوة خود مینماید حالانکه لیاقت فهم آن ندارد  
 و اکثر اجوبه امثال چنین استدالات در رساله عربیه که متضمن در رساله عربیه بدلائل و افیله  
 است تحریر یافته و نیز وجوه اثبات تحریف در رساله مذکوره و در غیر آن از رساله آثار  
 که مشتمل بر جواب خطوط پادری و لیم است و غیره مندرج و گاهی بر سر انکار حقیقت قرآن  
 و نبوت سید انس و جان علیه و آله التحفه و الرضوان می آید و مینویسد که اثبات بجز  
 آنحضرت از قرآن نمیتوان کرد مع کونه امون الامور بل القدر ان  
 الکبریم نفس معجزه باسره من مجزاته و این عظمی من آیات باقیه الی یوم القیمه  
 و اثر او هم بعضی آیات ماوله مثل آیات جسمیت او تعالی که بظاهر با شعر بعد و در کتاب  
 از آنحضرت مثل آیات الاماخذ الهیه علی صدره عن اهل بیت یا از آخرین مع کونه هم  
 معصومین اجمعین میگذارد و همچنین بعضی اخبار را از کتاب حیوة القلوب غیره در خصوص  
 ذکر مینماید و از این کلام در شفاعت آنجناب که بعضی انجیل یوحنا و کلام حضرت اشعیا  
 این صفت جمیل برای آنحضرت ثابت است میکند و از قواعد و ضوابط اهل حق غافل و در  
 و نیز از غسل تمید گرفتن حضرت مسیح بر دست حضرت یحیی که عبارت از غسل تو به باشد و هم  
 از کلام آنحضرت در جواب شخصی این عنوان ابو تدعونی صاحباً و لیس صاحباً

اللَّهُ وَحْدَهُ انتهى چشم پوشی و اعراض میکند تا بگوید و ما جوامع و ابناء و گاه بی این  
 ففتحناهم من وحننا الایه استدلال بر عظمت و الوهیت حضرت مسیح می کند و میگوید  
 که این مخالفت دارد بآیات قرآنی که دلالت بر عبودیت آنحضرت دارد و مستدایقی بحدود  
 عنہا ان شاء اللہ فی هذه الرسالة مفصلا فانظروا غیر ما من الامور و کلمات  
 مسود ادب و استند که نسبت بجناب رسالت صلوات اللہ علیہ و آلہ و کل  
 ما لایم در حق احادیث حضرت اعلیت علیہم السلام که مشتمل بر تفصیل حجت و ثبوت  
 و غیر آن است از زبان شیوخ تو امان خود بر آورده زیاده از حد و عدت و ادعا  
 آن این است که مولف رسائل و در تمامی اینها التزام است که کلماتیکه برخلاف تعلیم در حق  
 احادیث مسلمین میشود مثل نبود و امثال آن در حق جناب رسالت صلوات اللہ علیہ و آلہ  
 میشود حال آنکه اکثر از غایت تعصب بنسبت آنجناب از دعایند اردو یا از شرافت و نسب  
 حضرت هم ایامی تواند کرد و کلامی را که این خود معلوم و ظاهر است که آنحضرت از قریش و بنی شیم  
 و عبد مناف که سادات عرب و سائر ائمه بودند بهم رسیده اند و در حق اشراف و اعراف قومی  
 کلمات تحقیر که خلاف شأن ایشان باشد نوشتن کمال با انصافی و انتهای  
 تعصب است و اما بعض کلمات که در باره احادیث صادقین علیهم السلام ذکر شده  
 از آنجمله است که در فضل چهارم باب سوم این رساله یعنی رساله میزان الحق بعد ذکر چند حدیث  
 که مستند بر تفصیل احوال حجت از خود و قصود تفصیل از ازیات عقارب غیر است بعد حکم  
 بلکه نیست استیاله آن بنویسد و همچنین با کلمات لائق و مناسب است حدیثی که از امام جعفر  
 سنقول است از او در شش این سیر نباشد مع ان رباب العقول السلیمة و  
 الانام المستقیمه نظیر ان لا استخاف فی ملک الا انوکلن من ثم یجعل الله له

نور انما له من نور و هذا حال من تیرک صراط الهدی المستقیم و یعتقد علی عقله الناقص النهم  
 و ازینجا است که اگر احیاناً درین رساله بعضی کلمات خشونت آمیز در حق مولف رساله  
 از قلم ما تراویده باشند چونکه با دوی بد و آن نیستیم معذور بوده باشیم خلاصه آنکه اجوبه  
 اکثر مضامین رساله مذکوره متفرق جا بجا در رسائل فارسیه عربیه و هندی  
 سنگج است و بعضی مضامین را یکیکه جدیده که درین رساله افروده هر چند که قابل  
 التفات نیست لیکن بشرط فرصت انشاء الله تعالی بجواب آن خواهیم پرداخت و بعد  
 المستعان الان اشرع فی المقصود و تتمه من الرب لود و در قال مولف رساله نقل  
 الاسرار فی صدور رساله که ایضاً بدی این است که از تو که خدائی احدی حقیقی و از عیسی  
 که تو او را فرستاده و اقرار باشند قول عیسی مسیح استی اقول این فقره در ترجمه فارسی  
 انجیل یوحنا واقع شده و در ترجمه عربیه مطبوعه باین عبارت است حیاته الابدان  
 یعترف انک انت الواحد احد الفالحی والذی اسلمته لیسوع المسیح استی و  
 انما یحکم که باعتراف خودش قول عیسی مسیح دلالت هر یک بر ثبوت حدیث حق تعالی  
 نفی تکلیف دارد و چنانچه هر است که هرگاه او تعالی احدی حق باشد از شبهه کثرت شکرت منزه و بر  
 خواهد بود و مرکب از خبر وی را از اجزای نهینیه و یا خارجییه نبوده باشد و هم صحبت مرا یک عیسی  
 و فرستاده است و معاشرت مرسل را مرسل از جمله بی بیات جلالت است عین رب  
 اسلام پس صاحبان انصاف قدرت قادر علی الاطلاق باطلاح فرمایند که چگونه لایعنی  
 حق بر زبانش جاری ساخته که رساله خود را همان قول عیسی صدر و معنون کرده که نافی از  
 باطلش و مثبت از حق است و این توجیه حقیقی که از نقل ظاهر است یا در قاطع عقلیه و  
 نقلیه و انفسیه که پیش از آیات تورات و انجیل و قرآن جمیع کتابت چنانچه بنده

ازین اوله در مطاوی نقوض فقرات این رساله بعضی بیان خواهد آمد ان شاء الله تعالی علاوه  
 آنکه قبل عبارت مذکوره متصل باین عبارت و آنست که صریحا بر تعاییر و اعتراف حضرت معبود  
 و مخلوقیت دلالت دارد ظاهر اچونکه عبارت مذکوره منافی مطلوب مولف رساله بوده لهذا  
 آنرا از اسرار کرده و آن اینست که چنانچه تو سپر را بر همه بشیر قدرت داده تا از آنچه تو بخواهی  
 او بآنها حیات ابدی بخش و حیات ابدی اینست الی آخر العبارة پس اینکلام که ششم از احادیث  
 کمال مجرب و اقرار و نفی قدرت ذاتیه است که تعاییر مخاطب انجلیت چگونه از مدعی الوهیت صادر  
 میتوانند و درین عبارت و ما بعد آن چنانچه می بینی صریحا حضرت مسیح علی نبیا و علیه السلام  
 اعتراف بخلوقیت خود فرموده اند لکن من من لم يجعل الله له نورا اقصاه من نور  
**قال** خدای حاکم مبارک احد و پادشاه پادشاهان خداوند خداگان که بقاء مخصوصات  
 لایزالش است و وجود و احوالش ساکن نوریکه از تزدیکی دور و ذات پاکش از دیدار  
 هر بشری چنان مجرورستور که هیچکس او را در ویت نموده و نمیتواند و عزت قدرت عاود نماید  
 آمین لکن آن خدای حاضر و غایب قدیم و مطلق خود را بندگان بنام نموده و بنا بر علانیت  
 و محبت بی نهایت خود بایشان تقرب نموده که آنها را قرن خود سازد و فلان اجابت ایشان را  
 ببعوث و بواسطت ایشان کلام خود را بآنها محبت فرموده است پس چنین علم درین عالم  
 بر همه طالبان حقیقت و شتائیدن بکارگاه احدیت بشیر از سایر علوم و معرفت لازم و  
 سزاوارتست که پیغمبر این صادق را شناسند از کلام ایشان معرفت الله تحصیل نمایند  
 زیرا که بحث حقیقی و دائمی بنده محض معرفت الله است پس خدای غیری میسر نیست خیر خیال  
 و خارج از خطه قیاس نمیتوان شناخت مگر از کلام خود او که بواسطت پیغمبران بندگان  
 گزین شده است از اعضا این بابت کلام الهی که عبارت از تجل و تورات است نیز گزین

به مرتبه غیر از مسیح است پس کسیکه فی الحقیقت طالب حق و صدق تحصیل معرفه الله باشد از غایت  
 بلوغ خواهد کرد که مسیح را بخوبی شناخته از مرتبه و شان بدستی مستحضر گردد و بنا برین گاه  
 شخصی دیگر در تحصیل تعلیم لازم و حیاتی نباشد بوی اعانت کند بر آئینه خوش حال و سرور  
 خواهد گشت و چنین اعانت را مصنف بعون الله تعالی نسبت بمجدایی که قلبا طالب حقیقت  
 کامل خواهد آورد و هر چند یکی که محقق حقی نیست که تابعان محمد از مسیح پیغمبر نیستند و ادعای  
 ایمان آوردن و مینمایند نهایت از معاشرتی که با ایشان سرشته که در کتبشان بهرینه  
 این حدیث بر بنده ظاهر و هویدا گردیده است که هم در شناختن عیسی مسیح و هم  
 در ایمانیکه نسبت با او اعینان تصور کلی دارند زیرا که مسیح را محض در مرتبه سابق  
 پیغمبران دانسته و در آن مرتبه که خود مسیح بوضوحی تمام بخود نسبت داده است نمیدانند  
 و قبول نمیکند و ازین سبب است که ایمان ایشان بر باره عیسی مسیح با ایمان مسیحیان  
 و افرو دارد زیرا که مسیحیان او را محض بزرگترین پیغمبران بلکه مراتب عالی تر  
 از تمامی مردم و کل مخلوقات میدانند و همین اختلاف از قدیم الایام تا حال علت  
 و حجت بین طرفین باعث صدور عداوت در میان مسیحیان شده است چون  
 این حجت لازم و در اکثر اوقات از دانش منطالیه بخیل و تورات صادر گردیده  
 مسیحیان نیز حال مرتبه عالی و شان فیج عیسی مسیح را از سخن خود و سایر آیات  
 واضح الدلالات کلام ربانی مجدیان تفصیلا بیان مدلل ساخته اند بنا بر این مصنف  
 حقیر بر خود واجب لازم شمرده که تصنیف این در اقل مبادرت و شان عالی مرتبه  
 الوهیت عیسی مسیح را با اعانت باری تعالی از آیات انجیل و تورات و کلام خود بر این  
 ثابت سازد تا باین که بقدر قوت خود باعث شود که تصور مزبور بر ذریع حجت نموده



دفع گردد و اقول **در تبیین اینکس** باوصف اظهار حیات خود و ادعای کثرت و تفرع  
 عبارات و مطالب بلذتی از سر رشته علم کلام ندارد و مهارتی در فنون علوم عقلیه و نقلیه چنانچه تا  
 بهم رسانیده زیر کلام و الا لازم بود که قامت بران عقلی بر وجود صانع تعالی و علم و قدرت و حکمت او  
 تعالی ننموده چه اصولیکه اثبات نبوت پیغمبران بران موقوف است باید که اولاً از دلیل عقلی  
 ثابت نبوده شود زیرا که اثبات آن از نقل و سمع امکان ندارد چه دلیل عقلی مستحکم است  
 و کلامیکه بواسطه انبیاء و اوصیاء ثابت رسیده و چون ثبوت و رسالت موقوف است  
 بر ثبوت صانع عالم و وجود مرسل متفرع بر وجود مرسل است پس اگر اثبات صانع موقوف  
 بر ثبوت نبوت باشد و در صریح لازم آید پس احوال و ذکر دلائل عقلیه را درین مقام دلائل  
 تمام دارد و بر اینکه باحال محله تحقیق را نیموده و از طریق حکم و در سنون کلام جنبیت کلام  
 دارد و لذا بحکم که کتب کلامیه اسلامی مملو و مشحون از دلائل قاطعه و براین باهره است  
 که دلالت بر وجود صانع عالم و عالمیت و قادریت و سبحانه دارد و چون در نظام محض  
 دریافت مبلغ علم اینکس است بیان آن نیست و غرض از تهید این مقدمه و تاسیس این **در بیان**  
 که دلیل عقلی مقدم است بر نقلی و ثبوت موقوف است بر بران عقلی و تقدم  
 موقوف علیه بر موقوف ظاهراًست پس هر چه بحسب عقل متحقق ثابت خواهد بود بحسب  
 نقل نیز ثابت و هر چه محال عقلی خواهد بود محالست که از جهت نقل اثبات آن نمود زیرا که بدو  
 نقل عقل است و بالعکس مثل اجتماع نقیضین و از تعارض نقیضین و تقدم الشیء علی نفسه و  
 از جمیع قریه و قریه ز مج در اعداد و اجتماع وجود و عدم در موضوع محل احدی است  
 و احدی همچنین اجتماع کثرت و وحدت در محل واحدینهم از جمله تعیلات عقلیه است بدایت  
 استعمال آن حکم و عقلی هیچ عاقلی حکم مجاز و امکان آن نمی تواند که بحسب عقلی منکر نیز

پیرامون تجویز آن نمیتواند گردید پس چگونه نسبت تجویز امریکه مقتضای الوجود و محال عقلی با  
 نسبت بخالق عقل و حکیم مطلق توان نمود و محال است که محالات عقلائی ممکنات تعلیه تواند  
 بود پس لابد که اگر بضرر محال تجویز محال در کلام خالق بلکه کلام عاقلی وارد شود و اول و  
 ثانوی بر خلاف ظاهر خواهد بود و صرف آن عن الظاهر لازم نه اینکه تجویز آنرا ممکن باشد  
 دست از عقل بردارند و نقل را مقدم بر عقل انکارند بلکه اگر کسی مدعی الوهیت باشد و تجویز  
 محال عقلی و امکان آن نفی نماید همین کلام و دلیل بر کذب دعوی الوهیت او خواهد بود  
 چنانچه فرعون با دعوای خدای چون عوارض شریعت از او واضح و لایح بود در تکیه بر دعوی  
 کافری و پس بوده و اگر مدعی نبوت دعای محال عقلی نماید همین دلیل بر بطلان نبوتش  
 خواهد بود و الی غیر ذلک نه اینکه مثبت بقول او نموده دست از عقل برداریم و بگفته او محال  
 را ممکن بنامیم علاوه آنکه شاید عدل است با آنچه کفیم عبارتیکه در فصل سیزدهم مذکور است  
**مفسر** الاستثناء است بطور استسایس الحال بیچاره در این مقام هیچگونه گنجایش قبل  
 قال باقی مانده و عبارت مشارالیه در ترجمه عربیه توریه است و اوله چنین مذکور است فان  
 قام فیما بینکم مدعی نبوة او حلفوا عطا کوا آیه البرهان فلو اتى بالبرهان  
 والبرهان ممن قال لا اله الا الله بنی ان عبودات اخولم تعرفوا فنعبد  
 فلا تقبل من ذلك مدعی النبوة والحلف فان الله سبحانه ربکم متخلف من  
 انتم محبوه مخلصین من قلوبکم ونفوسکم بل تتبع طاعة الله وکم  
 تجان تسروا وایاه فاسهبوا ووصایاه فاحفظوا وظواهر  
 فاقبلوا وایاه فاعبدوا واطاعة فالزموا وذلک المدعی للنبوة  
 والحلف فلیقتل یا اقول المحال علی الله ربکم مدعی نبوة

شکستی مدعی غیر می پدید شود و بعضی از نشانه های او و غیره بر روی شما ظاهر سازد  
 و شمارا دعوت کند بسوی دیگر معبودات شما را نمی شناسید پس قویان چنین کسی را بگویند  
 بدین تنگی حق تعالی امتحان کننده شماست که آیا او را از دل خود دوست میدارید و دوستی  
 او را خالص کرده اید یا نه بلکه میاید بهواره پیروی متابعت طاعت فرمان برادر می و دلدار  
 خود نمائید و سواى او را کسی ترسید و احکام و وصیتهای او را نگاه دارید و غیر او را سرکش  
 ننمایند و باید که این چنین مدعی نبوت قتل نموده شود و برای اینکه امحال ابر خداى تعالی  
 او عای بنماید انتهی این عبارت چنانچه می بینی صریح است در اینکه هرگاه مدعی نبوت  
 با وجود اظهار آیت یعنی خارق عادت ادعای امر مستحیل در باب حق تعالی خواهد نمود  
 و عوی و قابل قبول و لائق صفا نخواهد شد و همین دعا در باب تکذیب و کافى و افی خواهد  
 بود و نیست این امر که بسبب همان مقدمه میده که سابقا آنرا ذکر ساختم که عقل مقدم است  
 بر نقل و محال عقلی از کمالات نقلیه نمیتواند شد بلکه این عبارت مصرح است باینکه شرکست  
 آوردن با خداى تعالی و و گاه معبودات را در پرستش با او سبحانه شریک ساختن  
 که تلیث مسیحیان شعبه از این است این امر خود عین محال است و مدعی آن قابل قتل و  
 لائق تخریر و آن عین مذنب اسلام و مبطل مذنب ایشان است سبحانه احد کسانی را  
 که درین امتحان الهی که درین عبارت تورات مذکور است ثابت قدم مانده باشند و او  
 سوا از او حقیقی و منزه از نقائص ذاتی و فعلی که مفاد صریح عبارت سابقه است بخشید  
 و در این حال که شسته میزند باطل انکارند و خود را که صریحا مخالفت تورات و احکام  
 خود نموده و مدعی تلیث مخرج و الوهیت حضرت مسیح اگر دیدند در حقشان این کار  
 مسیحیان است که در این مقدمه و طی این جمله میگویم که معرفت الهی عبارت است از علم

و او را که آنشی علی ابو علیه فی حد ذاته یعنی واجب واجب و ممکن ممکن و مستیع مستیع  
 نه اینکه واجب ممکن شناسد و ممکن را واجب نگارد و مستیع را ممکن یا واجب بیندارد  
 که این معرفت و حقیقت جمل است نه علم و آنچه از ملاحظه تحریرات فرقه مسیحیه بوضوح پیوسته  
 است که این مره را خطی و بهره از معرفت الهی حاصل نشده چنانچه باید بود و این اشتباه  
 و اگر اقرارسانی به بعضی صفات کمالیه و می نمایند بفرموده یقولون یا فافهم ما الیکس  
 فی قلوبهم انکار جنائی از ان ارند چه او تعالی از صفات حسیت و جسمانیت  
 و حلول و اتحاد منزه و مقدس است و در مکانی ممکن چه در جبهتی از جهات ساکن نمیتواند  
 و لهذا از رویت بصریه تعالی و منزه است چنانچه خود نیز بان عتران کرده و کلمه حق بود  
 ندیب حق که نفی رویت او سبحانه باشد بر زبانش بی ساخته جاری شده باینجه او را عیسی  
 بن مریم علی نبینا و علیه السلام متحد ساخته اند و ظاهراً است که آن حضرت جسمی از اجسام  
 و ممکن بر مکانی و ساکن در جبهتی از جهات بوده و مرئی بر رویت بصریه محتاج با کلام  
 شرب و بول و براز بوده پس در حقیقت اثبات این صفات برای واجب تعالی  
 ینمائید و واجب را ممکن می انگارند و قول و ساکن نوریت که از نزدیک و دور و از فهم و قیاس  
 است که ساکن و ممکن قرار دادن برای جسم جسمانی است نه از صفات بانی و همچنین عا و بقا  
 برای و تعالی گفتن آن بعد از ان که در صدر عبارت خود بان متفوه گشته متفرع است  
 بر اینکه حق تعالی امثل دیگر پادشاهان سلاطین جهان گمان کرده برای او عیسی نقای  
 ملک و دولت میکند چنانچه بعضی از عوام کالالانعام رت جکه برای ستمی تعالی می کنند  
 و هرگاه معرفت الهی این فرقه با وصف او عای فهم و فراست نقایان کل دارند پس تا  
 به معرفت عیسی چه رسد که عبد را ملک عابد را معبود و ممکن را واجب می انگارند

حال آنکه آنحضرت خود بکرات و کثرت در آیات انجیلیه تعریف اربعه دین خود نموده چنان  
که از این روایت نیز معلوم می شود که این آیه او معترض بین خود و اید خلاصه آنکه انبیا  
نیز از این آیه استفاده و عیسی هم در مرتبه الوهیت تفریطه کار نبوده و در مرتبه معرفت  
افراط نبوده و حضرت مرسل و مرسل را از دست داده اند بخلاف اهل اسلام که در معرفت  
تقدس تزیید و تعالی از عوارض بشریت و سبحانیت تا علی و عیسی را جدا کرده و باقی  
شناخته اند و ایشان چهل الوهیت را معرفت خدا قرار داده و چهل مرتبه پیچیده را معرفت او  
نامیده اند و در حقیقت بهره از هر دو معرفت ندارند و چنانچه این فقره را معرفت خود  
اصل نیست از فهم معانی کلیات تورات و انجیل هم بر اصل خود افتاده و بعضی قضاهاست  
آنرا محکمت قرار داده و بمعنی آن از سیده و در شهادت افتاده اند و چنانچه فرقان حمید  
قرآن مجید شمل آیات محکمت و مشابهاست همچنین تورات و انجیل نیز هدا کل مع قطع  
النظر عن التوحیفات و التصنیفات الواقعة فی تلك الكتب كما سیأتی سیطره  
عما قریب ان شاء الله قال نهایت ازین روایت که مسیحیان عیسی مسیح  
برتر از پیغمبر و عالی تر از تمام نبی شمرده و کل مخلوقات دانسته و در مرتبه الوهیت  
قبول مینمایند بایست که محمدیان ازین مرحله تحجیر و ازین عقیده متنفر نشوند و اگر  
راکنان گنبد آشته بآن آیات قرآن که در باره مسیح مرقوم اند درست متوجه گردند هر آینه تحجیر  
آنها کمتر و تنفر ایشان بر طرف خواهد شد زیرا که قرآن نیز مقرر مرتبه عالی مسیح است چنانچه در  
سوره التوحیم رقم یافته می بینیم بسم الله الرحمن الرحیم انما احصیت قواها افصحاً یعنی  
مرحم و مهربان آن که در خود را گنبد آشته پس از روح خود در وی می دمید و در سوره ابراهیم  
مقرر شده انما الالهین من یمسک من یرسل الله و کلمه افصحاً الی می رسد و در سوره

یعنی پدر سید مسیح عیسی علیه السلام سپهر مریم رسول خدا و کلمه اوست که بریم القانموده  
 در وحی است از ادخال درین آیات خود قرآن نیز تعریف است که عیسی مسیح نه اینکه  
 مانند سایر مردم تولد یافته بلکه بقدرت الهی بی واسطه پدیدار بطن سپهر مریم بانوح  
 که خدا روح خود را بر او وحی میداد و آمد که وحی را قرار میداد که کلمه در روح الهی است  
 پس آیه قرآن در باره کدام پیغمبر خدای گذشته و ادراک عیسی مسیح تنه چه کس دیگر  
 میتوان گفت که بدین طریق تولد یافته بنابرین قرآن نیز مسیح را بر همه مردمان و محب که پیغمبر  
 برتری ترجیح داده حتی مرتبه الوهیت را بر او منسوب میسازد زیرا در صورتیکه بنابر آیات  
 مذکوره روح القدس است باسیت که در مرتبه الوهیت باشد زیرا که روح خدا کمتر  
 از خود خدا نخواهد بود نهایت بعضی از محمدیان میگویند که لفظ روح که در آیات مذکور  
 مذکور شده عبارت از جبریل است اما علت این سخن محض تعصب و طرفداری است از آنرا که  
 ضمیر لفظ منه که در آیه دوم و ضمیر متصل لفظ روحا که در آیه نخست مرقوم است بنابر نص  
 بیطرف بخدا راجع است نه به فرشته و چه بخوانیم که در جبریل و فرشته که نظر مضمون  
 آیه سوره آل عمران امی مریم خبر آورده که مسیح از او تولد خواهد یافت باز همان روح الله  
 باشد و دیگر اینکه معنی لفظ روح الله یا روح القدس عبارت از جبریل نیست از آن جهت  
 که در صفحه دوم ورق ۹۵ جلد ثانی کتاب حیات القلوب از قول امام جعفر شت گشته  
 معلوم میگردد زیرا که در وی مرقوم است که گویا خدا در هیچ روح قرار داده و هیچ  
 یعنی روح حیات روح قوت روح تهوت روح ایمان روح القدس او نظر مضمون  
 سابق الذکر قرآن جیلانی که یکی از فضلا و اهل اسلام است میگوید تغییر عیسی لفظ مطلق  
 احدی صحیح نیست آیه است از پنجمت مسمی بر روح الله است زیرا که از روح کامل

اسم جامع اله است خلاصه از آیات سابق الذکر معلوم است که قرآن نیز تفسیر فیج عیسی است  
 کرده است نهایت تبار عالی و مرتبه الوهیتش و انجیل و تورات بر تبار واضح بیان شده که بشک و شبه  
 در کمال اقیانان آیات انما ثابت مدلل میگردد و چنانکه مایه بحول و قوه الهی ذکر خواهیم کرد و چون  
 آن تعلیم انجیل که مسیحیا نشئت میماند با تعلیم الوهیت مسیح علاقه کلی دارد پس ما هم بیان  
 و تفصیل آن ستروات الهی را باین مقاله بحث خواهیم ساخت **اقول** **فیه تسعین و اربعون**  
**او درین مقام بگوید فیه من و جنات و کریمه المسیح عیسی بن مریم رسول الله**  
**و کلمه القاها الی مری و مری که دلالته دارد بر اینکه آنحضرت کلمه روح**  
**الهی بوده بر الوهیت آنحضرت سخن است بمعنی و حرفیت بی سرو پا زیرا که اضافت روح بسو**  
**خدای تعالی که در کتب متین مذکورترین واقع شده و هم درباره حضرت آدم فرموده و اذ قال رب**  
**لا اله الا انت خالق البشر اهل من حیاء مستور فاذا استویته و نحت**  
**فیه من و حی ففعل الله ساجدین و قال ایضاً فی خود ۲۳ فی رکوع ۴ فی سوره**  
**اذا قال رب انک لا اله الا انت خالق البشر اهل من طین فاذا استویته و نحت فیه**  
**من و حی ففعل الله ساجدین** بدین مراد از ان این است که روحی که از ا  
 بقدرت کامله خود خلق کرده ما را خود ایجاد کرده ام آن روح را در جسم عیسی آدم  
 و میدم چنانچه کریمه **قل الشرف من مری و ربی** بر این معنی دلالته تمام دارونه معنی  
 منزه غش و هر سید روح هر کسی مخلوق مرا الهی است لکن چون خلقت حضرت آدم بلا واسطه  
 بر ر و ما و در خلقت حضرت مسیح بلا واسطه پدر بوقوع آمده است و روح بسو غی و فرموده  
 ملائکه را تا بسو و دوم علیه السلام نموده و این عطیه را مختص باو داشته و عیسی را شریک در  
 نداشته و معلوم است که در اضافت دلالت بر اینست که رابطه کافی است و این مقام که انوای الهیست

حاصل از ارتباط مخلوق با خالق اقوامی را بساطت است قال فی جمع البحرین فقال له  
 نعم فی شرح منه عیسی علیه السلام ای وحی مخلوق منه و اضافتها  
 الیه للتشریف کثافة الله و عز الباق علیه السلام فی قوله و شرح  
 منه قال فی شرح مخلوقه خلقها الله سبحانه فی آدم و عیسی و کان  
 المرئی خلقها فیهما من غیر جبر العادة و خلقها فی غیرها من العادة  
 فیها زیادة اختصاص و مثله قوله تعالى و آدم و نوح فیهم من  
 فرجی و بعد ازین کلام حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر  
 مذکوره نقل کرده و در آخرش چنین است و اما اضافه الی نفسه لانه اصطفا  
 علی سائر الابرار كما قال لیس من البیت بنی و قال لرسول من الرسل  
 خلیة و اشباه ذلك مخلوق مصنوع فحدثت انتی علاوه انک استدل الی  
 آیه ثانیة انما المرسلون عیسی بن مریم الایة از غرائب استدلال است که بید مذکوره فی موطا  
 مذمبیة عیسویة است و انکس از سابق و سیاق آیه که مریم چشم پوشیده بلکه عمده آنرا تا تمام آورده  
 تا باشد که باین جمیع ابی برومی کار آورده و تمش چنین است یا اهل الکتاب لا تغلوا  
 فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما المرسلون عیسی بن مریم رسول  
 الله و کلمته القا الی مریم و مریم منه فامنوا بالله و رسوله و  
 تقولوا لثلاثة ائمتهم و اخیر الیکم انما الله الاله واحد سبحانه  
 یكون له و لذلک ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله و کلا  
 حق تمام در این آیه خطاب بفرقه عیسویة فرموده و مضمون هدایت مشخوبان چنین است  
 ای صاحبان انجیل نغلبه و افراط در دین خود در باره عیسی بن مریم نبرند تشوید و تکبر



و حق تعالی غیر از حق و صدق یعنی مخلوق اتحاد و اجتماع و عیسی قائل شود بدین خدایت که مسیح  
 عیسی پسر مریم رسول خدا بوده و کلام او یعنی سبب الهی و کلامی که بگوید وجود آمده اند که آنرا الهی  
 نموده پسوی مریم در وحی است که صادر و مخلوق از خدا گشته پس این آری بدین خدا و رسولان  
 او گویند خدا هستند باز نمایند ازین شرک صریح که بتبرست برای شما نیست مگر معبود و واحد  
 یکی که از شما بکثرت و تعدد میری است و منزه و برتر است از اینکه برای منی پسر منی باشد  
 در آسمان و زمین است همه مخلوق میدانست معنی صحیح صریح که نمیزبوره و کلام کلام این واضح  
 خواهد بود در نفی تثلیث و ابطال الوهیت عیسی این آیه که میسبب محل آن بر این که  
 مرا و از هر مع منزه خود خداست چگونه با سابق و سابقش مرتبط میتواند شد ایا امکان  
 دارد که عاقلی در اول کلام و آخر کلام تصریح باطل مذہبی نماید و در وسط هر دو کلامیکه  
 شش حقیقت و دو حقیقت آن مذہب باشد بگوید حاشا و کلامی واضح شد که این احتجاج متنی  
 بر نافی و عدم ادراکی معنی که میزبوره است قوله حال بدین آیات **اقول** این  
 مسلم است که آدم کس میگوید که ولادت حضرت عیسی مثل سایر مردم واقع شده بلکه بظن  
 جری عادت بغير پدر متولد شده زیاده تر از آن است حال ولادت حضرت آدم علیه السلام  
 و خود که بدون پدر و مادر متولد شده اند و این شبهه که آنرا مولف این مقام ایراد نموده  
 همان شبهه است که نصاری مجسمان بر خاتم تغییر این عرض کرده بودند و آنحضرت در جواب  
 آن معارضه بولادت حضرت آدم من غیر اب و ام فرمودند که ما جاء فی الروایة **اللفظ**  
 فانما مثله جاء من غیر محل و اب قال ای النبی صلی الله علیه و آله  
 هذا آدم علیه السلام عجب منه خلقا جاء من غیر اب و لا ام  
 و لیس شیء من الخلق یا هون علی الله عز و جل فی وقت **اللفظ** من

شیء ولا اصعب مما امره اذا امره شيئا ان يقول له كن فيكون ولا  
 عليهم ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقة من ثاب ثم قال  
 له كن فيكون والحديث طويل اخذنا منه موضع الحاجة واز  
 بهن مشابهت و مساهمت كهذه النبيين حاصل است در انجيل سائده حضرت آدم و عيسى  
 سلامه و بعض ترجمين تصريح بنوشت ايشان بآنند عيسى بن مريم نموده اند چنانچه در فصل سوا  
 انجيل متي در ذيل بيان نسبت مسيح در او اخبر مراتب بطور است انوش بن شيش  
 بن اذوالذمه من الله و ترجمه آن در انجيل فارسي چنين است انوش سپر  
 شيش سپردم بسو الله و حق اين است كه ترجمه در اينجا انصاف اكاريند شده  
 آدم را سپر خدا قرار داده چونكه پدر و مادر هر دو از نوع مجنونه گشتند بخلاف عيسى عليه السلام  
 كه محض بوقوع متولد شدند و از اينجا عدم اختصاصيت خدا ببعيسى ظاهر شده است كه كلام  
 حق بزرگان جاري طرقي تر آنكه متي در اين مقام مسيح را از مرتبه فرزندی خدا مفعول ساخته مسيح  
 بن سلف نوشته و بهر مستلزم التناقض الصريح كما لا يخفى قوله يسى يا در قرآن بباره كه ايم  
 پيغمبر جنين گرفته اقول سابق دانستى كه حقيقى در حق حضرت آدم عليه السلام  
 مثل آرد كه ميتن سابقين فرموده و نيز در صحف سابقه كه مسيحيان آنرا كتب نمره بشمارند  
 اسناد چنين روح نسبت به كيرنمير ان عليهم السلام واقع گردیده بحال مناسب چنانست  
 كه بعض عبار اين كتب ايزدني مقام نمى آيد ام ذكر نمايم تا خيال شخص اين امر حضرت مسيح  
 كه مولى رساله در ضرر دارد و بهاء و بشارت و سپين بآنكه در فصل چهارم كتاب اينال  
 در حق آنحضرت چنين واقع است ان س و م الله القدوس فيلش و كل ستر  
 الهيوس عليه السلام يعني روح پاكيژه خدا در شمس سري از اسرار بر تو محفى و دشوار است

بيان حقى روح الهى

انتهى و نیز در فصل پنجم کتاب مبطور در حق آنحضرت مکتوبات سمعت عنک ان  
 فرح الله القدوس فیک ونقطة وفيها وحكمة مضعفة ووجد  
 فیک انتهى یعنی شنیدم که روح پاکیزه خدا درست و فهم و دانش و علم و حکمت و وحید  
 در تو یافته شده انتهى و در فصل هفتم یکم سقا اول تورات در حق حضرت یوسف علیه السلام  
 و قتیله پادشاه مصر آنحضرت ابراهی تجیر خواب طلبیده بود چنین قوم است ثم قال فلیکوهو  
 لقواده هل نجد مثل هذا من جلا فیه فرح الله علما استصحبوا یوسف بنی امیة  
 مردی که در درویش خدا بوده باشد از روی علم و دانش انتهى و نیز در فصل پنجم زبور حضرت داود  
 در مساجات خود میفرماید که نظر حنی من بین یدیاک و کانت عینی فرح قد  
 انتهى یعنی قدر و منزلت مرا از پیش روی خود میداند از داور من روح پاکیزه خود را بر او  
 مکن انتهى پس الحال مولف ساله خود اندکی نظر انصاف برین عبارات که ششبار ذکر کرده و روح الهی  
 تامل نموده سرگرد بیان خود کند که آیا مراد از روح خدا در مقامات همان مضمون فخر است یا  
 چیزی دیگر چنانکه بر ذاق مولف رساله میباید که اطلاق الوهیت بر حضرت داود و حضرت  
 یوسف و حضرت ایسا را علم نموده شود حال آنکه خود او نیز باین امر اکتفا ننموده اند کرد  
 و الله سبحانه تعالی کماله و موهبتهی اسل بلکه بتبع مقارنات صحف چنین خالی گردیده که این  
 چنین اصناف استعمالات روح مخصوص انبیا و اوصیاء علیهم السلام نیست بلکه نسبت با خدا  
 نیز دارد گشته چنانچه در فصل ششم کتاب جبرئیل مرقوم است که چون آنحضرت بجماعت  
 مکه آمدن رسیدند ایشانرا امر الهی در رسیده که انهارا احیا نمایند و بسوی ایشان چنین خطاب  
 فرمودند انشیاء العظام الی اسیة اسمعی قول الرب هکذا یقول الرب  
 هکذا العظام هاننا اجد الیکم و روح حی و اعطی علیکم

عَصَا وَاَصْعَدَ عَلَيَّ كَرَمًا وَاَمَدَ عَلَيَّ جِلْدًا فَاَعْطَى عَلَيَّ  
 رُوحِي فَتَحَيَّرْتُ وَتَقَلَّبْتُ اَنَا الرَّبُّ اَنْتُمْ خُلَاصَةُ اَيِّ اسْتَحْوَانَا  
 خَشَنُ بُوْسِيده مَشْهُودِ سَخْنِ بِر و د گار خود را که چنین میگوید آگاه باشید بحال می‌شوم  
 با سویی شمار روح زندگی او عطا میکنم شمار اگر بی‌وفایی نامم بر استخوانهای شما گوشت  
 و میگویم بر بدنهای شما پوست را و عطا میکنم شمار روح خود و زنده میشوید و سیدان  
 مرق در دگار شما منتهی نیز در همین فصل تفصیل سیر مرقوم است و اعطی فیکم  
 روحی انتهی یعنی عطا میکنم در جسم شمار روح خود را انتهی پس این عبارت باید  
 که چگونه اسناد روح خدا نسبت با جا و باس واقع گشته و مراد از آن روح در مقام  
 بلکه همان روح مخلوقه جسمانی که در انسان حیوان به حیوة است و گویا لفظ روح حیوة  
 که در این عبارات مذکور است مفسران است و نظیر آن سابقا در آیه کریمه وَنُفُوسَ قَبِيْهَةٍ  
 مِنْ نَفْسٍ فَحْشٰی در باب حضرت آدم علیه السلام گشته است بلکه نوبت این روح با بشارت  
 که در باب پشادل ملک بنی اسرائیل که پیش از مرد سفاک و خونریز نبوده و مشتاب و بچ از  
 حاملان عامی آسمی و لا باسان لباس احبار و غالباً بهیمه پیران بودند بدست او در ست  
 واحده مقتول شدند و هموار مشادل مذکور در بی قتل حضرت داود بوده و مستعمل گشته  
 در فصل شانزدهم کتاب صموئیل نبی ۲ مرقوم است فَاَخَذَ صَمُوئِيلُ وِعَاءَ  
 الدَّهْنِ وَمَسَحَ مِنْ بَيْنِ اَخَوْدَتِهِ وَحَلَّ رُوحَ الرَّبِّ عَلَيَّ  
 دَاوُدَ مِنْ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَحَازَ رُوحَ اللَّهِ عَنْ شَاوُلَ فَصَارَ الرُّوحُ  
 الْوَدِيعَةُ تَذِيْبُ جَسَدِهِ بِاَصْرِ الْاَنْتِی خُلَاصَةُ اَنَّهُ صَمُوئِيلُ بَغِيْرُ طَرَفٍ و عَنْ  
 معمول گرفتند و از جمله برادران حضرت داود ایشانرا انتخاب کرده و در عین برادران

و روح پروردگار بر ایشان ازین روز نازل شد و از شادان متعلق گردید پس روح بر روی او می نشست  
 میگذاشت جسم او را بکلمه پروردگار و ازین کلام صریح معلوم میشود که محسوسیت حضرت او و  
 این روح و جسم شادان مستقر بوده و بعد ازین جسم حضرت او و او متعلق گرفته سبحان الله  
 نوبت تعلق این روح بچنین دسفاکی رسیده و باشد پس الحال چگونه مولف رساله را ابتدا  
 از ان بالو هیت حضرت مسیح میرسد ازین صاحبان محمد الله سبحانه بغداد آید و انقیادیه مثل  
 الذین کملوا النور ثم کملوها التمثیل الحاصل اسفار الالهیه فهم معانی عبارات و معادرات  
 و استعارات و مجازات بالکلیه بر طرف شده است باوصف آن باز او عاقلی سخن می  
 گوید و شندی انصاف بنامه بتمام حیرت است قوله که روح خدا که از خدا نجات پذیرد و اول اقول  
 اشان چنین سخنان از یک لطفال و بستانید است که گوید روح خدا بهتر از خود خدا خواهد شد چه خدا  
 بی روح مانا بجدلی روح است که بعد از پیش نیست شاید فرقه علیه خدا حق در ابی روح و بجان بر داده  
 و مسیح را افضل از خدا میداند چه روح است اولی روح عجب است که پس روح باشد و بدین روح معلوم  
 که روح القدس جاری که از جمله تعزیه پیش نیست چه معرفت را و قوله نهایت بعضی از محمد باین میگوید  
 اقول تفاسیر مشهوره تفسیر روح بحیریل و در مقام تفسیر سید بلک باقی است که صاحب جمیع کتب  
 تفسیر روح منعمی نموده اند و درین خصوص حدیثی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است  
 که مولف ساله اخیر تفسیری را دیده یار جمالی غیب شده که کیف تصبیح نقل بر او لازم و چون بنویسد  
 مسلم نیست پس چه از ایرادات بر آن در ساخته ما را تعرضی آن رفتن لکن بر عاقل میگویم آنچه  
 که ضمیر لفظ منس که در آیه دوم ضمیر متصل لفظ روح است که در آیه نخست مرقوم است بنا بر  
 آنکه حرف بخدا را ج است نه فرشته استقی کلام الی سر و پا است و بی سر رشته زیرا که  
 او لا در اینجا بی محل قاعده حرف را دخل داده درین مقام قواعد صرف و نحو را بکار نبرد که تمام قاعده



و آن من جمله درخشنه است و از قبیل بنامی فاسد بر فاسد و محتاج با ثبات هر کیف خلا  
 نیست که احتمال روح بخندین و وجه در قرآن جمید و احادیث معتبره واقع گردیده  
 گاهی بر باب حضرت آدم هم استعمال شده و گاهی بانه حضرت مسیح و گاهی بانه جبرئیل و چنانکه  
 مستند آن با تفسیر شده و گاهی بطلاق آن نفس من قان جمید آمده چنانچه در کرمیه  
 و اوحینا الیک فرجاً من امرنا الایدیه و لدر شده و گاهی استعمال آن بآن بآن  
 هم آمده چنانچه بعضی آیه فایده را بر روح القدس که در شان حضرت مسیح عازل گردیده  
 ذکر کرده اند و بعضی گفته اند که مراد از روح القدس بقیام اسم اعظم الهی است که حضرت مسیح  
 علیه السلام بآن مردگان را زنده میفرمود و از او حضرت جبرئیل نیز درین آیه منوره  
 بلکه آنرا قوت داده اند و گاهی مراد از آن بیان میباشند چنانچه در آیه و ایدلهم بر روح  
 الایدیه از این بیت معصومین علیه السلام منقول شده و بعضی درین مقام تفسیر آن به حدیث است  
 و شواهد این استعمالات فی الجمله در صحف سابقه هم موجود و چنانچه قدری از آن بطریق  
 انموذج بهت تحریر یافته پس با وصف اینهمه بانه تخصیص آن حضرت مسیح منوره استلال  
 از آن بالو بیت آنحضرت آغاز کردن یا استفاده روح القدس منترج خود  
 کردن کار مولف ساه و احزاب دست و الله سبحانه و تعالی من شاء الی سوا رسیل  
 علاوه آنکه در جلد ثانی حیوة القلوب اثری ازین حدیث پیدائیت آری در مجلد او شش  
 حدیثی یافته شده باینهمه که در غیر این اوصیای ایشان علیه السلام پنج روح که از  
 یک روح القدس موجود میباشد لیکن خصوصیت جناب خاتم الانبیا علیه و علیهم التحیة و الثناء  
 در آن است و نیست چنانکه مولف آنرا فهمیده و هم اگر از روح القدس در حدیث جبرئیل  
 مراد نیست پس باید از حضرت مسیح نیز که با هم کفون ضمیر و از آن نموده اند پس از ایراد چنین

قدی و در این راه سود و هرگاه در فهم مضامین اضمحلالش چنین باشد که ایات در این کتاب  
 غرض خواهد داشت بحث خود را با آنها توجیه و مورد بگردد و بکتاب هدایت و تکلیف و اوده  
 جلال یکی از فضایل این اسلام است **اقول** که چه نزاعی حق بود تحقیق فرقه صوفیه از کلمه  
 انده از این اسلام احتجاج مولف ناله بکلامشان نیز نمیتوانست برجل از مصطلحات صوفیه  
 عدم ادراک نمیشد نه اتفاقاً فی الفصوص و آری فيه بعضهم و الی القول بالحو  
 وانه هو الله بما احيى به الموتى ولذلك نسبوا الی الكفر وهو التبر  
 که هم ستر و الله الذی احيى الموتى بصورته بشریه عیسی فقا  
 نقض کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مريم فمخو ابدین الخطا  
 و الکفر فی تمام الکلام لا بقوله هو الله ولا بقوله ابن مريم انتهى و فی  
 حاشیه الفصوص هکذا اقول و لذلک نسبوا و لما نسبوا الله بالهو  
 العیسویة المقیده فقط نسبوا الی الکفر کما يدل علیه الاية فمخو  
 بین الخطاء و الکفر الخ هو حصه هویة الحق فی الکلمة العیسویة فانهم  
 الکلام الخ مجموع قولهم ان الله المسيح بن مريم لا بقوله هو الله الخ  
 فيه صادق فان هویة الحق هو الی نقشت و ظهرت بالصورة العیسویة  
 که اظهرت بصورة العالم کله و ایضا لکن تمام الکلام غیر هویة کله  
 حصه هویة الحق فی صوة عیسی هو باطل لان العالم کله صوة کله  
 فقط و لا بقوله ابن مريم فانه ایضا صادقا انتهى کلامها باین عبارت  
 و حاشیای آن موضوع می نماید که فرقه صوفیه بکفر نصاری می کنند از جهت تخصیص اینها  
 بکفر عیسی علیه السلام پس چگونه میتواند شد که مراد آنها انهم عیسوی بوده باشد



که در باب انصاری است و منظر علمی از اسامی الهی بودن لالت بر الوهیت فرموده سجدی بنزار و  
چون فی جملات کلمات از نظایر اسما و صفات الهیه فرامیدهند **قال** لکن بسای ثبوت حقائق  
و اسرار مذکور نه آنکه از عقل انسانی و علوم این جهانی دلائل خواهیم آورد بلکه محض از کلام معجز  
نظام خود عیسی علیه السلام و از سایر آیات و اشیاء انجیل و تورات نیز که عقل ناقص و قاصر  
ایشان را نیز از آن قوت و توان نیست که بمقتضی بی پایان بسازد ذات پاک الهی سد دانهارا  
پیموده و درک نماید ظاهر است که انسان از عقل خود و در باب و قبول نماید دلائل قاطعه نمیتواند  
آورد و باید چه نوع امکان پذیر میگردد که انسان و شناسی عقل ضعیف خود عمائق بی اندازه ذات  
اقدس الهی ادراک کرده خلقت متعین المطلق را که محیط ذات پاکش گشته منور سازد و حال آنکه  
انسان آن توانائی نیست که بروشناسی عقل خود تا کی بحد و محدوده خود در امور کند و در  
بسی خود را بچنانکه شاید و باید اظهار سازد و بیا بطن نفس بگیرد و بعد چنانچه اگر کسی با قیاس بگوید  
چشمش تیرگی بهر سایه چنانچه بجهت عقل انسانی که راوده درک ذات پاک آن آفتاب اصل شایسته  
که آفتاب ستارگان را در باری جلالتش قطراتی و در بر هوای عظمتش ذراتی میباشند بصیرتی  
حاصل خواهد گشت چون حکیمی که در ایام قدیم در جواب این سوال که خدا چه و چیست اقرار کرد  
که هر چه بشنید فکر میکنم آنقدر که میتوانم گفت همچنان الآن نیز باید که هر عاقل و حکیم متفکر همین  
سؤال باشد مخصوص سخن آنکه هرگاه چنانچه حق تعالی درباره ذات خود چیزی بکلام خویش بیان  
نمیکرد هر آینه انسان هم در آن خصوص چیزی بالیقینی و درستی نمیتوانست گفت و اظهار کرده  
بچنین حال که خدا خود را در کلام خویش بیان نموده است باز انسان یا را می آید نیست که بگوید  
بر آنچه در کلام بیان شده اظهار و بیان نماید بلکه درین باب کلام الهی سخن عیسی مسیح بدون  
شک و شبهه از همه سخنانی که مجموع حکما از عقل خودشان درباره ذات پاک الهی تا حال

گفته و بعد خواهند گفت معتبر تر و بر تفکرات و خیالات آنها تفوق کلی دارد و این سخن ناماد  
 که احتمال می رود بلکه امکان دارد که در کلام ربانی به بندگان جناب مطالب بیان شده  
 باره ذات قدس الهی چنان نکته اشفاق گردیده باشد که انسان بعلت قصور و غفلت  
 خود در ادراک آنها عاجز مانده محط بشود زیرا که ذات قدیم و حکمت مطلق را عقل محدود  
 انسانی نمی تواند فهم نماید و قطع نظر از این چون احوال انسان از قرارت که در عالم  
 سفلی کلی علوم منبسطات الاولی و القصاصم تحصیل نمایند و علم الهی را نیز بدین منوال مثلا از قدرت  
 و حکمتی که در موجودات ظاهروار عقل و محبت عدالت و محبت مانند اینها که در انسان دیده  
 میشوند از آنها بخالق بی پرده و صفات مذکوره بطریق مطلق یا و اطلاق کرده مختص  
 طریق صفات مزبوره حد را تصور و تفهیم ننمایند و در لیکن در نزد ارباب عقل و فرست یثیقه  
 و نهان نیست که در آن عالم چنان چیزهای بسیار و در ذات پاک الهی چنان نیز نکته های بسیار  
 میباشد که انسان هیچ چیزی از آنها ندارد و در موجودات نیز تشبیهات و تمثیلات آنها یافت  
 نمیشود و لهذا اگر خدای تعالی از آن نکته ها و اسرار مخصوصه ذات خود به بندگان بیان فرماید  
 باز تا آنکه آن سبیده درک نمیتوانم کرد بلکه امکان هم ندارد که چنان اسرار را در عالم سبک  
 با تمام واضح و آشکار کرده شود زیرا که تشبیهات و تمثیلات آنها درین عالم مرئی دیده نمی  
 تواند شد و اینها بآن نکته ها و اسرار بی تو انهم بر و چنانچه هر گاه کسی از ما در خود با دنیا  
 تولد یافته باشد از نور آفتاب عالمتاب بی خبر و از شش شعشع ضیاء ایشین بیوقوف خواهد  
 بود و اگر چه بخت و توفیق و تفصیل کند نهایت اگر چه بقدر مقدور آفتاب و نور روشن  
 برای تفسیر و تفصیل دهند باز چنانکه باید و شاید آنرا نخواهند فهمید و امکان هیچ وجهی  
 که کم و کیف نور و آفتاب و بهارت را بخوبی و درستی تصور خواهد تواند و در چنین احوال است

مسیح و کلیت ذات پاک الهی همین حجت و از جمله اسرار ذات اقدس ربی اینها اند که در موعود  
 مانند و شیوات ندارند و اینجاست که آدمی از فهم و درک آنها عاجز می‌باشد و ما در پی  
 عالم باشد محال است که آنها را ما و کاملاً باینندگان تفصیل و بیان کند و نه شود پس گاه که بعضی آنکه  
 این اسرار را با عقل ضعیف ناقص و درک نمیتواند نمودنگار نماید و هر آنکه باند شخص کوری  
 خواهد بود که چون آفتاب نور را ندیده و عقل خود تقصیده است آنها را انگار کند و بداند که  
 منکر آن اشیا باشد که با عقل خود بفهم و درک نمیتواند رسید و بنا برین آن مطالبات و تعلیمات  
 کلام الهی که خارج از حیطه ادراکش باشند انگار نماید چنان که عقل ناقص در کلام ربانی  
 ترجیح حق و مغروری بی اندازه خود و خود را بر خدا برتری میدهد زیرا که از شیطان آلوده گشته  
 و ضعیف خود چنان تصور میکند که گویا العباد باید خدا را حکیم علی الاطلاق را در معرفت و حکمت  
 بر او زیادتیی و بنا برین خدا قادر نیست و نبات است که چنان مطالب در کلام خود بیان  
 سازد که عقل این شخص که آن عاجز ماند و در صورت لازم آن است که چنان که نظر متوجه  
 بهین خیال مغرور و قبیح منکر خدا نیز باشد زیرا که ذات وجودش بیرون از تقسیم و خارج  
 از توهم است بلکه بایست که وجود دوستی خود در انکار کند زیرا که هرگز تقصیده و  
 نمی تواند فهمید که خدا او را در رحم او بر چه نوع خلق نموده و کیفیت ذات وحش از جنسیت  
 و علاقه آن نسبت بدن او را در کیت حتی باید که آن کس بنا بر انگار مغرور باشد و در انکار  
 بنواشیا را که علی الله و احد و نظرش و مستی آنها را و نیز اظهار من شمس می باشد انگار نماید  
 چون است و قوه حی افعال باطنی آنها را و اگر نمیتواند که و آنگاه که شخص عارف پی برود  
 و کس کرده است که چه چیز فکر و از چه وجه حاصل میشود که از دانه که پیک درخت نرگ و  
 شود نمی آید و هر از این باب است اگر از این باب که در هر کس که از آنها خبر و شنیده است

بوده باشد چنانکه هزاران هزار درخت دیگر مانند درخت اولین عمل می نمایند و چه کس یاری  
 آنها ملین نگردد است که از چه دیگر است که بقوت و تاثیر همین من می شود و آفتاب باران  
 و نباتات مختلفه و گلها می قلمون و اشجار و شمار گو آنگون عمل می نمایند که بنا بر صور و لون  
 و خاصیت قوت و در فرق و تفاوت نسبت بیکدیگر در نهایت اند و دیگر این فر را چه کس  
 کشف نموده است که انسان دیده کوچک خود تمام عالم را می بیند و خدا را که تبارک و تعالی  
 بنشیند و بیکدین نگاه نماید و در هر غرضی قوت مخصوص میدهد آیا که نامشخص زیر یک عقل  
 خود درک و بیان نموده است که زمین و آفتاب ماه و ستارگان همه بزرگی خودشان  
 مطابق باستون میباشند و او خجسته شده مطلق و از گردش سکنیده چنانکه از روز ازل تا حال  
 از گردش گاه بی نهایت خود از حد و معینه تجاوز نموده بی غفلت و قصود در گردش اند  
 ایات نامی اینها همچنان بختها در مرور نیستند که عقل قاصر انسان در درک آنها عاجز است و  
 فیض الهی سر را از تحقیق در موجودات یاده از حساب تخمین اظهار و تبیین فرموده است پس  
 تعجبی نخواهد داشت که اگر خدا و کلام الهامی خود نیز چنان سر را و مطالبی که بیرون از  
 درک عقول انسانی باشد بیان و اظهار نماید بهر حال کسی که بعلت درک نموده و معتقد سر را  
 نوات الهی نشود و کلام ربانی را بسبب آنکه آنها در این بیان گشته اند قبول نکند هر سینه  
 قال حاکم کلی و مرکب گناه فاحش خواهد شد چنین عمل و غرور از سر زاریات شعور و از هر  
 صاحب فطانت حق خود در باشد او را همین گفتا میکند که خدا می سکیم و علیم چنان سر را  
 مخصوصه و کلمات یک خود را و کلام خود اظهار ساخته بر بندگان واجب لازم است که مقتدا  
 گردیده و قبول کنند اگر چه بعضی از مطالب بیان گشته را با کلیه درک نکرده و نفهمیده و خلاصه  
 حال از هر چه گوئی از هر چه فرستاده اند و بهر باب باقی آید از این آیه است

توریت که در آنها خاطر نشان بنمایم ثابت خواهد کرد که تعلیم الوهیت عیسی مسیح و تثلیث ذات پاک  
 الهی در کتب مذکوره فی الحقیقه واضح و لائح بیان گشته است اما اگر احیاناً کسی ادوین باب  
 اعوجاج و تردیدی درین بود که آیا انجیل و توریت بدستی کلام محرف و فسوخ نگردیده آنگاه  
 چنان شخصی ابطال دل میزان الحق رجوع بنمایم زیرا که این مقدمات در اسباب واضحی  
 تمام مدلل و ثابت گشته است حال مقاله در خصوص تعلیمات مذکوره را بدو باب  
 تقسیم نموده انتهی **اقول** اولاً اجمالاً که کلام در این مقام با جماعتی است که متصف بعقل  
 انسانی باشند و اگر زمره مسیحیه دست از عقل انسانی بر میدارند پس قابل خطاب لا کلام  
 نیستند معلوم است که ثبوت نبوت حضرت مسیح و تصدیق قول ایشان متفرع است بر ثبوت  
 اصل الوهیت و آن بدون عقل انسانی ثابت نمیتواند شد هر گاه عقل انسانی از میان برد  
 رفت پس همه اصول پریم خورد و نبوت مسیح ثابت نخواهد شد و نه صدق انجیل و لا قطعیه  
 عقلیه اینجه نیست و پس بلکه هر دو جانیست که دین و دنیای عقل انسانی درست نمی آید  
 پس است از عقل خود داشتن دست از دین و دنیا برداشتن است و این کلام دلالت بر کمال  
 بی عقل دارد که خود بزبان خود اعتراف بفق عقل مینماید و اگر همین سخن کافی باشد پس هر کسی  
 از اهل مل میتواند گفت که ما آنچه در کتابهای خود دیدیم بر آن عمل مینمایم از عقل انسا و دلائل  
 اینجهانی کاری نداریم نه خود ان بجه در شاستر و پوران غیوه دیده اند تعبد ابا ان کار بند می نمود  
 و مسلمانان آنچه در قران دیده اند بر آن عمل مینمایند از دیگری چه کار دارند مگر اینکه فقط الزام  
 بر مسلمانان منظور باشد نه تحقیق حق فی نفس الامر پس آنهم صورتی ندارد و زیرا که ایشان  
 تقدیم عقل را بر نقل واجب و لازم میسرند و مع هذا اتفاقاً مسیحی که خدا یا پسر خدا باشد ندارند  
 پس اگر خدا را محبت نمایند و اگر محرف هم نباشد و حکمی در آن خلاف عقل باشد آن را

قبول نکنند بلکه تا پیش می کنند چنانچه همین طریق ایشان در عمل بقرآن مجید است که تاویل در آیات  
تفسیریه و تفسیریه نماید و از عقل انسانی گاهی است برنیدارند پس الزام بعقلان بر  
صاحبان عقل چگونه تواند شد و اما بحجاب تفصیلا فتقول محرم را بعبارات جامع  
مطلقا بدیتی از علوم ندارد و در اجابت نام از علم کلام دارد خلاصه آنکه هر چه و میگوید عقل آن  
توان نمود و منحصر است در سه قسم واجب الوجود و متمنع الوجود و ممکن الوجود و واجب الوجود  
آنست که نظر بذاتش بدون لحاظ امر خارجی و بغیر علنی و هستی وجودی و هستی او واجب  
باشد و عدم و فناء و محال و آن منحصر است در ذات صانع حکیم که خلاق عالم و سامان  
ممكنات است و متمنع الوجود آنست که نظر بذاتش بدون اعتبار امر خارجی بود و نفس  
محال بود و چگونه لیاقت وجود نداشته باشد مثل شریک باری عز اسمه چه وجود و شریک  
اتفاق العقل و انحصار نظر بدلیل عقلی و نقلی محال است و تیر در عبارت سابقه توریست  
حکم باستحالات آن و امثال عقلی آن وارد شده است مثل دیگر محالات ~~است~~ و دخول که در آن  
و کرده زمین بر بغضه مرغ بدون آنکه گره بساوید و در غصه که چاک شود یا تخم مرغ بزرگ گردد  
و مانند دخول نایب چشما و بینها و در سوراخ سوزن بهین استحاله عدلی تعالی در قرآن مجید  
در باب دخول کافران در بهشت اشاره فرموده بقول خود کَلَّا لَیَدْخُلُنَّ الْجَنَّةَ فَسَوْفَ یَلْمِزُکُمْ  
الْجَنُّ فِی سَوَآءِ الْجَنَّةِ یعنی اهل نمی شوند که فکار در بهشت تا اینکه داخل شود و شتر را در سوراخ  
سوزن یعنی چنانکه دخول شتر را در سوراخ سوزن محال است همچنین دخول فکار در بهشت  
و غیر این قبیل است اجتماع نقیضین و ارتفاع آنها و توقف شی بر نفس خود که عبارات از  
در است و اجتماع وحدت و کثرت در او و اینها که معتقد مسیحیان در باب تسلیع شعبه  
از آن است و همچنین است حال اجتماع اضداد و وجود یک محال و احد و در زبان احد محال است

نیتواند شد پس نور باطلت و حرمت با صفت و حرارت با برودت و محوشت با جلالت  
 در صورتیکه هر یکی از این اضداد مذکوره خالی از شعب دیگری باشد و چنانکه حرکت و عین با صفت  
 جهل با علم و بلاد با کاد و مجتمع نمیتواند شد و بدیهت عقل مستقیم و وجدان سلیم با جهل  
 این امور حکم میکنند و منکر آن از جمله سو فسطائیه که بدیهیات جللیه را انکار میکنند محسوس است  
 و ممکن الوجود است که نظر بر آنش وجود و عدم هر دو برابر باشد مثل کفشی که نیزان اگر علتی  
 بیاید موجود میشود و گرنه معدوم میماند چون این مقدمه تمهید یافت پس میگوییم که جمله  
 موجودات عالم ماسوی السد خالقهم چهار عناصر راجعه و چهار موالید شده و چه از اجزای عالم فلفیه  
 علویه و چه از اجسام از ضمیمه فلفیه همه آنها از قبیل ششم ثالث اند لا غیر چه احتمال آنها بر ترتیب  
 خارجی و ذهنی که بر نقص و احتیاج آنها دلالت میکند آبی و مانع است از آنکه واجب الوجود  
 بر آنها صادق آید و محض ظهور آنها در عالم امکان کافی و وافی است و دریکه از قسم ثانی یعنی  
 متشعخ الوجود نیستند و گرنه چگونه پیرایهستی در بر می پوشیدند تا فاضله الامری فی السد  
 الثالث در هر چیز که صنایع عالم و خلایق بنی نوع آدم در خلقت اجرام فلکات انواع حیوانات  
 و نباتات و سایر مخلوقات غوامض حکمتها و دقائق صنعتها که عقول افهام بشری یار  
 او را که گفته آنها حیران است بکار برده لیکن نام این تخیر عقول آشیای مذکوره در حد  
 استحاله چشم ثانی ظاهر نمیشد و اخل نگزیده و گرنه چگونه از کتم عدم منبسطه شود و وجود  
 جللیه که در حد خلایف محالات عقلیه که بعضی از آنها شبهه نیست آن بطریق انموذج در قسم ثانی  
 مذکور که دیده که آنها را چگونه نیابت وجود ندارند و عقل کافه عقلا با ساحت آن حکم میکنند  
 پس این اقسام که آشیای چشم ثانی را که محالات عقلیه باشد مثل اجتماع تشکیث حقیقی و توحید  
 حقیقی و اجتماع و از چشم بشری چه نسبت با رفعت مرتبه الوهیت و از نوعیت بر آشیای

قسم ثالث که از قبیل ممکنات است که در عجائب خلقهای آنها عقل استعجاب و استحباب  
می‌جود. قیاس منجمله قیاس دراز کار قیاس مع الفارق است لکن با وصف و عامی  
سخن بسنجی و دشمنندی چنان مسلوب الفهم گردیده است که میان محالات عقلیه ممکنات عقلیه  
اعتیازی نمی‌کند و در مدد که او را که تفرقه بین عدم الادراک و ادراک العدم می‌جو بگذرد  
که هرگاه مدار کار استعجاب استعجاب کدائی گذاشته شود پس از آن مقدس آبی  
که برتر است و صانع و بدائع او بجان که آنها را قدرت کامله خود ایجاد فرموده است  
در اینکه عقل کافران نام در آن حیران بماند و صنعتهای مخلوقات او گاه باشد که عقل است  
کار نمی‌کند و تخریک در مثل بنای آلات رصدیه و ضبط حرکات مختلفه که اکثراً فلاح کلیه  
و جزئیه و غیره که از حکمای فلاسفه بطور پیوسته با انواع صنعتها که از اهل چین مانند  
ساختن ابر آتشین در چین محارب ایشان با انگریزان و غیره مسموع گردیده و نیز باز گیران  
و شنبه باز آن کسانیکه ادعای تخریر بنیانند هم امور عجیبه و غریبه را بسیار از  
که در باطنی نظر عقلا و آن کار نمیکند بلکه در بعضی امور بعد از آنکه آن معلوم نمی‌شود  
پس ازین وجوه معلوم گردید که از استعجاب استعجاب عقل در اشیا و عدم ادراک  
که آنها استحاله آن اشیا لازم نمی‌آید و هو المطلوب مخفی نماید که حکم مبادت استعجاب  
اجتماع توحید و تملیک در مقام متبنی است بر اراده توحید حقیقی و تملیک حقیقی که با هو  
المتبادر من کلماتهم و اما بر تقدیر اراده حقیقی از احدی و اعتباری از اخراج کل یکی ممتنی  
حقیقی و دیگری بر معنی مجازی پس لازم است که تخریر و تملیک محل نزاع نمایند زیرا که رصدیه  
و کذب حکمی فرع تصور طریق است و حق این است که کلام شان خالی از خطا و غلط است  
خوبتر می‌نویسد و معتقد خود را تصور کرده اند نفس تصدیق بلا تصور را می‌شوند پس این آیه



دیگری چگونه تواند کرد نه تصریح با اعتقاد حلول و اتحاد نماید تا قبایح و شایع آن را  
 لازم نموده آید و نه اعتراف میکنند باین که اطلاق البراین و روح مثل اطلاق کل علی  
 یا اطلاق کلی علی الجزئی است تا مفسد آن بیان کرده شود و نه معنی معقول و مفهوم دیگر را بیان  
 میکنند تا با کائنات عدم امکان آن کلامی ننوده آید بلکه خود مقرونند باینکه با اعتقاد بامر که  
 معقول و مفهوم نیست داریم و همین امر را معقول از دیگر ارباب معقول هم مستبعدی تصدیق  
 میشوند و می فهمند که صاحبان عقول کی بامر غیر معقول و غیر متصور اعتقاد تواند کرد و گاهی  
 برین قدر اقتصار میکردند که توحید و تثلیث در مذہب سحیان چیزی است که تعقل آن نمیتوان  
 کرد و اعتقاد اینها بآن مثل اعتقاد بقضیه الغفار طاهر است که رجاء بالغیب بآن اقرار داریم  
 مع هذا حکم ربوبیت و الوهیت عیسی نمیکردند و با جمیع لوازم امکان و وجوب آن حضرت  
 قائل نمی شدند که درین صورت ما را با ایشان سرزراعی نیفتد و غایه الامر میدادیم که بامر  
 مبهمی غیر محصل المعنی قائل مستند بچون از م ربوبیت را برای عیب ثابت مینمایند  
 مثل انکیت و تقویم و خلق عالم و غیر آن و آن را رب و هم این را رب میدانند بلکه  
 روح القدس را نیز مثل جمله مقترضه از ارباب می شمردند و بانه توحید قائل میشوند عاقل چنین  
 اعتقاد فاسد را باور میکنند که این خود محل محل غیر از اجتماع و وحدت و کثرت حقیقیین ندارد  
 قوله لیکن برای ثبوت حقائق و اسرار مذکوره نه اینکه عقل انسانی و علوم این جهانی  
 دلائل خواهم آورد بلکه محض از کلام معجز نظام خود عیسی مسیح و از سایر آیات و اضمح  
 نحیل و تورات الح اقول حال فرومایگان تسلیل البضاعة همین است که هرگاه اثر  
 فهم ادله عقلیه عاجز نمی آید و عاقلانند که ما را عقل خود دست بردار شده رجوع بسجیات  
 و ادله عقلیه میکنیم حال آنکه نمی فهمند که اگر بالمره از دلائل قطعیه عقلیه دست بردار خواهند

پس صحبت این هیات که موقوف بر اثبات حقیقت ثبوت پیران علیهم السلام است از کتب  
 ثابتیه اندر و چنانچه بعد از آنکه سابقا قاضی آن گذشته و سیاحت ایشان  
 درین دعا که عقل ناقص را داخل نمیدهم محض کذب و دروغ میگویند زیرا که مدار کار  
 ایشان بر بدخلت عقول ناقصه خود است و آنرا ایشان اعتماد بر عقول ناقصه خود میکنند  
 و آنرا از ثبوت نفسانیت پاک یا خفیه جزا درین گرداب توالت خفیه ای افتادند آری عقل  
 انسانی را که فارق بین المصحح و الفاسد است و دخل نمیدهند بلکه عقل شیطانی را که مایل  
 بسوی باطل است و از آن تعبیر نگذاشته میتوان کرد و دخل میدهند و آنچه درین باب اشتباه و نظر  
 آیات کتب محرفه خود که آنرا بتوریت و انجیل تعبیر نموده و پیش از کتب توراتیخ نیست  
 چنانچه یادری و فهم در بعضی ماسلات خود بآن اعتراف نموده اند کرده است از سر باطل  
 چه اول این کتب قابلیت احتجاج بر اهل حق ندارد و ثانیاً درین کتب هم مطلقاً اصل  
 نمیتواند زیرا چنانچه انشاء الله العزیز عقرب حقیقت حال بر صاحبان انصاف ظاهر و  
 منکشف خواهد شد و خوش فہمی مولف رساله و اخطاب او درین باب معلوم خواهد گردید  
 و الله المستعان قوله زیرا که هنوز نفهمیده و نمیتواند فهمد که خدا او را در رحم مادر بچہ نوع خلق  
 نموده اند و قول او لا سابقا دانستی که از عدم ادراک کنه اشیا است حال آنها لا انما  
 نمی بیند و ثانیاً اگر بالفرض و اینجا عقل باسیکانه کار نگذرد باشد اینقدر که قطعاً  
 مادیافته است که اینصورت نطقیه که در ظلمات ملت در مراتب شستی از صوت متو  
 علقیه و مضاعف بچہ مرتبه بعد از مری تحول و منتقل شده صورت بشریه انسانی و  
 پوشیده و محل کثافات و وضع اخبار و فضلات گردیده و آثار جد و جوش و تعبیر  
 و تبدیل که دلالت بر کمال نقص و احتیاجش دارد و از آن ظاهر و مبین است کما فی السیاق

نیز سادگی و تنوع بصورت الهی رفیع و متعجب بسیار صورت ربوبیه عالی گردد کونه من المصور  
 و المستغاث العقلیه و همین قدر را در ابطال غیب فوقه نظرانی و اعتقادشان باب عیسی می  
 علی بنیاد علیه السلام کافی و دانی است اگر بدگر دقایق و اسرار خلقت انبیا نیه عقول ناقصه  
 نرسد و همچنین در باره صورت نباتیه شجره که مولف ساله در آن هم استعجاب و استغراب  
 را کار بسته شده می توانیم گفت که هر چند عقل ناقصه و در دقایق و اسرار صنائع و بدایع الهیه کجا  
 کار می تواند کرد و اگر انقدر رسیدیم که نسبت بخلاق عالم که عرش لایزال و ذاتش با کمال است و تقدیرت کما  
 خود بدو منسوب بوده و مدت هزار سال انعام را بدو انداخته اند و اینجاد صورت شجره زیاد و ناز و نیریز می شود  
 در مدت معینه محدود و بسلسله ای چون هست که مولف ساله را بسبب قوت مغفرتش صفات کبابیه  
 آلهیه جنبش لغت و کلامیه و معالیه و طبیه کمال استعجاب درین خصوص عارض گردیده و خصوصاً  
 هرگاه اجزای ارغویه و آیه و هوایه و آیه و آیه با آن ده نرزیه در خلقت صوت شجره نباتیه خلقت  
 نامه است باشد و آیه که نام شخص زیر یک عقل خود در کتب بیان ده است که درین کتاب و اشارت  
 با عجز بزرگی خودشان بجهت طریق بی عنوان در هوا آویخته شده و معلق و اگر گوش می کنند چنانکه از روی  
 از آفاق حال اگر گوش گاه بی نهایت خود از حد و محینه تجاوز نموده و غفلت تصور در گوش انداخته  
 اقول سبحان الله از اینجا تفریط و افراط نصاری ایستوان دریافت گاهی ایشان تفریط  
 افراط آمده امور مستحیله و متعجاب عقلیه را اعتقاد می نمایند و نیز عجم و سناد آیات ربوبیت  
 و انجیل خود نموده آنرا تعبدی قرار میدهند و از عقل بالمره دست بردار میشوند و نهایت  
 تشرع و تدبیر اظهار میکنند و گاهی در مرتبه تفریط آمده امور ممکنه که در آن مستحیله  
 لازم نمی آید و عقلا و حکما همواره بان اعتراف نموده اند انکار میسازند و در انتقام  
 از خدا گفت مخصوص صریحه تورات انجیل خود هیچ پرواندار ندانند انکشی عجیب تفصیل

این جمال آنکه اصحاب بیت ایشان علی بن محمد السیونان بن ساراهل الملل والادیان بسیار  
تحقیق چندین خوشان انگار وجود آسمان بنمایند و حرکت برای زمین و کواکب ثابت گنند  
و میگویند که این تاریکی که در جانب فوق محسوس میشود لول آسمان نیست بلکه تاریکی ابد و دور  
و مولف سالی با وصف دعای تشرع و اظهار تعبد در ذیل بیان اجرام علویه بنابر همین عقیده  
مذکوره تقلید اصحاب بیتی ذکر آسمان را عمد اقل انداز ساخته و صریحاً دلالت میکند برین  
امر قول و در سوره آنجسته شده النجم و معلق دارد گردش میکند الم و این را مخالفت صریحیه با تورات  
و انجیل ایشان و از وجایچه در فصل اول سفر اخلیقه از اسفار پنجگانه تورات در ذکر بیان  
خلقت زمین آسمان سطور است اول ما خلق الله السماء و الارض انتهى یعنی اول  
آنچه حق تعالی آنرا آفرید آسمان زمین است و تیر و آیه ششم و هفتم فصل مرقوم است نشاء الله  
ان يكون جلد في وسط الماء ويكون فاصلا بين الماء ان يقسم الله الجلد و فصل  
بين الماء الذي من و نه و الماء الذي من فواقه فكان كذلك و سمي الله  
الجلد السماء انتهى یعنی خواست خدای تعالی که پوستی پیدا شود فصل کند میان هر دو آب پس  
خدا جلد را جدا کرد و آب پایین را از آب بالا پس همچنین شد و نامید خدای تعالی پوست  
را آسمان انتهى و تیر و آیه شانزدهم و هفدهم آن مرقوم است و صنع الله النيرين  
الظلمين النيرين كبر للاضائة في النهار الاصغر للاضائة في الليل و الكواكب  
و جعلها في جلد السماء ليقضي على الارض انتهى یعنی بعد از آن حق تعالی دو ستاره بزرگ را  
آفرید آنکه بسیار بزرگتر بود یعنی آفتاب را برای روشنی روز و قمر را برای  
آنکه از کواکب تر بود یعنی ماه تاب را برای روشنی شب معین  
و تیر و دیگر سخنان را که آنرا آفرید و انیمه را در جلد آسمان ساکن است متقرر گردانید





یافته اند و ششم چنانکه در آیات ۴۸ و ۴۹ باب دوم تو قوام قوم شده و پیرا گفت  
که ای کودک چرا با چنین نمودی نیست پر تو و من اند و هماغشته در جستجوی تو میبودیم  
ایشان از گفت که چندی بسید ایا دانسته بودید که مرا می آید و خانه پدر خود را هم در اینجا

همان بسکلی است که از پیو دیان بیت اند نامیده می شد زیرا که خدای تعالی خود را در همین بسکلی  
پدران ایشان بیان و ایشان قدح فرمود که در اینجا با و خوابت نمایند در خصوصیت  
چون عینی گیم گفت که ایا دانسته بودید که مرا می آید در خانه پدر خود و ششم همین است  
یو دین علوم است که همین الفاظ خدا را پدر خویش و خود را پسر خوانده مرتبه اول است  
را بدین طریق بعد از این خود اظهار کرد و همچنین در سخن ساگی خود و تنبیه که آغاز تعلیم داد  
میفرمود ای عیسی تسلیم یافته در همان ساعت آسمان بروی کافه روح القدس بر او

نزل نمود و آوازی از آسمان سیده گفت که تویی پسر محبوب من از تو رضا مندم می آید

چنانکه در آیات ۵۰ و ۵۱ باب سوم تو قوام قوم است و مانند همین آواز از آسمان آوازی  
سیده است یعنی در وقتیکه با خود نذر شاگردان خود که به بلذ می آید در اینجا جلالت الهی است  
خود را در حضور ایشان بنزدن خود بطریق درخشان نمایان ساخت که روشش مانند آفتاب

شعله ور و لباسش چون نعل سفید و براق و موسیقی آید و آوازها حاضر با نواها سر شده بودند  
آوازی از آبر آمده گفت که این است فرزند من و شما که از خود شنو دم سخن او را بشنوید چنان

در آید باب ۵۲ یعنی صیقل و صفت و صفتی که در این الفاظ است که فرشته پیش از تو که کش  
آواز آن موسیقی سنان آواز آسمانی و آواز آن نام مخاطب فزوده خود او نیز در آیت  
آواز خود و نسبت داده است شعله و قوتی از شاگردان خود پرسید که هر که فرزند است  
در چشم من میگویند گفتند که بعضی نمی شناسند و بعضی آید پس بعضی از میا یانیک آید

بغیر از اینها و از فضا که تمام چیزها در آنست و از آنجا که هر چه است که در  
مسبح پس از آنکه چون که در آیات ۱۲ الی ۱۶ باب ۱۱ از سطور است مگر میسبح  
در نیاب به بطرس فی کل و حال آنکه اگر چنانچه در اسب خداوند است پس بر او  
نه میگردی لیکن در مقام غنی فربه و خوشحال توانی شوی و یو که از او  
که جسم و خون این را بر تو ظاهر است بلکه بدین که در آسمان است و بدین که از  
۱۷ همین باب سطور همچنین در آیات ۱۵ الی ۲۱ باب ۹ یوحنا مرقوم است که مسبح  
که او را اینها که در انجیل بود و گفت که آیا در باب خدا ایمان می وروی و جواب آنوقت  
که ای قافا و گیت که ای او ایمان و در دم علیی او گفت که تو او را دیده و آنکه گیت با او گفت  
میگفت که ما است با او گفت خداوند ایمانی و در دم و او را پرستید و در باب چنانست که  
باب ۱۰ یوحنا مذکور است که مسبح میزدان فرمود که آیا شما ایمان میکنید و او را فرمود  
و جواب آنست که میگویند که تو گفتی میگوئی از اینجا که گفتیم من چه خدا هستم در وقتیکه  
یهودیان مسیح را که قرار نموده جمع خود را آوردند و سوال نمودند که اگر تو چنانچه بگوئی  
مسیح را ما مطلع ساز و نیز جواب داده گفت که بعد از من زمانی است که در دست است  
قوت خدا نشسته خواهید دید که گفتند پس تعجب چه خاستی پیش از گفتن که تو ای یوحنا  
آنهم چنانکه در آیات ۲۹ و ۳۰ باب ۲ مرقوم است مگر میسبح که در آیه است پس  
یروانی یعنی الفاظ فرموده که شما میگویند که من آن خدایم است که بی هیچ شکی از شما  
لاج است که عیسی مسیح با شما را تمام اقرار نموده است که همه خدا میباشد پس چرا میگویند که  
صالح و مصلحتی نیز چنانچه از آیات ۱۲ و ۱۳ باب اول یوحنا و از آیه ۱۶ باب ۱۷ مرقوم است  
معلوم است بلفظ سپهران خدا خوانده میشوند لیکن اینجا مسیح خود را با یوحنا یکی دانست



پس خدا خوانده حقیقی شود پس خدا خوانده است لاشک و شرمه از این کلمات خود را بفرمود  
است که در آنها محصل مرتبه الوهیت را با کلمات وصفات خدا را نیز بخود حسنت داده است  
بخو که از آیات آیه واضح است مثلاً در آیه ۲۳ باب ۸ یوحنا الوهیت خود را اشاره نموده  
بهدویان گفت که از حقانی هستید و من باز فرمائیستم تا ازین جهان سید و من اینجا  
میسم و در آیه ۵ همین باب فرموده که پیشتر از آنکه ابراهیم شد من میسم ولیکن کلام  
تو گنبد نموده در آیه ۵ باب ۵ یوحنا که حالا ای پدر جان جلایک پیشین از بنا عالم  
نزد تو دهم امروز نزد خویش من کن حال در این آیات سیح و اسحق وقت برود  
بیان بسیار کرده از آسمان نرسد و آمده و پیشتر از ابراهیم که قبل از ابراهیم  
عالم موجود بوده و یا بر این قدیم دانسته و دیگر در آیه ۴ باب ۱۱ می فرمود  
که یکی خبر از پدر خود من تسلیم شده است و نیز از پسر یکسیرانی شناسد و غیر  
از حدیث انکی که بخوابد سیر که نوی ظاهر کرد و از هیچیک پدر رانی یاد و ایضا در آیه ۱۸  
باب ۷ می شناسد و آن خود میگوید که تمامی قدرت و وسایل زمین من عطا شده است  
و همچنین در آیات ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹

از برای فیض است خیر احوال در این آیات بنیات مسیح صفات قیامت عالمیت او که باین  
اشکار می شود و نسبت داده است زیرا در خیال که میگوید که هر آنچه بدید میکند من نه همان میگویم و درگاه  
زنده میسازم و همه قدرت و کرم آن زمین در دست من است و پدر را یعنی خدا را که ای می شناسم  
و دیوان گسند و روز قیامت من خود پس از همین کلمات واضح است که اقرار  
بقادر و عالم بودن خود میکند همچون کسی که هر آنچه خدا کند او نیز همان کند و تمامی حکم  
در زمین آسمان از او باشد باینست که قادر و کسی که در روز قیامت دیوان گسند  
همه خلایق و بنابرین از جمیع افکار و اعمال ایشان مطلع باشد باینست که عالم باشد و دیگر  
اینکه مسیح در آیات مذکوره بالوایت خود اشاره نموده ازین مرحله نیز آشکار و یقین میگوید  
که یهودیان کلمات مزبور را از وی شنیده را در قتلش نمودند چنانکه در آیه ۸ باب ۵  
یوحنا مرقوم است که بچنان میو دیان پیش از او را راده کردند که او را بکشند زیرا که خدا  
پدر خود خوانده خود را با خدا مساوی ساخت و همچنین در آیه ۲۰ باب ۸ امتی باز بالوایت  
خود اشاره نموده میگوید در هر جا که دو یا سه کس بنام من جمع شوند من در آنجا و وسط  
ایشان هستم و هم در جین صعود هنگامی که بشاگردان خود حکم می نمود که تمامی عالم رفته  
و کلام مرا به طوائف بیان نموده تعلیم دهند چنین گفته است که اینک تمام انقضای  
جهان با من است چنانکه در آیه ۲ باب ۲۸ متی مسطور است لهذا چون مسیح این کلام را  
در وقت صعود خود فرموده پس واضح است که حاضر بودن او در بطور جسمانی بلکه روحانی  
خواهد بود و چون این وعده را نه محض یکی بلکه یکی شاگردان و ایمان آورندگان داده است  
که تا انقضای عالم در نزد ایشان خواهد بود و ظاهر و هوید است که با این کلمات با اظهار  
آیات صفت حاضرین را بخود منسوب ساخته و همین صفت را در آیه ۳۰ باب ۳۰ یوحنا

تیر خود نسبت داده فرمود که هیچکس با من بالا نرفته است مگر آنکس که از کمال بر او بود و این  
فرزند آدم که در آسمان است الغرض از هر چه مسیح در آنوقت بنا بر جسم بزرگ خاص بود باز تقریر فرمود  
که در آسمان میباشد خلاصه از آیات مذکوره بطریق که قابل درو باشد یعنی مسیح صفات ذات  
الوحدیت را صریح و سبب داده و همین معنی در آیه ۲۴ باب ۱۰ یوحنا گفته است که من پدری که هستم  
و بنا بر این مضمون در آیات ۹ الی ۱۱ باب ۴ یوحنا خود مسیح بقیلوس فرموده که آنکس  
مرا دیده پدر را دیده است تو چگونه میگوئی که پدر را ندانم اما تو باور داری که من  
پدرم و پدر در من سخنانی که من بناسم از خود میگویم بلکه پدر که در من است همان این  
کار را میکند مرا یا و کسند که من پدرم و پدر در من حال بعثت همین حدائیت که مسیح در  
آیات مذکوره خود در آبان متصف ساخته و بنا بر آن در ذات باید یعنی با خدا فی الحقیقه یک  
رنگدگان واجب نموده که چنانچه پدر را و نیز عبادت و سجده نمایند از قراری که در آیه ۲۳  
باب ۵ یوحنا رقم یافته که مسیح فرمود که همه مردم سپر عزت کنند چنانکه پدر را عبادت  
کنند که سپر عزت میکنند پدری را که او را فرستاده است عزت نمیکند و علاوه بر اینها  
بعد از قیام خود که تو نام را که از جمله شاگردانش بود و از آن ساخت که بنا بر آئینش او را  
خدا گوید چنانکه این گذارش در آیات ۲۸ و ۲۹ باب ۲ یوحنا مرقوم گشته یعنی در وی که  
شاگردان بنوا گفتند که مسیح قیام نموده ما او را دیده ایم و با آنها گفت که تا من نشان  
میخارم دست ز نیمه انگشت خود را در نشان میخاینند از من دوست خود را در پهلوی و  
نگاه دارم باور نخواهم کرد بشت روز بعد از آن مقدمه هنگامیکه توانم بر سایر شاگردان  
مسیح بر ایشان نمودار گشته بنوا گفت که انگشت خود را یا اینجا یا در دستهای مرا بپوش  
دست خود را بیاور و در پهلوی من بگذار و ایان مشو بلکه ایمان در درین حال تو را

یوحنا  
۱۰ باب ۱۰  
۲۴  
۲۳  
۲۲  
۲۱  
۲۰  
۱۹  
۱۸  
۱۷  
۱۶  
۱۵  
۱۴  
۱۳  
۱۲  
۱۱  
۱۰  
۹  
۸  
۷  
۶  
۵  
۴  
۳  
۲  
۱

تجسیم آن بوسیله نموده گفت که ای خداوند من خدای من حال در بنصورت که مسیح  
اورا زنی نموده بگویم نموده که ای تو ما را اینجا که تو مریدیه ایمان آورده خوشا بر حال آنان که  
ندیده ایمان آورده باشند و مسیح و اوصاف آشکار و یقین است که بالوہیت خود اشارہ  
نموده و بلفظ خواص مخاطب گشتن خود را تعدی ندانست خلاصہ از کلام فرمودہ علی مسیح با  
اطمینان مکی با کمال یقینی آشکار است کہ مسیح الوہیت را و اوصاف خود نسبت دادہ  
و آشکارا تقریر و بیان نمودہ است فلہذا کسی کہ قلبا طالب حق و تعصب و حاجت بکنار  
نہادہ بمقام انصاف برآیدہ باشد بدیہی است کہ در باب الوہیت مسیح متردد و متشکی  
نخواہد ماند بلکہ کلام مسیح معتقد گشتہ الوہیت و را قبول خواهد نمود خوشا حال فرخندہ مال  
چنان شخصی در شکاتی نماندہ بر انبساط و ادراج ایمان رسیدہ باشد نہایت  
بعضی کس از اثر ترمودات قلب خود میگویند کہ چرا مسیح الوہیت خود را واضح تر  
از آنکہ ذکر گشت تعریف کردہ و اوصاف مختصر ایمان نفرمودہ است کہ منم خدا و بیش سچو  
چنان کس باہمین قدر اکتفا میبرد کہ از قرار یک ذکر و ثابت گشت واضح است کہ مسیح الوہیت  
خود را چنان بیان تقریر نمودہ و خود نسبت دادہ است کہ در قلب کسی تعصب خلاف اکتفا  
گذاشتہ در مقام انصاف استیادہ باشد شکلی باقی نماند و غبار تخمیلات فاسدہ  
و من خارش نمیتواند نشست و سنگ ترمودات باطلہ شیشہ مصفا فی انجارش را  
نیتواند شکست لیکن از برای آنانکہ دیدہ انصاف است بفر در کلامش طالب و رغبت  
نبودند اگر چنانچہ مسیح مرتبہ الوہیت خود را واضح تر از آن تقریر و بیان مینمود کہ نمونہ است  
باز فائدہ حاصل نمیگشت بزرگوار آنہا قبول نکردہ بیش از بیش نسبت با و عداوت می نمودند  
چنانچہ زبرگان ملت یہود و حال آنکہ الوہیت خود را بطریق معانیات بیان نمودند و حیدر

دفعه کرده که در مذکر او را گرفتار نموده سنگسار کنند قطع نظر از این مسیح بابر مسیح غلامی است  
 یعنی در همان وحدانیت ذاتی که باید در او یک وحدانیت نه غیر آن وحدانیت  
 اما چون علاقه و وحدانیت فرموده را قبل از قیام و صعودش کسی نتوانست فهمید پس در صورت  
 اگر مسیح بی پرده میگفت که منم خدا و بس بر آنیه احتمال کلی میرو که در آنوقت چنان سفیدند  
 که گویا احسب الظاهر یعنی بابر جسم انسانی که دارد وحدانیت حال آنکه چنان کمان بلرزه  
 خلاف میباید و لذا انهم و در ک تعلیم الوهیت عیسی مسیح نیز از جمله مطالبان نیست  
 که در خصوص آنها بشاگردان خود فرموده که دیگر خبرهای بسیار دارم که بشما بگویم  
 لیکن جالانی توانید متحمل شد اما چون و یعنی روح راستی بیاید و شمار تمامی را استی  
 ارشاد خواهد نمود زیرا که او را پیش خود بخش نخواهد گفت بلکه هر آنچه فتنه خواهد گفت  
 و شمار آگایند خبر خواهد داد و او را جلالت خواهد داد و او را زیر که او آنچه را از ان من است  
 خواهد یافت و شمار خواهد داد و چنانکه در آیات ۱۲ الی ۱۴ باب ۱۶ یوحنا مرقوم است  
 و همچنین در آیه ۲۶ باب ۱۶ یوحنا در خصوص همین مطلب چنین فرموده که آن تسلی  
 دهند یعنی روح القدس که پدر او را با هم من خواهد فرستاد همان شمار را بر خبر خواهد  
 آموخت و هر چه که من شمارا بگویم بیا و شما خواهد آورد و چنانکه مسیح بشاگردان خود وعده  
 نموده بود چنان شمرده روز بعد از صعودش آن تسلی دهند و اعانت کنند که عبارت از  
 روح القدس باشد از آسمان بر ایشان نزول که در قراری که در باب ۷ و ۸ اعمال لا  
 تحریر یافته و همان روح القدس که انشاء الله ذکرش بعد خواهیم نمود و ایشان را از عالم  
 تنفس ساخته تمام حقائق را با آنها کشف و بیان نمود و با قوت ایشان کلمات غریبه و عجیب  
 عیسایه بیا و خواهد آید چنانکه حواریین مذکور فی الحقیقه در ترتیب انبیاء و رسولان بودند

چنانچه این مقدمه در فصل اول کتاب دوم رساله می بینان الحق مفصلاً بیان ثابت گردیده است  
و ناچار این کتاب را در میان رسیده و از عالم علوی منور گردیده تعلیم الوهیت سبحانه و تعالی را در میان  
خودشان در خیل ثلث شته زیاده بیان و تفصیل نموده اند چنانکه در فصل آتیه مذکور و  
معلوم خواهد گشت **اقول** به استغنی بر نصفایب خیر بلا خطای این تحریر که غیر از  
تطویر بلاطالع تحصیل لاجل مفادی ندارد و ظاهر و باهر میشود که سیحان تا حال عبادت  
انجیل را نفهمیده اند و بمعانی و بطلالت مقصوده آنها و از رسیده و آنچه ادعای نمایند ناشی از  
سوی فهم و عدم تامل و تفکر در معانی فقرات انجیلیه و عدم رد مشابهات بسوی محکمات  
بهرگاه حال آنها در فهم کتب خود که آنرا منزل من عند الله شمرده اند چنین باشد  
پس نفهم دیگر کتب مقدسه چه رسد و چگونه چنین نباشد حال آنکه خود حضرت  
مسیح مطابق مفاد آیه وافی بر این **لَنْ يَكْفُرَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ**  
**عَبْدَ اللَّهِ وَكَهَّ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ** جا بجا در اقوال و افعال و اهلوار خود  
در بین انجیل متعارف اعراف بعبودیت و مخلوقیت خود نموده و کسیکه مقرب بعبودیت  
خود باشد چگونه ادعای الوهیت تواند کرد پس معلوم شد که سیحان بمصادر اقوال و افعال  
**يَعْرِضُ الْكِتَابَ تَكْفُورُونَ** بعضی محکمات آیات کتاب خود را  
که موافق ادله قطعیه عقلیه است پس پشت می اندازند و مشابهات و مآولات آنرا که معاد  
ادله عقلیه قطعیه و مخصوص صریحیه همین کتاب و معروف عن الظاهر عمل نمایند علاوه آنکه  
سابقاً تفصیل داشتیم که دلیل عقلی بر کف بر دلیل سمعی مقدم است پس اشیائی که کتابی  
بعضی تحولات و مقتضیات عقلیه که گنجایش تاویل در آن نبوده باشد و دلیل عقیم  
صحت و اعتبار این کتاب است نه اینکه کسی عقل دست بردار شده مشک با آن دید و الحال

عبارات انجیل که در باب بیست و نهم درج دارد

عبارات انجیل که در باب بیست و نهم درج دارد  
انشار الله الغریب بقض نفقات متناه و کلمات متشبهه  
والله المسنان پس بدانکه من درین عبارات درین باب بیان می‌دهم  
اینکه یوناست که سابقا گفته شد هه حیوی الا بالاراد یعبرونک انک الوداد  
وحده الحق والذی ارسله یسوع المسیح انتهی یعنی  
چون شاهدی و بخت سردی از وی نیست که زانسانند که تو خدای یکبار و الحق و راستی  
پسنی و آرا که فرستاده یسوع یعنی مسیح است و اعتراف عبودیت و سبک خود و اقرار توحید  
و یکا نگی الی این کلام ظاهر است و این عبارت مطابقت دارد با آنچه در سجا نه و کما  
از او قرآن حمید از حضرت حکایت فرموده قال انی عبد الله اثنان الکنا و جعلنی  
نیکایا یعنی گفت عیسی علیه السلام بدستیکه من بنده خدایم عطا کرد کتاب یعنی این که فرمود  
را بنیمن یعنی و نیز فصل ششمین این مرقوم است انی صاعد الی ابی الذی فی  
هو ابوکم و الی الذی هو الهکم یعنی من بالا می‌روم بسوی پدر خود و پدر شما و خدا  
خود و خدای شما را بکلام نفس مجرب است بر آنکه آنحضرت حق تعالی را بسوی خود و سایر مخلوق  
میدانسته و بعد از فرمود الی الذی هو الهکم این کلام چه قدر مانا است است بکلام آنحضرت  
که حق تعالی از او قرآن حمید بیان آنحضرت نقل فرموده ما قلن لهم لا ما هموتنی  
به ان اعبدوا الله ربی و انکم یعنی نطقم از قوم خود که آنچه حکم فرمودی را بیان  
انیکه پسند نمی‌دهد خدا را که پروردگار شماست و نیز در فصل ششمین این مرقوم است  
انا انسان کلکم بالحق الذی سمعته من الله الحق و این عبارت نیز در قرآن  
صریح بر اعتراف بشریت و تعالی و اراد و کما لای فی و غیر فطرتهم و غیر

سطحیت لما ذکر قول لی صالحا و لی صالحا الا الله حد انتهى یعنی برای  
مجاوزه این حد و صلی که کسی خوب نیست بر خدای بکتابتهی و نیز در فصل سیزدهم از  
مجاوزه این حد و صلی که کسی خوب نیست بر خدای بکتابتهی و نیز در فصل سیزدهم از  
ملائکه السماء و الابن الاب و حد یعنی این روز و این ساعت را  
کسی نمیداند و نه فرشتگان آسمان و نه پیغمبر یعنی خود مختصرت کند بر یعنی خالق بکتابتهی  
قبل ازین در کلام سابق صلاح ذاتی را از خود سلب کرده برای خدای تعالی ثابت  
کرده بودند همچنین درین کلام میگوید علم ساعت نزول مثل فرشتگان و غیرهم که از  
بندگان خدا بوده اند فرو رفته پس اگر متصف بصفات الوهیت میبودند چگونه چهل و  
نقصان بر ایشان روا می بود و همچنین در فصل پنجم از یوحنا فی قدرت ذاتیه از خود فرو  
و آن نیز نهانی مرتبه الوهیت است و عبارت مذکوره است لست اقدار ان  
اعمل شیئا من ذاتی و انما احکم بما اسمع و حنی عدل لست اطلب  
مشیتي بل مشیة من ارسلنی انتهى یعنی چگونه قدرت ندارم که چیزی از خود  
خود بالاستقلال بکنم و چرا این نیست که حکم کنم آنچه می شنوم و دین من عدل است  
من اراده و خواستش خود را نخواهم بلکه شیت کسی را که امر فرموده است نهی و نیز  
در همین فصل مرقوم است که ان لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
الابن ان تکون الحيوة فيه واعطاه السلطان ان یدین لانه  
ابن البشر انتهى و ترجمان در ایل فارسی چنین است زیرا که چنانچه پدر و ذات خود را  
دارد و پس نیز داده است که در ذات خود زندگانی داشته باشد و این رتبه داده است که  
قصا را متوجه باشد و اینست اینکه فرزند او است نهی و از سیکلام ظاهر می آید که مختصرت



حیوة ذاتی نداشتند بلکه پروردگار عالم آنحضرت را حیوة بخشید و در این خصوص بسیار متنا  
 احتیاج داشتند و هو المطلوب علاوه آنکه درین عبارت آیه است در این باب که در این باب  
 صحیح منافی معتقد سیحان مرتبه الوهیت فرموده ایشان است که لا یخفی و ایضا در فصل چهارم از این  
 و الکلمة التي تمعنها ليست لي بل للاب الذي ارسلني الى قوله  
 ان ابی هو اعظم مني الخ یعنی این کلمه که از من میشوند از من نیست بلکه از پدر من است  
 که فرستاده ایضا بدستیکه پدر من از من بزرگتر است اتقی و این کلمات که مشتق است از  
 عظمت اب من الابن مطابق مفاد الله اکبر من کل کبر و تضمن صدور کلام بالا صالته  
 من الابن و من الابن و کونه مسلمان صراحت بر تعاقب و نفی اتحاد مع الله که سیحان ادعای  
 آن نمایند دلالت میکند و نیز در فصل چهارم از این باب می مذکور است که حضرت مسیح در جواب  
 شیطان تسبیح آنحضرت را بسوی سجده خود دعوت کرده چنین فرموده اذهب  
 یا شیطان لانه مکتوب الرب الهك السجد و له وحداً بعد ترجمه آن این  
 فارسی این است دو شیوه ای شیطان بر آنکه سطورت یعنی در تورات اینکه آن خداوند کاری  
 را که خدای است پرستش کن غیر از عبادت من انتهی پس اگر آنحضرت العباد با الله مد  
 الوهیت می بود بسوی سجده خود دعوت میفرمود نه سجود خدای تعالی و این کلام عبودیت  
 انجام به زبان نیراند و نیز در اول بعین فضل است فضا و اربعین سال و اربعین  
 لیله الخ یعنی چهل شبانه روز روزه داشتند و نیز در فصل پنجم از این باب که مسطور است  
 و کان بمضی الی البراری و یصله هناك الخ یعنی آنحضرت بسوی بیابانها میر  
 و در اینجا میگوید و نیز در فصل ششم از این باب است و کان قد خرجت منی ثلاث لایم  
 یصل علی الجبل و کان ساعداً فی صلوة الله الخ یعنی در آید در راه بسوی کوه

بسیار از آنجا که آنجا نماند و بود آنحضرت شب بیدار در نماز و عبادت الهی تنهایی و نیز در  
آنحضرت و دو روز بعد از آن بختی قوم است آنرا و کاسا فاشکر الی قوله ثم اخذ  
خبر فاشکر و کسر و اعطاهم و ترجمه آن در انجیل فارسی چنین است که آنحضرت  
کاسه را گرفته شکر بجا آورد و نانی را گرفته شکر نموده و شسته با ایشان داد و نیز در  
فصل سب و ششم انجیل می فرماید است و در آن ساعت که میخو روز عیسی فی صحرای  
شکر نموده پاره کرد و تنهایی و نیز در فصل چهارم انجیل می فرماید است ثم تقدم قليلا  
و خر على الارض مصليا و ان اهل استطاع ان تعبر عنى هذه الساعة  
و كان يقول ايها الاب كل شئ بقدرتك اجز عني هذه الكاس  
لكن ليس كما اريد انابل انت ارحم و ترجمه آن در انجیل فارسی چنین است که پس  
اندر پیش رفته بر زمین افتاده دعا نمود و اگر ممکن باشد این ساعت از من بگذرد و  
ای پدر تمامی خیر یا نذر تو ممکن است این ساعت را از من بگردان این لیکن چنانچه من خواهم بگویم  
میخواهم این تنهایی کلمات اضطراب و احتیاج و میخو نیاز که درین عبارت می شود و بر عیسی  
و بنده که آن لالت وار و بنظر انصاف باید دید و نیز در فصل یازدهم انجیل یوحنا  
در باب نهم که درین سوره میخو در وقت شش چنین میگوید که آنحضرت در صحن اظهار این معجزه  
برگاه الهی رجوع و التماس نموده و طلب استجابت دعا از خدا فرمود و شکر الهی بجا آورد و  
باین عنوان و سر فرمود یسوع عینیه الی فوق و قال يا ابا شكرك لا اله الا انت  
انا اعلم ان کل شئ بحسبک لکن من اجل هذا اجمع المحيط انی  
لیؤمنوا انک انت الذی ارسلنی انتم و ترجمه آن در انجیل فارسی چنین است عیسی  
چشمه ما را بالا برد و گویند ای پدر ترا شکر میکنم که تو خواستی که ما شکر

و من دانسته ام که تو خواهش مرا همیشه شنیدی لیکن بعلت این که در وقت بروز و ظهور من  
تا آنکه باور کنی که تو مرا فرستاده انتمی سبحان اند کسی که با ما متصرف بعبودیت و سجدت  
در بحالت خود که دلالت صریح بر تعالی و اراده و بوده باشد و علم ساعت نزول قدرت خود  
و آید از خود مسلط بر روز و شب رکوع و خجود و قیام و قعود و نماز و روز و شب هر دو  
بیداری و عبادت الهی نماید و در جواب شیطان گوید که سوای معبود بحق و خدای یکتا دیگر  
سجده کردن را و او خدای خود را از خود بزرگتر قرار دهد و در وقت حضور طعام شکر گذاری  
و احسان الهی چنانکه شیوه بندگان است بجا آورد و در وقت طهارت اجزای اموات و حی  
و نبات بسوی پروردگار قدیر و علیم خود آرد و التجار و حجاج و عبادگاه و اسماء و اینها  
مذکور شده و عدول بر این دعاست چگونه اسناد الوهیت یا ادعای اتحاد مع الله بسوی او  
نیتوان کرد و این امر بر صاحبان طبع سلیم و عقل مستقیم مخفی پوشیده نیست و من بوی  
الله نورافشا که من بوی چون ازین مرحله مانع حاصل شد پس بحال نقض کلام  
مولف رساله تفصیل الیه و ازیم **فقول** مولف رساله در ایتقام مذکور عبارات مشابه  
انجلیه که بظاهر دلالت بر مضامین مختلفه تها قریه و در ختم و بدو جمع برین المقاصد  
بغیر تعین معانی مراد از آنها استدلال بر مطلوب خود کرده و نه بغنی دلالت بر تنهیت محرز  
طریقه تحریر و رویه احتیاج دارد و بعضی از آنها دلالت دارد بر اینکه مسیح پس خداوند است  
خودش بوده و بعضی دیگر شعر محمول است که خدا او در آمده و بعضی آخر باطر بسوی اتحاد که او  
با پروردگار بوده و در صورت معلوم نشود که انیس قائل محمول است یا اتحاد یا این یکی که است  
و اتحاد خبری که اگر قائل محمول است پس از ایراد سندهای اتحاد او را چه سود و اگر قائل محمول  
پس از آنکه اتحاد چه فائده نیز در صورت حلول استنباط الوهیت محل چگونه این که در ویرا که

هر چه بود با برهان و نیز اتحاد قدیم با حادث خواهد گفت یا اتحاد قدیم با قدیم  
 این که لازم است و نیز اتحاد ششین با الاشیا شعر بر سبق تعد و انماست پس این  
 باو عای تو حید که سبحان اعتراف لسانی بآن دارند چه طور صورت می بندد بلکه این اشیا تعد  
 که ظاهر در همین استندات از دست نیو و دست یافتنی که تعین شقی از شقوق محله نماید جمع بین مو  
 التناقضه بوجه معقول عمل می آید و استدلالات در این عبارت محض بوجه و بمعنی است خلاصه  
 استندات مولف رساله در این مقام تقسیم چهار قسم است **اول** عبارتی که دلالت میکند  
 بر آنکه آنحضرت فرزند خدا بوده و ثانی عباراتی که بر علم باطل خود از آنها استفاده صفات است  
 از قدیم و قدرت و علم از این منوره و ثالث عباراتی که بعضی کلماتیکه نظایر با دلالت بر اتحاد و حلول  
 در ویت دارد و رابع بعضی عباراتی که مشتمل است بر سجود بعضی مردمان آنحضرت است  
 الوهیت آنحضرت اما جواب از قسم اول این بود که نمیتواند شد **اول** آنکه  
 خود دلالت بر شئیت و اتحاد ندارد و گناه او فرعون القوم بلکه دلالت بر مغایرت و مخلوقیت  
 دارد تفصیل این اجمال آنکه اراده نبوت ابوت حقیقتین که عبارت از تولید و تولد متعارفین  
 افراد الانسان و حیوانات الاخر باشد در مقام ممکن نیست لکن من امارت القصص  
 حتما و الله تم منزله عنه و نه جمله اصول مسلم است که هر گاه حمل لفظی بر معنی حقیقی تنبی  
 باشد اما الحاق الفقه دلیل العقل او النقل المتفق علیه لایب که حمل آن لفظ را قریب است  
 الی الحقیقه نموده شود و مصروف عن الظاهر بوده باشد و درین ماده اقرب مجازات  
 الی الحقیقه است که شریعی خالق و پرورش کننده و عطا و محمول سازیم و این را  
 بر مخلوق مبروب است و شریعت نیز که این معانی از لوازم ابوت و نبوت است فاذا التذکر  
 المشرود است لوازم و یونید الی القاسوس التولید الترتیبی من قول الله عز وجل **ما کان کلامه**

تعین  
 استندات مولف چهار قسم

۲ بوی ۴  
 شرح

ربتیک فقال انتصاری منی وانا ولد تک تعالی المستحق لکست انتی من اولی مواضع  
 نسبت ما بطلن تحقیق است لهذا اطلاق آن باره جمیع مردم هم وارگشته کما سیما  
 آنحضرت فرود کامل بوده در تمام اطلاق نصرت بر فرد کامل خواهد بود و لکن در الاختصاص کما ابوت  
 دلالت بر عظمت اکبریت است و در بنو تایلین بر قفا و حقار و صغیریت است و لهذا  
 قال فی بعض المقامات ان اعظم منی سیر این کلام را دلیل بر عینیت و استخا  
 آوردن کمال ناهمی است و و هم آنکه اطلاق فرزند خدا چنانچه سابقا اشاره بان  
 بر دیگر انبیاء و اولیا بلکه مطلق تر فرموده بجا هم در کتب سابقا آمده و بر این تقدیر استند  
 کردن از ان بر الوهیت حضرت مسیح محض بوج و معنی است چنانچه در باب حضرت یعقوب  
 در فصل چهارم سفر ثانی تورات که سفر انحر و ج است چنین مذکور است فقل له کذا  
 قال الله انی بکری اسرائیل فقلت لک اطلق انی یسکذا فان ابیت  
 ان تطلقه فقل انما فایل انک بکری انتی و در ترجمه مندریه تورات درین مقام  
 چنین است تب فرعون کو یون که یوا که یواهی یون سر ایایی که اسرائیل میرا بیایی  
 بلکه میرا بیایی سوین بجای که تا یون که میری میی کو جانی دمی که ده میری عبات  
 که ی و را اگر تو اسی جانی نین دتیای تو دیکه من تیری بلیلی میی کو مار و الو کجا انتی  
 و نیز در فصل ششم سفر ثانی اسفار صمویل در باره حضرت سلیمان مرقوم است و هو  
 یسینی بیلا اسمی اصل منیر ملک به الی الابد و اصیر له انا هو  
 یکون لی ابناء انتی یعنی بنا میکنم او برای من خانه و من تا باینکه اصیر له ملک و سلطنت  
 او خواهم کرد و خواهم بود برای او پدر و او فرزند من خواهد شد و انتی و نیز در باب  
 حضرت داود و در بنو تایلین است و در سطور است یسینی فایل انت هو

بیان مجازیب یعنی بنو تایلین ابوت

اطلاق بن برادر حضرت یعقوب

اطعی و ناصی و لا یطی انا اجمعه بکراعالیا علی جمیع ملوک الاخره انتی خلاصه  
 که این عنوان مراد خواهد بود که تو پدر من خدای من هستی و نصرت و مدد کننده و  
 خلاصی بنده من میباشی و من را و بنفرت سپردم و بزرگ قرار میدهم و بلند مرتبه میکنم و بر  
 جمیع پادشاهان و بی من هیچکس در فصل جلد و هم سفر خاص قریب که سفر الاستثنای است  
 اطلاق فرزندان خدا نسبت بسایر بی اسرسل با این عنوان را کرده و دیده کونوا انبا  
 الرب اظکم فلا تخدثوا به و لا تصلعوا براسکم علی المیت من

اجل انک شعب طاهر انتی و در ترجمه بنده درین مقام چنین میگوید تم یوا  
 این خدا کی بیونی که به قوم کسی کی موت سی این بدگو کانیونه این سر کو چند لایحیو  
 که تو یوا این خدا کی می مقدس قوم می انتی و ظاہر است که در مقامات معنی حقیقی  
 بنوت مراد نیست و گرنه میباید که با کلمه انبا و کثیره غیر متناهیة قابل شوند و نیز میوید  
 این معنی است آنکه ترجمه دیگر انصاف را کار نند شده و در تعلیم بجای انبا لفظ اولیا الله  
 را ذکر ساخته و هذا لفظه واذ انتم اولیاء الله ربکم الخ و این نیز و فصح  
 و در عرف سابق از بنوت و ابوت و امتثال چنین مقامات معنی حقیقی مراد نبوده و الا این ترجمه  
 صراحت ازین معنی عدول میکرد و هو المطلوب و این چنین محاورات بالفعل هم شایع است که غایب  
 بر نسبت بر و سوا سلاطین و فرزندان تعبیر نمایند باعتبار همان علاقه شفقت و عطوفت که  
 فیما بین ایشان متحقق و حاصل است چنانچه در بعضی از سوانح و رباب تنازع اهل تشیع با اهل سنت  
 و جماعت مسموع شد که صاحبان انگریزان هم رعایا را فرزندان پسینی قرار داده بودند و  
 هم میفرمودند اینچنین است آنچه متعارف و مشهور است الفضا عیال الله یعنی محتاجان و تنگدستان  
 عیال خدا هستند حال آنکه عیال حقیقیات حقیقیه در موعود حقینا و در غیر و فصل اول کتاب

بشوق بی زنگر استید عون هوای بنوا الله الحی یعنی خوانده میشوند ایشان فرزندان خدا  
 حی الهی در چه قدر واضح میکند این امر را که معنی شفقت و عطوفت در اطلاق کبریا  
 بنوت در ایشان چنین بود واضح ملحوظ است کلامیکه حضرت اشعیا علیه السلام از زبان است خود  
 فصل شصت چهارم کتاب خود فرموده واکان یا رب انت آئونا ونحن طینت  
 یا بلنا ونحن باجمعنا اعمال یدیک لا ترجم علینا یا رب الی العالیة واک  
 تذکر خطایا انی وقعنا لکنی انظر یا رب کانتنا نحن باجمعنا شعبک  
 و ترجمه مندی در ترجمه آن چنین میسر می آید ای پناه ای تو ای بار یا رب ای که هم ما را  
 او را توهارا که ما را می و در هم سب تیری ما تبه کی بیانی موی بین ای پناه است غصص  
 است پناه و در کاری که او بدیدگی می با و در نگه گاه که در یکده هم تیری منت کردن این هم سبیر  
 بندی بین استی پس این مقام که مقام طلب عفو و رحمت و اعتراف بخطایا و ذنوب است کمال است  
 یعنی عطوفت و شفقت دارد و از این کلام صریحا معلوم میشود که همین عبارت لفظی در اینجا  
 گردیده و نیز می بینیم معنی است که درین عبارت بعضی الفاظ دیگر هم که باقیان خود معنی می آید اینجا  
 مراد است باعتبار وجود همین آیه و مشابهت در باب جناب تقدس الهی متعل که دیده است بین است  
 حال الفاظ این اشعار آن نیز خود حضرت عیسی اعتبار بین ما دیده در فصل پنجم نخل می میفرماید  
 طوبی لفاعل السلامة فانه یبوا الله ید عون یعنی خوشحال کسی که کارهای  
 بخاکم از زند که ایشان فرزندان خدا خوانده میشوند و نیز در آخر این فصل مذکور است که  
 کاملین مثل ایساک و الساموئیل و کمال الهی یعنی کامل کسند نفسانی خود را مثل  
 خود که در آسمان است کمال و کامل است الهی و ازین فصل با فصل ستم نخل می که از آسمان  
 آید و قعال نسبت به این واقع است و نیز در فصل ستم نخل می که از آسمان

چنین قوم است بل یصیرن مثل الملائکه و یصیرن بنی الله و بنی القیامة  
 انتهى یعنی که مانند فرشتگان میشوند و فرزندان خدا و فرزندان قیامت میگرددند انتهى المحال بحیا  
 نفرمائید که فرزندان قیامت چه معنی دارد و تا فرزندان خدا هم بجانش قیل و قال بوده و نیز در  
 فصل ششم بخیل قول حضرت مسیح یوحنا خطا با و عتابا الی الیه و مذکور است انتم من  
 ابیکو الیسئ شقونان ابیکو تهوون ان تعلموا انتهى یعنی شما از پدر خود ابلیس هستید  
 و جوایهای پدر خود را دوست میدارید که گفتید این کلام هم صریح در مجازیت معنی  
 ایوت و نبوت چه ظاهر است که یهودان مثل سایر مردمان از نسل آدم بهر سببیده اند و بی نام  
 و بنی اسرائیل یعنی یعقوب بوده اند نه بنی ابلیس پس چرا این نیست که اسناد ابوت شیطان  
 بسوی یهودان بسبب جوهرمان علامه مخالطت و متابعت در افعال و اقوال است که ایشان  
 با شیطان حاصل بوده بخار او شبیهه گما یعنی الیه الکلام الاخیر و ان این است که شقونان  
 ابیکو تهوون ان تعلموا و هم در فصل سبب سوم بخیل متی مرقوم است که علی بن یسوع و ای  
 بر حال شای نویسنده گان و فرسیان را یک کار زانند که بر وجه رجعت انگه یک شخص از  
 طریق داخل نمایند و دیگر در چون داخل شود بفریبش است و از خود و بنی جنم بسیار بد انتهى نقل  
 من رحمة الله الخیل و نیز در او اخرین فصل قول حضرت مذکور است ای و تسلیم ای و تسلیم که کشند  
 پیغمبران و کفار گفته آنان که بتوفیر ستاده شده اند میباشی چند با خودم که فرزندان اچانچه مرغ حوجا  
 خود را در زیر بال خود جمع می نماید جمع نمایم انتهى پس درین عبارت نیک مایل باید کرد  
 که چگونه اسناد ابوت بسوی او و تسلیم یعنی بیت المقدس و بسوی جسم بادی علامه و علامه  
 نموده شده علی سبیل المجاز و قس علی ذلک سبحان الله انقدر که برنا انضائی مستبر  
 از محاورات و اصطلاحات است خود با لجه چشم پوشی کردن کار سبب ان و احزاب



ایشانست تا اینکه نوبت باینجا رسید که حضرت شیخ بر این کلمات اکتفا نکرده و فصل سیمین را  
یوحننا بن یسویخ و یوحنا بن یسویخ درین خصوص تماماً تخریج فرموده بکذا اولی صاعداً  
الی الذی هو ابوک و الهی الذی هو الهکم انتی یعنی من بالامیر و مسمو  
پدر خود که اوست پدر شما و خدای خود که اوست خدای شما انتی و صریح تر ازین باره عبارت  
عبودیت و مجاریت معنی ابوت و نبوت کلامی نبی باشد مریضه و حجاب سیمین که با وصف  
چنین تاکیدات و تصریحات حضرت مسیح باز اینهمه سعی بعمل آنحضرت را در باب هدایت نشان بیاورد  
ضائع ساخته و کلمات طلیات انتخاب اجوی نشود و در کار خود و اعتقادات قایل  
خود در باب آنحضرت هرگز هرگز باز نیامد و ولد احمد که صاحب سال هم با وصف تعصب بزرگوار  
خود اعتراف بعدم اختصاص یعنی عیسی و ورود آن در باره و دیگر نیکوکاران نموده و آنچه  
بعد از ان با الفاظ غیر محصنه المفاهیم درین خصوص بیان آنحضرت و دیگر اشخاص تقریر  
خواسته اند بر سبب معنی است غایه الامر اینکه آنحضرت فرد کامل این اسم را آورده  
باشند که امرت الیه الاشارة و مخدومی در آن نیست بلکه اگر انصاف نمایند وصف  
کنند نیست مضاف الی وصف النبوة که در باره حضرت یعقوب و داود و در بعض عبارات سابقه  
گرفته اند و وصف محبوبیت و غیره که در بعض عبارات در باب حضرت شیخ آمده که  
شده چونکه مشهور بولیت و تقدم و فرید اختصاص است اولویت و رجحان دارد اما  
جواب از ستم ثانی که از ان استنباط صفات الوهیت آنحضرت بزم فاسد خود بسیار  
بسه وجه میتوان داد اول آنکه حدوث ذات مستلزم حدوث صفات است چه صفات  
فیصل اعراض است که محل قائم میباشد پس هرگاه ذات حادث بود صفات آن چگونه قدیم  
میشوند و قطع نموده از اول قاطعه عقلیه و نقلیه که بر مخلوقیت و حدوث ذات آنحضرت است

جواب از ستم ثانی

دلالت دارد سابقا آیات کثیره انجلیه که از قبیل محکّمات است نقل نموده شده که  
 آنحضرت صیحا در آن اعتراف بجلو قیّت و عبودیت و عجز و نقصان خود فرموده اند  
 و این امر لازم حدوث است پس چنانچه فی آن خواهد بود و بطاهر دلالت بر قدمیات  
 اخیر الوهیت خواهد نمود و چونکه از قبیل مستباهات است و مخالف عقل و نقل است مطروح و  
 مآول خواهد شد بلکه این آیات که بر حدوث ذات و صفات هر دو دلالت میکند حاجت  
 به چشم این استدلال نیست و فهم آنکه بعضی کلمات که بزعم باطل بولف رساله دلالت بر صفات  
 الوهیت میکند معارض است بان عبارات سابقه انجلیه که حضرت مسیح در آن نفی صریح  
 صفات الوهیت عقل نفی علم ساعت نزول نفی قدرت ذاتیه از خود فرموده اند و نقل  
 بر این هر دو چونکه از قبیل جمع بین التما قضین است از مستحیلات حلیه است لا محاله ایما  
 که یکی از این هر دو مطروح و مآول بوده باشد و موافق طریقه عقول مستقیم و دین  
 سلیم تاویل پذیر نیست مگر خیر که مخالف با دلیل قطعی عقلی وارد شده آنچه موافق است  
 و عبارت ششار الیهما نیست که آن حضرت فرموده اند فاما ذلک الیوم و ذلک الساعه  
 لا یعرفها احد و لا ملائکة السماء و لا الانبیاء و لا احد الا و جلا  
 انتهی یعنی این روز و این ساعت را کسی نمیداند نه فرشتگان خدا و نه پسر  
 خود آن حضرت مگر پدر یعنی خالق یکتا انتهی و نیز فرموده هست اقدربان  
 اعلیٰ شایعین بذاتی الخ یعنی من بچگونه قدرت ندارم که چیزی را از ذات خود بآید  
 بجا آرم الخ و نیز میفرماید ایهما الالب کل شیء بقدرتک ابرو عنی هذا الکمال  
 و کسکس لیسر کما اردنا نابل انت انتهی یعنی اسی بر تمام خیزد و تو مگر مستاین  
 ساغر از من بزرگتر این لیکن نه چنانکه من میخواهم بلکه چنانچه تو میخواهی انتهی و این کلام

بافتن بر کمال عجز و نقصان و دلالت میکند و چنین کلمات منافی مرتبه رفیع الهی است  
 آیا خدا می تواند بر من سبوی بگیرد و تجلی دهد و میگوید که این چیز را یا این باب را از من بفرم کن کن  
 خوشنویس که طبعی بسیار را چه باید کرد و همچنین در فصل ششم بخیل بود خاتم قوم است پذیرنده  
 مرا فرستاده است و من سبب پذیرنده هستم انتی و این کلام هم صریح است و در اینکه حیث  
 آنحضرت حیوة ذاتی نبوده بلکه استفاد از خلقات عالم باشند باینکه آدم نبوده که لا یخفی شوم  
 آنکه عبارات مذکوره صریح در مطلقاً ثابت بلکه بعضی آن دلالت بر خلاف مقصودش  
 میکند زیرا که از نزول آسمانی مطلقاً و اصلاً از نیست و قدم استفاد نمی شود و اگر امر  
 چنین باشد پس باید که جمیع لاکه و روحانیین بکن اینها ملکوت سموات است همه قدیم  
 و ازلی باشند از خود آمدن از آسمان بفرموده آید و تو جملگانها ملکها جملگانها  
 و لکسنا علیهم ما لیکسون اگر اختلاف بر بدو داشت و لکیت تبسم و قصد آنحضرت  
 باینکه هو انت خلقی بصورتی که در آسمانیه میگوید و ما هم مناسبتی داشت این استباط  
 از لیت و الویت محض بی ربط است و هم باین علت قدم و از لیت حضرت ادریس علی لازم  
 می آید چنانکه ایشان نیز تفسیری و تخصیصی در سوره شوالی آسمان وجود کرده و از این جهان  
 بیرون فرستند چنانچه در فصل دوم سفر تالی استقامت لکسنا جملگانها چنین مذکور است  
 و کان لما اراد الرب ان یصعد ایلیا بالرحا من الی السماء انطلق الیسیا  
 و النیسع من الجلیج الی الخ یعنی هرگاه پروردگار عالم خواست که حضرت ادریس را  
 با آسمان بالا برد آنحضرت با حضرت یسع از موضع جلیج روانه شدند و از آنجا که حضرت یسع  
 و قیامها نسیران و حکمان اذا جعله من ناسرا و خیل من نسا  
 و اقربت فیما بینهم و صعد ایلیا بالرحا من الی السماء الخ خلاصه

درین آنگاه که این مرد و صاحبان با هم نیستند نگاه آید از آسمان بیرون آید و فرستادگان  
حضرت اورسین آن پادشاه بلند شد و بسوی آسمان رفتی اگر گوی کلام در تیر و در  
و تسانند صعود آورده آید گویم هر چند که این امر از قبل موافقه لفظی است کار از مطلق است  
و کونان بکلیت محمول است بلکه مرتبه صعود و بظاهر نیز از سه و تیر و در اول است این قطعه نظر از  
امر لازم نیست بنی الامرین از کلام حضرت شیخ ثابت میتوان کرد زیرا که آنحضرت در فصل سوم  
انجیل یوحنا میفرماید و ما یصعدنا احدثا الی السماء کلا الذی نزل من السماء  
انتهی یعنی هیچکس بالا نبرد بسوی آسمان مگر کسیکه از آسمان و آمده باشد انتهی ازین کلام  
ظاهر میشود که صعود مستلزم انصاف به نزول است و درین صورت باره حضرت اورسین  
میتوان گفت که آنحضرت از فوقانی هستند و مردم از تحتانی و آنحضرت نیز همانند و دیگر مردم  
ازینجهان هستند که اقال مولف الرساله ظاهر و جواهد و ابنا و نیز از لیت و قدیم حضرت آدم حضرت  
نوح علیهما السلام چونکه از آسمان و آمده اند بنا بر خوشی هستند لال و لازم می باید و کل  
ذکاب اطل من جنین از تکلیف وجود حضرت مسیح بر وجود حضرت ابراهیم و نیز از تقدم وجود  
آنحضرت بر عالم ایجا و عالم از لیت و قدیم حقیقی که مساوی و موجب وجود است لازم نمی آید چه  
غایتی فی الباب این است که خلقت روح بانور آنحضرت برای ایجا و عالم مقدم بوده باشد از لیت  
از کماست ظاهر میشود و خصوصاً تقدم آنحضرت بر حضرت ابراهیم که در عبارت ثانیه میفرماید  
چونکه بر تقدم آنحضرت دلالت میکند حال آنکه حضرت آدم علیه السلام حضرت شیخ و دیگر انبیاء علیهم السلام  
بر حضرت ابراهیم مقدم بوده اند اگر حضرت مسیح علی این کلام میفرمودند که من پیشتر از آدم و بعد از آدم  
انجانش کلام است مخصوصاً ذکر تقریب جستن باین عنوان که حالا می پیر بان جلالت  
که پیش از بنامی عالم نرود و او ششم از نزول خویش فرزند کن انتی که در عبارت ثانی

نالیه مذکور است زیرا که تقرب جستن قرین خواستن و دلالت میجو بر برترت و بزرگی مرتبه  
 مقرب الیه پس مرتبه مقرب و محکوم خلقت و حیثیت و حدوث او میکند و با قدم و اولیت  
 سادات ظاهر و در چنین انچه از آیات او ۲۸ مسمی و باب ۵ یوحنا بر قدرت و عالیت  
 آنحضرت استدلال نموده پس ناتمام و مخدوش است اولاً آنحضرت آنکه از بطلان ثبوت علم  
 و قدرت که عبارات مذکور مشتمل بر آنست کاریجی آید تا و قیقه قدرت و علم ذاتین ثابت  
 نمایند و که تمام انبیاء و اوصیاء علیهم السلام با الهام روحی الهی عالم جمیع احکام میباشند  
 بلکه بعلم ذاتی احوال جمیع ماکان و یا یکون را و آیات می توانند که و قیقه باذن خداست  
 بر اظهار سخرات و خوارق عادات قدرت میدارند تخصیص بحضرت مسیح درین امر است چنانچه  
 سخرات مثل بر حیاء و از دماغ کردن عصا و انفلاق بحجر و انزال الوان عذاب مانند طوفان  
 جبر و زلزله و انفادع و دم و غیره که بر دست حضرت موسی و دیگر انبیای که علیهم السلام  
 ظاهر گردیده لیکن چه که بذات خود را بر افعال و احوال و نظم صفات ذاتیه الهیه مسلک  
 نمی توانند شد و اما تا بنیاد بر تقدیر این عبارات مذکور است تا بر اوعای قدرت و مسلم  
 ذاتین که از صفات الوهیت است باشد هیچ آنکه اوعای الوهیت از شخص انسانی  
 که صفات صفات حدوث و خواص جسمانیت باشد مثل دعوت و شهادت و انزال ایشان  
 قابل اعتبار نیست چنین در باب اوعای صفات الوهیت هم لائق اعتبار نخواهد بود و این  
 چنین است ملاحظه است یا دلیل تخریفات و تفسیرات چه از تفصیل این مطالب گذشته و اما  
 تا آنجا که درین عبارات خود آنحضرت بعد از آنکه این صفات را تخریق فرموده و بگویند  
 رساله ختمی می آید از آن نموده تفصیل این اجمال آنکه در عبارات اولی آنحضرت میفرماید  
 که اینها را بر من و من است تسلیم شده است و در عبارات ثانیه آن فرموده که تا آنقدر قدرت

در آسمان و زمین بمن عطا شده است انتی سبحان الله این کلمات صریح است ای که عطا  
 کننده و تسلیم کننده این کثرت و قدرت دیگر است که هیچ بطرف و احتیاج در دو عالم  
 قدرت و استطاعت در ایشان حاصل نیست لیکن من لعل جعل الله لى اقله من  
 و همچنین در عبارات تالیله متابعت و فرمان برداری و پیروی خود تصریح میفرمایند میگویند  
 که سپهر از خود هیچ نمیتواند کرد و اگر آنچه می بیند که پدر میکند پس نیز همان میکند و نیز در آخر  
 آن فرموده اند بلکه تمامی حکم رانی به سپهر داده است انتی عجیب تر نیست که مولف سزا  
 از طرف خود تصرفات و تحریفات را که پیشه اهل محله است درین عبارات بکار برده است  
 موافق مطلوب خود ساخته پس از جانب آنحضرت میگوید که همه قدرت در آسمان و زمین در  
 دست من است و دیوان کنند روز قیامت من خواهم بود حضرت مسیح ع که میفرماید قدرت  
 بمن عطا شده است و تسلیم شده است و تمامی حکم رانی به سپهر داده است و ایشان هم ملین بود  
 را بذات آنحضرت نسبت میکنند این تصرفات نمونه است از ان تحریفات تصدیق الله فیما فیهم  
 آیات تورات و انجیل لعل آورده اند نه حیا از خدا دارند و نه شرمی از رسول نمایند کلمات  
 بسوی طلب خود بر میگردد و راجع میکنند باقی ماند آنکه حضرت مسیح ع و در انتقام احسا  
 اموات را که عمده مستندات مسیحیان در باب الوهیت آنحضرت است نسبت بخود باین عنوان  
 ذکر فرموده اند که همچنانکه پدر مردگان را برمیخیزاند و زنده میکند بهمان طور پس نیز بر کشته را  
 زنده میکند لکن این جواب آن این است که اولاً سابقاً بعض عبارات درین خصوص نقل  
 نموده شده است که آنحضرت در وقت اظهار این معجزه رؤسوی آسمان کرده بر جمع برادر  
 عالم نموده از او استجابت عانوَ است این عنوان یا آیت اشک که لا یلک  
 استجبت لی و انا اعلو انک کل حین تجیب لک کنتی من اجل انک

الجمع المحیط ابی قلت لیؤمنوا انک انت الذی اسلمنی انتی یعنی عیسی فرمود ای

پدر ترا شکر میکنم که تو خواش مرا شنیده و من استادم که تو خواش مرا همیشه می شنو

لیکن بعبایت این کرده که بدو را ستاده اند گفتیم تا اینکه باور کنند که تو مرا فرستاده انتی

و ازین کلام هیچ ظاهر و باهر است که انتخاب مثل دیگر انبیای فحام علیهم السلام در اطهار

معجزات مستقل بود و در مهوره استحقاق دعا از خدا میجوید چنانچه شان پیغمبران است

و چه قدر واضح میکند این معنی را کلام اخیر آنحضرت که تا ماور کنند که تو مرا فرستاده

یعنی باین سبب از تو انتخاب و اطهار خارق عادت میجویم که این کرده تصدیق نبوت

من نمایند پس با مثل چنین کسی هم متصف بصفات الوهیت میتواند شد و تا ما این

معجزه بردست دیگر انبیاء علیهم السلام هم ظاهر گردیده مختص آنحضرت نیست پس لالت کلام

نمیکند چنانچه در فصل چهارم ثانی اسفار الملوک مذکور است که زنی از حضرت شیخ ۴۰ ساله را

کرد که طفل میت و رازنده نماید و آنحضرت در خانه او رفته بدرگاه آبی دعا و مناجات کردند

طفل او رازنده خستند و نیز در فصل پنجم که متصل آن است که حضرت شیخ ۴۰ شخص مبروص را

شفای بخشیدند و دیگر برآید دعا کرد و ندید مبرص و بجز دعا انتخاب مبروص و نیز در فصل ششم

هفتم کتاب خز فیل مذکور است که حقایق بردست آنحضرت جمعی شیر از مردگان زنده ساخت من شار

علیه جمیع و آنچه از کلام آنحضرت که هر چه پدر میکند من نیز همان میکنم لم احتجاج کرده هم مردود است

باینکه چنین کلمات در حق عواریق نیز فرموده چنانچه در فصل چهارم و پنجم انجیل یوحنا مرقوم

است من ستاده است میگویم که بر من ایمان آورد این کار را که من میکنم او نیز خواهد کرد

و نیز که اگر از این نیز خواهد کرد انتی و هرگاه چنین معجزات مخصوص آنحضرت نباشد

بلکه بزرگتر از آن از عواریق انتخاب صا و رتود چگونه آنرا از مستندات الوهیت

میتوان شمرده و آنچه در او از نوشته که دیگران یکسج در آیات مذکوره بالویت خود اشاره کرده  
 ازین جمله نیز کشاکش و یقین بگیرد که یهودیان کلمات فرموده را از وی شنیده اراده  
 قتلش نمودند از این معنی نیز اولاً یهودیان بنفاد الکفره واحده برادران مسیحیان  
 پس هرگاه فهمیدن مسیحیان و اهل اسلام استباری ندارد فهمیدن یهودیان کی استبار  
 خواهد داشت و ثانیاً اگر مسیحیان در میان یهودیان متک خواهند کرد ما  
 بقول خود حضرت مسیح علیه السلام که در مباحثه یهودیان باین ایشان فرموده است  
 چنانچه تفصیل آن عنقریب ایشاء الله تعالی در ذیل جواب کلام تو ما خواهد آمد و آنچه بعد ازین از  
 آیه باب ۸ است که در هر جا که دو یا سه کس با هم جمع شوند من در آنجا در وسط ایشان هستم و نیز از آیه باب  
 ۸۶ می که آنست که اللهم انقضای جهاننا اللهم انتی المحتاج کرده صفت حاضرت را اختراع نموده  
 پس محمل است زیرا که اولاً بر او لازم بوده است بیان سازد که مرا نصف حاضرت که آنرا  
 از صفات الویت نموده حیت و مفاد آن کدام بعد از این استلال عبارات خبیله  
 غیر باین نماید نه اینکه بی تفصیل معانی عبارات و غیر بیان منصف مذکوره بکلام محمل متفوه  
 گردد و خلاصه آنکه کلمات مذکوره محمول بر ظاهر خود نیست محمول است بر محمل آن لطفاً  
 مقتضی آنست که حضرت مسیح صلی الله علیه و آله در وسط ایشان موجود باشد و این مرطبه البطلان  
 است چه بعد عروج آسمان آنحضرت بالبدنه از میان ایشان بیرون نرفته اند چنانچه خود این  
 کس هم بآن اعتراف کرده باین بنی که در این کلام در وقت صعود خود فرموده  
 پس واضح است که حاضر بودن نه بطور جسمانی بلکه روحانی خواهد بود و انتهایین بدیهه درین کلام  
 تا وی را محمول باشد و باب تاویل پس مسیح است لیکن تاویل مسیح اینست که فراد از  
 عبارات اولی آنست که من چنان تعلیم نبوت آگاه و مطلع رجالات ایشان هم بودم که با



در وسط ایشان حاضر نمیشد و آنچنین سالی که تاول آن حضور روحانی نموده و سابقا دوستی که  
 مطلق علم بشیاء از صفات الهیه نیست بلکه علم ذاتی و آن این مقام منوع است و لازمه الاستحالة و آن  
 چنانست که انبیای سابقین بوجوب انبیای لاحقین و دیگر امور عینی خبر و بشارت میدادند چنانچه  
 بشارت حضرت مسیح و پیغمبر با صلوات الله علیه و دیگر امور آینده مثل سقوط بابل و غیره در کتب  
 سابقه یافته شده حال آنکه تغییر این سابقین در این اعصار حاضر و موجود نبوده و نیست این  
 امر که بوجوب الهام آتی علم ذاتی که مخصوص خدا تعالی است و کاش که حضور روحانی هم مفید  
 مطلب و بوده باشد حال آنکه این خیال غلط است چه حضور روحانی به معنی که آنحضرت بر او  
 خود بطور دیگر فرشتگان و روحانین در مکانی حاصل شود و تعداد مردم داخل در حق است  
 که مخصوص حوادث است و در سلسله صفات الهیه تنظیم نمیشود و اگر آن حضور روحانی  
 خصوص نفوی که بصفت علم بر سبک و مردم و کبر و پس حال آن سابقا گذشته این تکرار  
 ذکر عبارت چه ضرور و مردم از عبارت ما نشیء ظاهر اینست که اینک انقضای جهان بشیاء  
 زنده و متصف بحیوة خواهیم بود و درین کلام اخبار زندگی و بقا و خود ما قیام قیامت بن  
 آیه کریمه **وَأَنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَكُلٌ مَن بَدَّ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ**  
**عَلَيْهِمْ شَهِيدًا** داده اند و نیز قیام که حضور روحانی و جسمانی را داخل نیست اگر  
 بالفرض آبراده آنهم در اینجا نموده شود پس در آن نیز مثل سابق کلام جاری آید شد  
 علاوه آنکه آنحضرت در عبارت خیره بقار از زمان حال انقضای جهان که گفت این  
 قیامت است بتفسیر ساخته اشاره صریح نموده بسوی آنکه بعد ازین بان و تشکیک همه بشیاء  
 جهان ثانی و معدوم خواهد شد و **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** بقای من هم بدل بشیاء  
 میشود و درین تقدیر این کلام چگونه صفت الوهیت استند او میو انکر و او را چه مقتضا

شجره شود شجره تو کار زمین انکو ساختی که بر آسمان نیز رود حتی ثواب سوّم اجل  
 و درین خصوص استدلال کرده که چنانچه آسمان را زنده است مگر انگشت که از آسمان باین  
 آمد یعنی فرزند آدم که در آسمان است انتی پس و لا این فقره محرفه است و بر اصل خود  
 باقی نیست چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام و بروی جاثلیق که یکی از قسینا سیمین  
 بوده فقره مذکور را چنان بیان نموده اقول لکرم یا معشر الخواص این که لا یصعد  
 الی السماء الا امر نزل فیها الا لکرم البعیر خاتم الانبیاء فانه یصعد الی السماء  
 و یزول النقی یعنی بحق و راستی می گوید که در آسمان شهاب می گوییم که کسی سبوی آسمان بلند  
 نخواهد شد غیر از کسی که از آسمان نزل شده مگر آنکه بعیر که خاتم النبیین اندیش است  
 ایشان لای آسمان و ج خواهند کرد و باز بر زمین نزل میشوند انتی پس آنحضرت بمجالس  
 خطاب ده نموده و فرمایند فی هذا القول قال الخ لثلیق هذا قول عیسی  
 منکره یعنی ای جاثلیق می گوی که درین قول جاثلیق گفت این قول عیسی است انکار غیبه انیم کرد  
 آنرا و در صورت کلام بر شاست نه برای شما و از نشانات و اشیای غیر مصلی الله  
 علیه السلام است که جاثلیق باین اعتراف نموده و درین عبارت حضرت مسیح اخبار از معراج  
 جسمانی که بعضی قرانی آنجناب حاصل شده هم داده اند و این خبر قبل ثقات معتبرین رسیده  
 و از اجل متعارف شما هر دو درجه معتبر تر است و برای اهل انصاف افنی و کافی و قطع نظر  
 ازین پس این عبارت مولف با دیگر تراجم متداوله سیمین هم مطابقت ندارد زیرا که در  
 مقام در ترجمه عربیه بطبعه اجل موافق کلام امام کلام لا یصعد بصیغه مضارع واقع است  
 و مراد از این است که در زمان آینده کسی بگوید ای پیغمبر آخر الزمان لای آسمان نخواهد رفت  
 بلکه در زمان بی کسی لای آسمان نرفته است چنانچه از ترجمه صاحب ساله معلوم میشود چنانچه

دانستی که حضرت در مسیح نیز مثل حضرت مسیح بالایی همان فتنه اند و ثانیاً بر فرض تسلیم  
 بر این کلام حضرت مسیح از مطلق عروج و استقرار خود در سموات خبر میدهند باز هم نیست  
 که در حین کلام هم بالایی همان ده باشند چنانکه صاحب اشاره بمسوی آن نموده  
 بقول خود العوض اگر چه مسیح در آنوقت بنا بر جسم بر زمین حاضر بوده باز تقریر میگوید که در اسما  
 یی هم استحقاق و این بعضی کلمات مشعر باینست پس از قبیل مجاز مشافقت است یعنی بسبب اینکه  
 استقرار آنحضرت در آسمان قریب الوقوع بود و لهذا آنرا در زمان حال مسوی خود و سنان فرمود  
 چنانچه در مثل عرب مشهود است من قتل قتیلاً علی سلبه مگر نه حصول وجود آنحضرت بر تبارک  
 بدین بطلان است کسی از ارباب عقول بآن متعقوب نمیشود اندک احوال را در چشم داشت  
 که مشتمل بر کلمات رویت حلول و اتحاد است پس و وجه میباید شد اول آنکه رویت  
 مخصوص جسم حیوانیت است بلکه بعضی حیوانات هم مانند هوا و روح و جن ملک سبب  
 لطافت برویت بصیر میری نمیشوند شد فما طمناک فی القصور و مبدعهم العلیه  
 القدره که اندک آنکه بصائر هویدا پس که بصائر هو الطیف الخیر و هو  
 السبع البصیر و همچنین اتحاد شیین فی نفس محال است و خصوصاً اتحاد حادث با  
 قدیم که مستلزم اتصاف و جب بصفات ممکن است و بر عکس آن حلول چیزی در چیزی  
 دلیل احتیاج و نقصان است و بزرگات مقدس الهی و نیست که بشده الوجدان السلیم  
 و سابقه استی که نقل هرگاه معارض ذیل عقلی میشود و طرح یا اول میگردد و فکرم الی  
 فیما بین فی و هم آنکه کلمات مذکوره معارض است بعبارات انجیلیه و در آن نفی رویت  
 است و نیز معانی حقیقیه اتحاد و حلول در آنها قطعاً نمیشوند شد اما آنچه بر نفی رویت  
 دلالت دارد عبارت است که در فصل پنجم از کتاب قدوس و اکابر الهی استیلائی هو

در این کلام  
 حضرت مسیح  
 از مطلق عروج  
 و استقرار خود  
 در سموات خبر  
 میدهند

در این کلام  
 حضرت مسیح  
 از مطلق عروج  
 و استقرار خود  
 در سموات خبر  
 میدهند



تدبر نماید و ببیند که این چه اتحاد است که تمام جهان را گرفته است خصوصیت بخواب من مخصوص  
 آنحضرت نمیدارد و نیز فضل و عز و هم آیات و معجزات منی مذکور است ان الله خلق في  
 البدن و خلقها ذكرا و انثى و قال من اجل ذلك يترك الانسان اباه  
 و امه و يلبصق بامرأته و يكون كالاهل جسد واحد و ليس هم اثنين  
 لك جسد واحد و ما جمعه الله لا يفرقه الا بفساد انسان انتهى  
 خلاصه آنکه خدا تعالی از ابتدا ایشان را مرد و زن آنسری در بین جفت خلق کرده و  
 ازین سبب است که آدمی پدر و مادر خود را ترک میکند و بزین دلخوش میشود و هر یک جسم  
 میشوند و این هر دو دو نیستند بلکه یک جسم هستند و چیزی را که خدا تعالی جمع کند آدمی را  
 جدا نمیتواند کرد یعنی طلاق دادن تفرقه ساختن میان ایشان جائز نیست پس این اتحاد و  
 اندکی اهل یادرند که مراد از آن چیست آیا همان اتحاد حقیقی که مولف در بی اثبات آن  
 میاشد یا معنی مجازی که مطلوب است در مقام اراده آن میسر است و نیز باید ملاحظه است  
 قول حضرت سید که در آنجیل شما تکرار واقع شده و آن این است که آنحضرت وقت قلب  
 موهوم چنین فرموده ایللی ما غیبانی و در بعض نسخ منسبت الوی الوی لما  
 صافحتانی و المعنی واحد و هو انه الهی الهی لماذا ترکتني یعنی خدا من  
 خدای من تنها گذاشتی مرا و ظاهر است که این تفرقه بین الابن و الابن منافات صریح  
 دارد با اتحاد حقیقی که مرعوم قوم است که لا ینفخی اما آنچه دلالت بر حلول میکند معارض  
 است بقول آنحضرت که در فصل چهارم آنجیل مذکور است که در آن در شافخو هیدوا  
 که من پدر خودم و شما و من من شما آنس که احکام مرا نگاه دارد و آنست که مراد است  
 و این با سستی ازین کلام صریح معلوم میشود که حلول اصطلاحی مراد نیست و گفته حلول احدی را

در اتحاد و زوجین

در اتحاد و زوجین

معنی ندارد بلکه مراد این است که در حق دوستی و فرمانبرداری پذیرفتن ثواب قدم نهادن و سودا  
نیمین حکایت که آنحضرت در فصل پنجم بخیل انداز بنگار ایشان رسیده اند و پس بدو  
فائز و فی و انانی یکم و نیز فرموده من نیت فی و انانیه فهو یان نثار  
کثیره و نیز فرموده فان انتقم ثبتم و وثبت کلامی فیکم کان کم  
کما توجوه و نیز فرموده کما الخبی ابو کنان صاحب کما اشتبه  
و محبتی فان حفظتم و صلیای ثبتم فی محبتی کما انی حفظت و صلیای  
ابی و انانی نیت فی محبتی انتی و تبرع باین فقرات در بخیل فارسی چنین است تمام  
من بماند و من در شما ایضا آنکس که در من میماند و من در روی او میباید بسیار  
ملی را ایضا اگر در من نماند و کلام من در شما بماند هر چه خواهد بود مستطیع می توانم  
خواهد شد ایضا چنانکه در مراد و دست دارد و من تمام او دست میدارم در دوستی من  
تا به انشیر اگر اشکاک در نگاه دارد در دوستی من امید انداختن که من بمانم ای دم که بماند مستحق  
دوستی او ثابت شد اما جواب از قسم اربع که شتم اطلاق الله بر آنحضرت و ذکر  
سجود و ندو نیت آنجانب است پس اینست که مولف بساله در مقام فی در بیان  
العدو الله کرده هر دو را بیک معنی قرار داده است لال بر غرض خود و در حال انکاف  
العدو علم واجب الوجود است که مستجمع جمیع صفات کمال و خالق اسما و از این بیان می شود  
نیانند و اب و پدر میخواند و الله عبارت است از کسی که مستحق تعظیم و اطاعت باشد و  
مراد خداوند و مالک امور است و همین معنی اطلاق الله و الله بر غیر الله مثل نهیاء  
مستحق است از نهی و محلی و ملوک و سلاطین بالا شتر که اللفظی او آنحضرت و الحی از در  
کتاب عقیقه و جدید و وارو شده چنانچه در فصل شصت و یکم زبور مذکور است فای الله

فوقه

و جمع الهدهد الى الاطراف الى متى يحكمون بانظلم و بوجه الخطاه ناحه  
احكم هو البتة و المساكين كواذليل و الفقير انتهى خلاصه آنكه  
معبود حق مبان الهان و غير معنی باشد ان دنيا استاده و قيام نمود سر نش  
و حكم ميكرد در میان ایشان كه تا كی شما حكم بظلم و جور خوايد كرد و براه خطا كنندگان  
خوايد رفت حكم نسيد براي تبیان و سكيا آن بعد از انصاف خبر گيري متسا جان و  
نساید انهي و ظاهر است كه لفظ الهدهد در اين مقام در باب سلاطين پادشاهان نبوي و پيغمبر  
الها انقياد و اطاعت خلق نسبت بايشان متعل كرده و غير در فصل است و ششم  
كتاب معمول ني در ذيل بيان اينكه شاول پادشاه بني اسرائيل بر ذري منجمه سحره رفته  
استدعا كرد كه معمول ني را بعد وفات ايشان براي طلبی كه او را در پيش بود به سبب  
سحر خور زنده كند و طلب ناپذير قوم است فلما علمت المرأة من منجمها ان شخصو  
فتر باعلاصوتها و قالت لسائل ما الذي صنعتين ولما ذامكوت  
بن و خدعتني و انت شادل قال لك الملك لا خوف عليك ما الذي  
رايت قالت المرأة سادل لرب الهه يصعد من الارض قال لها  
صفيه قالت له رايت رجلا سبخا يصعد من الارض برداء ففعل  
استادل انه معمولي فخبر وجهه على الارض ساجدا قال معمولي الشادل  
لما اقلعتني و اصعدتني من موضعي الخ و درين مقام استعمال لفظ اله  
يا الهيه در باب معمولي ني كه از زمينيان دين و دنيا بهره و بوده اند آمده و معنی  
حقيقي آن در امثال خنين مقامات مراد نموده اند و غير خود حضرت مسيح باين مفهوم  
صدهاقت مشرق و فصل و هم اخير بود و در باب اطلاق لفظ اله بر خود تضرع كرده اند

این معارضات را در مباحثه یهودیان عمل آورده اند پس احوال گنجایش قبل و بعد از آن  
 و آن اینست که عیسی علیه السلام یهودیان گفت که من بسیار کارهای خود را در جانب پدر خود  
 بشمارم و امحبت کدام را از آنها است که شمار سنگسار میکنند یهودیان باوجود آنکه پدری را که خود  
 را سنگسار میکنند بلکه محبت کفر و محبت آنکه تو انسان هستی و خود را خدا میگردانی عیسی با آنها  
 گفت که در آنکه شما کافر شایسته است که من گفتم شما خداها هستید پس چرا اینها را که  
 کلام خدا را از شما آید خدا را گفت و کتاب قابل نقصان نیست آیتها را بگو که پدر را و امتره  
 کرده و بجهان فرستاد و بگویند که کو کفر میکنی از اینجا که من گفتم من پس خدا هستم اگر من را  
 پدر خود را بجای آرم مرا باور کنید و اگر بجای آرم هر چند که مرا باور نکنید کلامی مرا باور  
 کنید انتی و این کلام آنحضرت صریح در اینکه اطلاق الهم در محاورات سابقه و محض  
 قدیمه که حضرت مسیح علیه السلام از آن شرع و این یهودیان کرده اند بر بعضی افرادی نوع انسان  
 از غیر این رسولان که با هوالتباد درین کلامه به بطریق مجاز چنان شایع بوده که یهودیان  
 با وصف خدا و تعصب انکار آن نموانستند کرد و این امر عین مدعای ماست و هم ازین  
 عبارت مستفاد میشود که آنحضرت خود را خدا می حققی چنانکه مسیحیان گمان دارند نمیدانست  
 و گویا مصرف این معارضه که از کتب سابقه در مقابل و مباحثه یهودیان آورده و باقی نمی آید  
 زیرا که استعمال لفظ الهم در کلام مسیح آنحضرت از آئین و تعزیت سابقه در مقابل یهودیان آورد  
 یعنی متعارف خود را یعنی معبود و حق بالاتفاق مستعمل نموده و باطل بودن آن را استدلال و فساد ایجاد  
 کردند و با بسوی آنجا پس جوابش آنست که مطلق مسجودیت و دلالت بر الوهیت  
 نمیکند و الا میباید که بعضی دیگر از غیر این در میان آن نسبت با ایشان مجعود واقع گشته در  
 سلسله آنکه شریعت تصدیق این سوال آنکه او کسی که باینکه مسجود نسبت با ایشان واقع شده حضرت



[illegible]

1950

11

1. The first part of the document is a list of names and dates, which appears to be a roster or a list of participants. The names are written in a cursive script, and the dates are written in a more formal, printed style. The list is organized into two columns, with names on the left and dates on the right.

کرده برای او سجده نمودند استی و نیز سابقا مذکور شده که شاول پادشاه بنی اسرائیل برای  
 مومل نبی سجده نموده بلکه از همه عجیب تر اینست که فصل بیست و چهارم کتاب مومل  
 مرقوم است که خود داود علیه السلام شاول مذکور بود و نو و بدین معنی و قال یا سید یا ایها الکلام  
 فالقنت شاول الی خلفه فخر داود علی وجهه علی الارض ساجدا التفتی یعنی داود علیه السلام  
 گفت ای سید من ای پادشاه پس شاول پس پشت خود را بر زمین نهاد و داود علیه السلام بر وی  
 بر زمین افتاد و چنانکه عهده کننده بود از پستی و نیز در فصل بیست و چهارم که مومل را بنیانی می کرد  
 داود و سجده کرد بر زمین و خورت علی الارض ساجدا بدین یقین که سجده است و قامت و سجده است  
 علی الارض استی مقام حیرت است که هرگاه سجده قدسیان برای حضرت آدم و سجده غیران پس از آن  
 و پادشاهان برای حضرت یسوع مومل نبی و غیر ایشان پس الویت مسجود و هم باشد چنانکه سجده و پادشاه  
 پیش از آنجا و ناس نبوده و ولایت بر الویت حضرت مسیح تواند کرد و از اینجا آنجی که دیده که سجده و پادشاه  
 میشود یکی سجده و پیش از آنکه در مخصوص خداوند عالم است و سجده و خفتی و خاست یکی سجده و خفتی  
 نسبت به بزرگان دین و یا مسلمانین و در آن دو مورد سابقه مروج و متعارف بوده و سجده  
 ثواب قبول نیست و اول و اگر انقض کسی از راه نادانی سجده بی مثل بجای آورد پس بیغایت  
 چنین ساجدی خواهد بود و دلیل بر الویت سجده و چنانچه فرعون بنان که فرعون را پیش  
 میگردانید و غیره که کتاب و ستارگان را می پرستند دلیل بر نادانی و کراهی ایشان  
 است نه استحقاق مسجودیت فرعون و کواکب از ان ثابت میتوان کرد و قوله نهایت  
 بعضی که با اکثر تتر و دوات قلب خود میکنند که چراسیم الویت خود را واضح تر از ان  
 که ذکر گشت تعریف نموده و واضحاً مختصر بیان فرموده است که منم خدا را قبول بلکه امر  
 بالعکس است چه حضرت مسیح مصلح بر نفسی الویت فرموده چنانچه سابقا گفته و الحمد لله

برای

که خود انیکست یکم ده که آن جناب با الوهیت خود هیچی اعتراف فرموده که منم خدا و بس بلکه  
کلام انتخاب در این خصوص فی قبیل محملات و تشابهات بوده چنانکه خود بعد ازین تصریح نموده

که الوهیت خود را بطریق مما بایشان بیان ننموده و این نیز بنویسد در خصوص است که هیچ بی  
پرده میگفت که منم خدا و بس لکن قولم در خصوص اینهاست که در آن خود فرموده که دیگر چیزهای  
بسیار دارم که شما بگویم لیکن حالانی توانید تحمل شنید اما چون یعنی روح استیغنی نیاید و  
شماراتی را استیغنی را شود خواهد نمود و لکن اقول این تجاہل عارفانه را باید دید عبارتی را

که از عبارات صریح پیغمبر صلی الله علیه و آله است و بشارتی واضح تر از آن نمی باشد و علماء  
اسلام همواره عطفاً عن سلف آنرا در پایه استدلال که بسیارند از اسرار الوهیت حضرت  
قرار داد و ظرفه تر این است که سند آنرا از اعمال حواریین که ساخته و پرداخته این عمل او و بالاتفاق  
از انجیل خارج است می آرد و این مصداق مثل مشهور است شاید الثعلب ذنبه و مدار کار

و نشاء بخیر و افتخار اینها درین باب نیست که حضرت مسیح درین بشارت در روح شهرب  
گاهی کلمه روح استیغنی و گاهی روح قدس یعنی روح پاکیزه فرموده و میگوید اطلاق روح  
بر ایشان نمی توان کرد و مراد ازین روح همان روح القدس مختص ایشانست که آنرا  
از اقامت نه می شمارند حال آنکه بر دلیلی که بر ابطال تثلیث دلالت میکند بر ابطال این معنی

هم دال و مراد از روح استیغنی صادق است در مقابله روح کذب و خطا است که  
کنایه از پیغمبر کاذب میباشد چنانچه در فضل چهارم رساله اول یوحنا فی انجیل تصریح با این اصطلاح  
واقع است و چون مؤلف رساله تفصیل آن کتاب نیز انجیل محول ساخته اند ما نیز جواب  
تفصیل را در اینجا ذکر نمی سازیم انشاء الله العزیز القدیر هرگاه بحول و قوه الهی اتفاق بخیر

جوابی بماند که خواهد شد جواب تفصیلی آن درین ضمن مسطور خواهد شد و الله المستعان

در این باب  
بشارت روح

**قال المسیح فصل دوم** در ذکر آنچه در باره الوهیت مسیح بواسطت حواریان در انجیل بیان گردیده است  
 ازین قرائت که یوحنا ی خوارى باللهام الهی گمشته در آیات اول الی عباب اول انجیل خود  
 بالوهیت مسیح شهادت نموده چنین بیان میکنند که بود و راست در کلام آن کلمه نزد خدا  
 بود و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا از وجود بود و هر چیز بواسطت او موجود شد و  
 بغیر از هیچ چیز از چیز با سبب که موجود شده است وجود یافت در او حیات و آن حیات  
 در بشناسی ایشان بود و از ظهورترین کلمه در رسم که عبارت از سپهر خداست در آیه یحنا  
 باب چنین خبر میدهد که آن کلمه مجسم شده در میان با قرار گرفت و تجلی او را ما دیدیم و آن تجلی بود  
 که شایسته بگانه پدر بود و پیرانه را بی و سستی بود پس خوارى نیز همین تفاوت که فیما بین  
 الوهیت و بشریت مسیح واقع است اشاره نموده در آیات بعد از باب اول در نامه یحنا  
 روم هم قوم و مفهوم بسیار که هر چند خداوند با عدلی مسیح از خشت جسمی از نسل آدم و میریدا  
 گشت اما از بر خاستن از مردگان میسر گردید که او پس خداست با قوت روح القدس  
 و در آیه ۱۹ باب ۵ نامه دوم با یل فرستد در باره مسیح چنین ذکر نموده است که خدا هیچ  
 بوده و نیار البسوی خود برگرداند و خطایای آنها را بر آنها می گرداند و کلام مصاحف را  
 در مآثر دارد و مضمون این آیه را در آیات ۱۳ الی ۱۷ باب اول نامه بطلسیان بر پاوده و بحسب  
 بیان نموده چنین سطور ساخته است که او یعنی خداست که ما را از قضا قدرت عظمت نمایند  
 بملکوت پر محبوب خود آورده است که در وی ندیده داریم از خویش یعنی آفرینش گناها  
 و او ریت خدای غیر متنت و پیش از همه مخلوقات متولد شد که مخلوق شد بوسی هر آنچه در  
 آسمان زمین است از چیزهای و بدنی و نادمی چه از داور نگهاده خداوند پیاده بر پشته ها  
 قدر تانامی بواسطه و بهمت می خلقت یافت و او پیش از همه عیاش شده و همه در زحمت

بشتمین اندوخت این سبک کسبیا و دست آغاز از میان مردگان مولود نخست تا آنکه در  
همه امور از تقدیم باشد از آنجا که همه برای الهیت اختیار نموده که در وی سکون ناید و  
بوساطت همه اسبوی خود برگرداند چون بخون صلیبش صلح نمود بی بوساطت او  
خواه اشیا را غفلت و خواه اشیا را علوی را و همچنین در آیات اول الی سباب اول و بیست و  
مردوم است که خدا یکبار در آن سلف در سطحهای متعدد و در وجه غفلت با اجزای او با  
پیغمبران گفتگو نمود در این ایام آخر با بوساطت پیغمبر خود شکم نمود که او را در شایسته  
اشیا که در این بوساطت عالم را خلق نمود و او را پیش جلاش و مسکه و وجودش است  
اشیا را بجز این قوه خود تحمل گشته گمانان ما را نفس خود نموده و در دست است خدای  
قادر مطلق در علمین جلوس فرمود پس چنانکه در آیات مذکوره بود صحنی تمام کماله و غیر  
و رویت خدای غیر مرئی و تابش جلال مسکه و وجودش مسمی بصفت الهیت متصف گشته  
و هم مردوم است که عوالم پیوسته و مخلوق و محفوظ گردیده و نجات بندگان کنایا بوساطت  
وی حاصل حاضر شده است همچنین در آیات آیه نخل باشکارسای و یقین تمام بلفظ خدای  
فوق همه خوانده شده است چنانچه در آیه ۱۶ باب ۲ نمار اول به نوبت مسطور است که  
بالبدنه عظیم است شتر پس که خدا و جسم اشکار او روح تصدیق کرده شد و از ملاک دیده  
شده و در میان قایل با و نداننده و در دیار وی ایمان آورده شد و بجلال که زکشت  
و دیگر در آیه ۱۳ باب ۲ نامه پیتس قیم گشته است که در انتظار آن امید خسته و ظهور جلال  
خدای عظیم یعنی نجات دهنده بایستی مسیح میبایست و دیگر در آیه ۵ باب ۹ نامه بابل روم  
مردوم است که مسیح از حیثت جسم از میان ایشان یعنی از بنی اسرائیل است که او  
خدای فوق همه است مبارک باد و باید آئین و هم چنین در آیه ۲ باب ۵ نامه اول حاضر

که میباید که پسر خدا را بداند که اوست آنست که راست است تنها سیم و نیم و آنست که  
یعنی در پسرش عیسی مسیح و اینست خداوند حقیقی و حیات جاودانی حال نه ایانی که  
درین فصل و در فصل که شصت و هفتم در شصت و هفتم در کمال یقینی و واضح  
و مبرهن است که بنابر کلمات انجیل عیسی مسیح پسر خداوندی است حقیقه خداست پس گاه  
کسی بگوید که عیسی مسیح باشد باید که کلام الهی بودن انجیل را نیز انکار کند و بالعکس کسی  
از چنین گناه هر اسان و از نیکو فی ایمانی پیمان بوده اجتناب نماید و از غیب با نیکو کلام  
نباشد لامحال باید که متقدم عقدا الوهیت مسیح گردد و نهایت مطالب کوره را بطلان نموده  
خود را بگفت که چگونه امکان دارد که بخود باشد خدا را پسری بوده باشد و لفظ نور را تا ما  
بطور معنی مجازی یافت کرده چنانچه از کفر فاحش ازین خیال و شست خواهی نمود اما  
اگر در باب لفظ کور تفسیر لازم نموده در باره آن چنان خیال و گمان مجازی ده پس حقاقت  
و تفصیل از طرف تست درین زیرا که در صورتیکه مسیح در انجیل لفظ پسر خدا را مخاطب شده است  
پس هر عاقل و کامل و واضح و آشکار است که او برادر پسر ایشان در وجود و تولد نباشد  
ایمان نخواهد بود بلکه آنچنانکه خدای قدیم و قادر را انسان فانی و ناقص مقابل نمیتوان  
نمود و همچنین پسر خدا را نیز پسران آدمیان را بر تشبیه نمیتوان ساخت زیرا که بر تشبیه  
که خدا تعالی از بندگان برتر و اعلی است پسر خدا نیز برتر از هر پسران بندگان تری  
کلی دارد و از آیات مزبوره انجیل ما معلوم و آشکار است که مسیح نه معنی مجازی بلکه معنی  
حقیقی و اعلا پسر یکانه خدا خوانده میشود و اما شایسته محض اینست که چنانچه پسر تشبیه  
نه اینکه از پدر خلقت بلکه گویا از صلب بی منتقل شده تولد می یابد و در ذات مانند و تشبیه پذیر  
است همچنین مسیح پسر خدا نیز نه اینکه خلق گردیده بلکه از ازل از ذات پاک الهی ظهور نموده و چنانچه

گویا از تولد یافته است محض بدین توفیق که چنانچه خدای قدیم و مطلق در نشان جلال ذات  
 خود نسبت با انسان خاک را زانو بود برتر و عالی است همچنان علاقه های مذکوره نسبت  
 سپر خدا نیز رفیع تر از علاقه های دنیا بین سپر و پدر بشریت یعنی بنابر مضمون هدایت  
 نمون آیات اول و دوم باب اول یوحنا سیح بحسب لذات باطنی کلمه خداست مخفی ننماید  
 لفظی که ترجمه شده در زبان اهل نخل که یونانی است تو کس است و این لفظ بمعنی عقل کل  
 و علم ازلی نیز آمده است و همین کلمه چنانکه در آیات مذکوره منظور گشته در ابتدای معنی پیش  
 از بنیای عالم که از ازل باشد در نزد خدا خدا بود و از ذات پاک الهی بظهور آمد و خود کلمه گویا  
 از تولد یافت چنانکه کلمه انسان نیز از روشش تولد گردیده بظهور میرسد محض بدین تفاوت کلمه  
 آسمی بنا بر زمان و مکان منفصل از ذات نیست زیرا که ذات پاک الهی خارج از حدود  
 زمان و مکان است و دیگر آنچنانکه روح انسان در فکر و کلمه صورت می بندد و بنوعیکه گویا  
 مصحح ساخته فکر و کلمه اش صورت روح و باطن میگرد و بقرار یک در سکو خود بخود و اگر  
 از آن متبذره نموده کلمه شود دیگران نیز بیان نمایان میشود همان خود خدا نیز در کلمه ازلی خود  
 یعنی در سپر خود و در امصور ساخته و در آن کلمه چنانکه گویا در آن غیب خود را بخود بیان  
 و عیان کرده و بواسطه همین کلمه عوالم را ایجاد نموده خود را بر عالمیان جلوه داد و اما چون کلمه و  
 علم ربانی مانند کلمه و علم انسانی قابل تصور و نقصانی نیست بلکه مانند خود او در کمال مطلق است  
 پس کلمه و علم او نیز نشل مانند اوست و از همین جهت در نخل در آیه ۹ باب ۲ نامه تقسیان  
 مرقوم است که در وی یعنی در عیسی مسیح مسکن نماید تمامی الهیت از روحی جسم یعنی از  
 روحی حقیقت و چنانکه سابقا از آیات نخل مذکوره ثابت گردیده و در بیت خداست  
 میزد و می توانش جلال و سکه وجودش خوانده شده تمامی جلال و شکست خدای غیر مرئی

از وی انکاس نیاید چنانکه کسی در کبر شناسیده نباشد و دیگر آنچنانکه روح انسان فکرش محض  
 بود و کلام تو لایق ازین خود اریان ظاهر بسیار در میان خدا نیست و بواسطه کلام ازین خود که عبارت از  
 پیوست خود اریان ظاهر ساخت این ظاهر و بیان شده ذات غیب لغیب است باین نام می موجود است  
 بواسطه او وجود یافت و بنی همین مضمون علی و حق کلام مسیح است که در بخل یعنی در آیه ۲ باب ۱  
 هستی مطلق که غیر از سیر یا انکاس نمیخواهد پس که نوی ظاهر گردانند پس یکس باین نامی باین نام چون ال  
 که خدا و سالی باین کس یعنی بی علم و کلمه نبوده باشد پس واضح و آشکار است که کلمه یعنی سیر قدیم است  
 بنحویکه همین صفت در بخل یعنی در آیات او ۲ باب اول یوحنا و در سایر آیات بقا ذکر و ضمیمه  
 صریح مسیح نیست و داده شده است و اگر چه کلمه یعنی سیر از ذات پاک الهی یعنی از پدر ظهور آمده  
 باز حسب الزمان بعد از پدر و پدر قبل از سیر است زیرا که ذات الهی قابل بعد و قبل نیست بنوعیکه  
 باین نوع و شعاعش نیز بعد و قبل نمیشد بلکه در همان دم که نور ظهور آید شعاع بیان سازند  
 آن نیز ظاهر خواهد بود هر چند که این زمان صدور یافته است خلاصه باین مضمون آیات بخل خیر  
 دلیل مسیح همین معنی عالی و عظیم که مذکور است پس خدا خوانده شده است باین معنی و طریق مجازی  
 که محمد ریان بنا بر تعصب خلاف خودشان از راه نادانی و تحیری از کلام الهی لفظ مزبور را  
 فهمیده و تفصیل دهند و همان کلام از لیه که در ابتدا از خدا و خدا بود و هر چیز بواسطه او موجود  
 گشته و در وقت معین مجسم شد یعنی در بطن مظهر مریم قرار گرفته انسانیت را بخود تسبیح  
 کرد و در بدن انسانی ظهور نموده بعیسی مسیح و پسر انسان و پسر خدا اسمی گردید چنانچه باین  
 ثابت شد و بنا بر بشری که کلام از لیه یعنی عیسی مسیح پسر خدا بر خود تسبیح نموده در همه چیز  
 مساوی با بندگان گردید و در گناه زیرا که در هیچ وقتی گناهی از وی صدور نیافت چنانکه  
 در بخل یعنی در آیه ۲ باب و من نامه اول بطرس مظهر است که او گناه نکرد و در دانشی تعقل



یافت شد و هم در آیه ۵۱ با اسم نامی بعد از این قوم است که در این میان گاهین یکی باشد  
 نباشد بشکستنی ای که چنانکه بشر در هر مرتبه باشد و جز در گناه دهم و در آیه ۵۲  
 یوحنا و سبج تقریر کرده است که گیت از شما که مرا بگناه لازم بسیار و پس تبار بمان  
 صفت بشری مانند بندگان خورد و آشامید و خوابید و بیدار شد و شکی و غم و شادی  
 و سایر صفات بشری مانند اینها بروی تاثیر کرد و فلذا اینکه در انجیل ترجمه یافته است  
 که پدر بسیار فرستاد مسیح و فرزند انسان اند و میشو و اینکه بعد از زحمات کشیدن  
 و مصلوب گشتن مردن و دفن شدن بقیام و بآسمان صعود نموده و اینکه خودش  
 اقرار کرده که پدر از من برگزیده است و من از آسمان پادشاه نیامده ام که خوش خود را بجا آورم  
 بلکه خوش آنرا که مرا فرستاده است و هم اینکه چون اسطه و شفیع کل مردم است درباره مادیات  
 کرده است همه اینها و سایر امور بشری که از وی صدور و ظهور یافته اند بنا بر تقاضای مقام  
 بشریت او بود و بنا بر تقاضای مقام الوهیت او پس بنویس آن گفت که خدا اقولد یافت یا مرد  
 و یا قیام و سایر مانند اینها را نمود و چنین سخنان مختلف و نقیض مضمون انجیل است و اگر احصا  
 احدی از اهل مسیحیت چنین کلمات تکلم نماید بداند که آن سخن از نادانی و بختیاری او که از مضمون  
 انجیل وارد و صادر شده است خلاصه در باب شناختن مسیح لازم آن است که آدمی در  
 حال اوقات تفاوت را که با این بشریت و الهیتش در میان صفات بشری خدایش  
 میباشد در هر وقت از نظر خود و اندازد و الا کرد افکار باطله چشم در روشن تر  
 و فروغ در قیامات ماسقوله ویده قلبش را خیره ساخته و پخته خلاف خواهد فهمید نهایت  
 تو در مقام بحث استمداده خواهی گفت که بچگونه امکان پذیر میگردد که خدا انسان بشود  
 یا و صفات بشری ظهور کرده غیر حادث یا حادث علاقه یا بدلی این امر محال خارج از

حیطة خیال است که خدا بدین چه گوید یا خالق مبدل مخلوق مطلق تبدیل مقصد کرده و در انسان  
 باشد مخفی نماید که آیات انجیل در مضمون تاویل نیامده اند و در هیچیک از آنها گفته نشده  
 است که سبب ظهور خدا در تنیت الهیت و مبدل با انسانیت گشته و بعد و مسمند بیکه چنانکه است  
 بدل گشتن آیات انجیل بوضعی تمام همان الوهیت مسیح را ثابت و بیان میسازند و در آنها چنین  
 مرقوم است که کلام از انجیل مجسم گشته بدین معنی بدن جان انسانی را بخود قبول نموده در میان  
 ما قرار گرفت چنانکه در آیه ۱۴ باب اول یوحنا ترجمه یافته است همچنین در آیه ۱۹ باب ۵  
 نامنه و م قابل قرنس مسطور است که خدا در مسیح بود و در آیه ۱۶ باب ۲ نامنه و م یوحنا  
 مرقوم است که خدا در جسم آشکار شد پس بنا بر مضمون آیات انجیل مطلب همین است که خدا  
 یعنی کلام از انجیل در جسم در عین مسیح بیان عیان گشت نه اینکه الهیاد باید مبدل  
 جسم شده باشد زیرا که ابد امکان پذیر نیست و در که خدای مطلق تبدیل مقصد و حادث شود  
 لیکن این علم بیرون از ممکنات خارج از معارج خیالات نیست که جناب قدس الهی از  
 غرر جلالت انسانی خود منزه و فرموده بحدوث یابیدن انسان علامه قدس و این است  
 لباس سپیده بر خود پوشیده نظر عنایت بی نهایت و رحمت لا احصی خود را بآن مجسم  
 تقرب جوید تا بهر من سینه خود را بر آو میان ظاهر و بیان نموده ایشانرا مسترین و  
 سازد و اگر اراده خدای قادر قدیم چنان مستر را گیرد که آن علامه بی خودی باشد که با جاد  
 مرکب نگردد و البته برین قدرت اراده چنانکه از حکمت و روح آدمی چند یک لطیف است باز  
 بهرین گفته و علامه یافته تو سبیل آن خدای را اظهار و عیان میسازد و باز مرکب بهرین نیست و بیکه  
 خدا بقدرت خود عالم را خلق کرده و محافظت می نماید و سبب آفرینش و حفظ آن خداست  
 حکمت خود را باین نمایان ساخته است بنحویکه در انجیل معنی در آیات ۱۹ و ۱۰ در باب اول نامنه

باطنی دم مرقوم است که آنچه از خدا خفیه نیست بر آنها یعنی بر آدمیان ظاهر است چه خدا خود بر آنها  
 نمودار کرده است چه نامرئیهای او یعنی قدرت نامتناهی خداوند کارش از خلقت عالم تعقل  
 در شیاء مصنوعه تحقیقی روشن بشود که ایشان را یاری عزیزیت و درین صورت که از  
 خلقت عالم و از آن علامت که سبب خلق و حفظ آن بآن یافته باز تفسیر و تبدیل در  
 ذات پاکش لازم نمی آید و کسی نمیتواند گفت که سبب خلق و حفظ عالم ذات متغیر  
 و متبدل گشت پس واضح است که از بیان و آشکارا گشتن خداوند عیسی مسیح نیز تغییر  
 و تبدل ذات لازم نمی آید نهایت این و آن از نکته های ذات خدای لایدرک  
 بوده کم و کیف آنها بیرون از درک و بیان آدمی است لکن چون اسیر دل امکان  
 است پس بقدر بهر عاقل صاحب فطن واضح و روشن خواهد بود که اگر خدا خود در او  
 یکجای نیامده از آنکه در جای دیگر یا بطریق خاص چنانکه در مسیح بیان اظهار فرموده است  
 این ذات پاکش تغییر و تبدل راه نمی یابد بلکه اوست خدای قدیم و مطلق و لا تغییر و  
 تبدل بقدریکه در آیات ۲۴ الی ۲۷ زبور ۱۰۳ مسطور گشته است که اسی اله  
 سالهای تو پشت به پشت است در ایام قدیم زمین را بنا نموده و آسمانها را بر ستیهای  
 تو میباشند ایشان ضایع خواهند گشت لکن توفیقوم میباشی و تمامی ایشان مثل بوش  
 مندرس خواهند گردید و ایشان را مانند لباس تبدل خواهی داد و تغییر خواهند یافت  
 اما تو همان میباشی و سالهای تو با تمام میرسند و هیچ حالت تفسیر و تبدل نه آنکه  
 در خالق بلکه محض در مخلوق در صورت امکان دارد و بس قطع نظر ازین هر چند یک  
 شعاع آفتاب عالتاب همه مخلوقات روی زمین ساری و بر آنها تاثیر کلی دارد و بنا  
 بهجت خود آفتاب تغییر و تبدل حاصل نمیکند و اگر احوالنا حسب شعاع آفتاب در یکجا

جمع تو نیستندی نمود بدین طریق که گو یا آفتاب دیگر پیدا می شود باین نیز جرم خود  
 آفتاب تغییر نمی بخشد در نصیحت آیات قرآن باین اوجرات میباشد که حکمت و قدرت  
 و محبت و رحمت خداوند کاری دست برده بخت آنها حدود و دستورات را  
 و ادعای نالی که چون بیان و اظهار خدا در سنج بیرون از فهم و درک من است پس گمان  
 ندارد که خداوند را بدین طریق بیان و اظهار نموده باشد آیا چنان گمان اری که تو  
 آدمی خاک ادبی بنیاد بجا کم علی الاطلاق حدود و قیاسی میتوانی داد و گیت آنچه ان  
 کنی که جسارت و زریه معین تواند نمود که خدای قادر و حکیم بجه خیر قادر است  
 و کدام چیز قادر نیست و چه بایست بکند و چه بایست نکند بلی قادر علی الاطلاق  
 بر تمامی چیزها بیک اراده اش قبول فرماید قادر است و اراده خداوند کارش بین آن  
 چیزها را که موافق حکمت و محبت و عدالتش باشد می پذیرد و حکمت و تقدس الهی بهر چه  
 قرار گیرد و یاد رکلام بیان فرماید هر چند بیک انسان حکمت الهی را در آن درک نکرده باشد  
 نیز راست و درست و خوب و مقدس خواهد بود نهایت اینکه بیان شدن او در عین حق  
 با محبت و رحمت و عدالت و تقدس موافقت مطابقت کلی دارد ان شاء الله تعالی  
 و فصل آخر باب دوم این اوراق ذکر و ثابت خواهد کرد خلاصه حال در اینجا در جواب باینکه  
 محمد بیان بر تعلیم الوهیت مسیح در اکثر اوقات میگردد بدین چند کلام گفته اند و میم زیرا  
 در باب اتمیه در موافقتی که بیک ذات پاک الهی را بیان ثابت خواهم ساخت فرصت یافته تعلیم  
 الوهیت مسیح را بیشتر ترجیح دهم توضیح خواهم نمود حال مطلبی که در میان باقی مانده بیان  
 ذرات الوهیت مسیح است از آیات تورات چنانکه در فصل آتی ترجمه خواهد شد از قبول  
 و پذیرش عیسی مخفی نماند که این تطویل بلاطایل که از قبل بنیاد و خرافات و خوابهای



معنی اول بالبدیه صلاحت الایمانت ندارد و غیر از وسطایی که بدیهات جاریه است  
 بینا نیست کسی قائل باشد نمیتواند شد زیرا که تقدم و تاخر حرف که ملازم احتیاج حد و حد است تقدم  
 و ازیست که از لوازم ذات واجب وجود تعالی شأنه است محقق نمیتواند شد و هم کلمه که از کبریه و عبارات بحمله  
 است و خصوصیت چگونه صوت می بندد و الفاظ و حروف را قبل اعراض است و نقل و متحول بخواب  
 نمیتواند شد و بر تقدیر شامی پس اگر آنرا از کفایت از علم الهی ارداده که بهو متر ششم من بعض کلمات  
 المتها فمع کونه مجازا لا یصرف الیه فلما بالقصر فی الصارفه سیحیل المستفاد  
 من عبارت الا یحیل شهادة العقول السبیه لکونه مستلزم التبدیل القیم  
 باحادث و هو بالغ حد الاستحالة كما اعترف به آنفا صاحب الرسالة و اگر مقصود  
 چیزی دیگر است آنرا اظهار نماید تا در آن کلام بالنقص و الا برام نموده شود و میسما  
 این کلام بظاهره منافی توحید است و دلالت هر یک بر تائید کلمه با خدا دارد و مشعر به  
 آنکه چونکه بنابرین کلام کلمه هم خدا بوده و میحیان هم انکارسانی توحید نمیتواند  
 کرد و پس لابد بمجمل بر معنی حقیقی خود نبوده باشد و تا و لی در آن ملحوظات و تاویل صحیح  
 نیست که مراد ازین کلمه کن نیست که حق تعالی بواسطه آن جمیع مخلوقات را  
 آفریده و البته تقدم بر تمامی مصنوعات بوده و درین تاویل بنفاد آیه وافی در این کلام  
 عندک الیهود و النصارى حتى تتبع هیکلهم الاکیده از مخالفت اینها هیچ پروا  
 نداریم فان الحق بالاتباع و چگونه نمیتواند شد که مفرجات و کلمات بی سرپای ایشان  
 جلیل صفات احلام و مساوس و مسر و حس است قابل تدوین لائق اعتنا گرد و تاویلات صحیح که  
 موافق اوله تطبیع عقیده و آیات صریح فرقان حمید باشد بخوبی سیرزد و و افسانها محسوس شود  
 کلام هم کلام این اطلاق خدا بر این کلمه بحرف مضاف سبیل مجاز واقع شد یعنی این کلمه از خدا

خدا بوده و حذف مضاف عند وجود القرآن در امثال چنین مقامات شایع و واضح است  
 و یا احتمال دارد که اصل عبارت با حذف کلمه بسوی لفظ الله بوده باشد یا این پنج کلمه  
 الله المسموع بود آنکه کلمه خداوند را حرف ساقطه لفظ الله را بر آن حمل نموده اند و می دانند معنی است  
 که انشاء الله تعالی غنای بعضی مضافات مولف سا که برای تحصیل مطلوبش کار برده و گوئی  
 و آنحضرت سبح که تفسیر کلمه الله در بعضی از آیات و احادیث از اهل اسلام یا اهل کتاب  
 وارد گشته پس دلیل مجاز است چونکه آنحضرت سبب کلمه کنی توسط پدر و شریع جوخته اند  
 اطلاق اسم الله تعالی علی المخلول و چونکه نظر قدرت الهی است و بدون پدر علی غیر حریفی  
 العاده متولد شده اند این اسم اختصاص یافته و در جمیع خلق خدا بواسطه همین کلمه  
 شده اند و گوئی یا خدایم این معنی را در کلمه را ذکر کرده باین معنی که معلول سبب کلمه التسمیه  
 گردیده نه خود کلمه حقیقه و مؤید معنی عبارت است که در فصل ششم مذکور واقع است  
 کلمه الرب ثقت السموات و بروح فیه جمیع جنودها الهی و معنی است  
 و نیز مقام چنین ترجمه کرده ایم ان خداوند آسمان پدر گشت و بروح و بهشت کل افواج  
 الهی و ظاهر است که مراد از کلمه پروردگار در اینجا همان امر کنی است و الله الهی  
 الهی ترجمه ساخته و نیز باید میکند آنرا آنچه درین صحیفه از استعمال کلمه خدا و باره و س  
 الهی یافته شده چنانچه در فضل بقدیم اخبار الایام مفسر است فلما کان فی نهار  
 اللیله حلت کلمه الله علی نائان النبی قال قل لله و عند هکذا امر  
 انک لا تبني بیتا اسک فیه لکن ما سکنت بیتا من ذل طلق است  
 من مصداق کنت ساکن فی موضع راحة و کنت امشی فیها فی سائرینی  
 اسرائیل الهی یعنی وقت شب کلمه خدا بر نائان پیغمبر که هم حضرت او و علیه السلام بودند

کتاب فی التفسیر

و گفت که بگزار و دهنده من کجاست میکنند ترا پروردگار که چرا یکی خانه نمیکند من و ساکن شوم  
 زیرا که در سخنی من ساکن نگردیده ام و فتنه اسیران از ملک مصر بیرون و روم بگردد و موضع  
 راحت ساکن بودم و در میان سائر بنی اسرائیل راه غیر مستقیم انتی و درین عبارت چیست  
 یعنی چرا در کل السیه بین حی الی است نه غیر علاوه آنکه مسیحیان بیان نمیدانند که مراد از سنگ  
 حق تعالی بر این عبارت و در کمال و جنتی هم از راه رفتن و سبانه در میان بنی اسرائیل که صریحا  
 درین کلام مذکور است چیست آیا بر سبیل حقیقت اراده این امور درین مقام  
 متطهر است چنانچه طریقه ایشانست در سائر آیات تورات و تخیل یا بر سبیل عبارت و  
 استعاره چنین امور مذکور گردیده چنانچه معمول به است که عقل را بر نقل مقدم داریم آیا  
 تشابه تا اوایل سکیم حال آنکه خود مولف رساله در ریاضه آن خدای تعالی را بر این چنین  
 امکان در ویت بصیر قرار داده پس چگونه این کلمات را حمل بر ظاهر میتوان کرد همچنین  
 فصل اول کتاب موشع بنی سطر است کلمه الرب التي صارت الی هو شمع الحق  
 یعنی کلمه پروردگار که آمد بسوی موشع بنی سطر و نیز درین فصل است بد و کلمه الرب  
 بهوشم کن او کذا الح یعنی اول کلمه پروردگار که برامی موشع پیغمبر بود این  
 بوده که گفت پروردگار برامی ایشان را موشع را بر است که کلمه رب در اینجا هم  
 همان حی الی است و نیز در فصل سوم تخیل تو قام قوم است و فی سنة خمس  
 عشرة من ولایه طیار یوس فی صحر حلت کلمه الله علی و حبان  
 بک یاف الدیه فجاء الی کل البلاد بالاحرن یکون معمودیة المقربة  
 لمفقرة الخطایا الح یعنی در سنه پانزدهم سلطنت پادشاه طیار یوس بر یحیی بن زکریا  
 و در وقت صحر کلمه خدا اطلو که و فو نازل شد پس آمد بسوی نامی شهیدی اردن نشاء



مید و فیصل توبه بر بخشش و عفو گناهان انتهای الحال مسیحیان باین گونه که مراد از کلمه  
درین کلام چیست درین عصر که کلمه باقی الضمیر تا برترسیم هم رسیده بود و تفصیل این کمال آنکه فی  
الضمیر ایشان نیست که مراد از کلمه متولد الهی حضرت مسیح است که در اواخر زمان جسم  
گردیدند و آنجا هم حضرت عیسی که از ایشان از بختل تعبیر میخواند واقع شده بود و از چنانچه  
درین فصل مذکور است که آنحضرت غسل توبه بردست حضرت عیسی گرفتند پس گوئیم که بعد از  
ترسیم ایشان الحال کلام خدا کجا باقی مانده بود که بر حضرت عیسی حلول کرد و خود نصفان ماند  
اندر کمر گریبان نظر کنند و محاسن و سجاوت در جمیع عبارات تصرفات هم عمل آورد و این  
عبارت فصل اول یوحنا در ترجمه عربی مطبوعه چنین است و الکلمه صاحبدا  
و حل و سینا و مرا یا محمد عیسی حیدر لایه مبتلی نعمة و حقاً انتی

و ترجمه این عبارت موافق رساله سابقا چنین نوشته که آن کلمه محسم شده در میان مردم  
و حل و را و دیدیم و آن تملی بوده که شایسته بیکانه پذیر بود و پیرامهانی و دوستی بود  
انتی و ظاهر است که ترجمه حل سینا حقیقه نیست که آن کلمه محسم شده در ذات حلول کرد و چون  
حلول آن جسد حوارین بدین ابطالان بوده اند امولها از اقرار یافتن گردانید تاویل  
ساخته گشت و دیگر کلمات تشابه را هم تاویل کند و بر ظاهر آن باقی ندارد و همچنین عبارت  
عربی شبهه که باین حید واقع است و این مترجم از اعیان ابن حیدر ساخته و نیز عبارت  
ترجمه امرا و حل یوحنا که آخر عبارات است در ترجمه عربی چنین است و قد علمنا ان الله  
بیشی و قد مضى هذا فنعرف به الا اله المحي و تثور في الرب الحقيقي  
في يسوع المسيح ابنه فذلك هو الا اله المحي و المحيوا الخالدا يا اولاد  
احسنوا انفسكم من الاضداد انتی مولف سنا که در اینجا چنین

ترجمه کرده که سید انجیل که سیر خداوند و مدبر کی با او داده است که نفس که راست است بشما هم میسپارم  
 در این شخصیت یعنی در پسرش عیسی مسیح و این است خدا می حق و حقیق و حیوة جاودانی است  
 و پیشین نیست که در ترجمه عربی لفظ اله محقق در مقابل همانم که در آخر عبارت و است  
 مذکور بوده و این مترجم ترجمه اله محقق را بخوبی ادا نموده بجای آن شخصیت ترجمه کرده که  
 انصاف را با کلیه یک کلمه یا تقابل آن بمقاومت عرف الاشیا با خدا و با فی مابین خلاص  
 است که شما خود را از عبارت پیشین نشان محفوظ دارید و الهی که او را بود سطح حضرت مسیح  
 ایمان آوردید و مشارالیه در قول حارمی ذلک هو الاله محقق همان اله راستی که سابقا  
 مذکور شد و حضرت مسیح چنانچه این کمال کرده و چگونه بطاهر این کلام عقائد توان کرد  
 که دلالت دارد بر اینکه تا پیشین نظر افکند و بعد از این نظر افکند و بعد از این نظر افکند و بعد از این نظر افکند  
 فی مسیح کاشن این عبارت فالتی بکمال خود و خدا و مسیح باشد و عبارت مذکور که  
 او دلالت الوحیت میکند معارض است بکلام لایس که در فصل یازدهم اول او باطل و غیر  
 مذکور است و این کمال هو السیم و اس الملائه الرجل و اس السیم هو الله  
 و ترجمه در اصل فارسی اینست هر هر وحیت و ستر و مسیح خدا استی این کلام صحیح  
 برینا السیم با خدا و حکام و تابع و در این نشان دلالت میکند بر اینانی الالهیه و الاشیاء و الاشیاء  
 وجه قدر و ضمیمه از این تغییرات تقابل فقرات سابقه پس تحقیق که در فقره اولی یعنی راس  
 کمال الخوا هو السیم و عبارتی مسیح باشد که در بدین است یعنی تغییر و زبان و فقره ثانی  
 اعنی اس الملائه الرجل از کمال بدیهه حاجت بشارت نذر و پس پس تغییر  
 در فقره ثانی یعنی راس السیم هو الله هم حکم سابق و نظم کلام و منسوب  
 عبارت جاریست و فقره میان فقره ثانی و فقره ثین اولین حکم شخص و است و است

الحق

لا نقول بالنصف اللبیب کما یخفی قوله پس چنانکه در آیات مذکوره بواسطه  
تمام سبع کلمه اند و بعد خدا و ریت خدای غیر مرئی و تابش جلال و سک  
وجودش الخ اقول سابقا دانستی که از اطلاق کلمه الله اثبات الویت  
حضرت سیح میقتضی آن کرد و همچنین پیشتر آن سندهای استعمال این الله  
در باب دیگر انباء و اولیاء تورات و انجیل گذشته و اگر حواری مذکور  
حضرت سیح را در اینجا شبیه یابن وحید و او را خدای تعالی حضرت  
یعقوب را یابن بکر تعبیر فرموده و در حق حضرت داود گفته اسکون  
له ابا و هو یسکون لی انباء همچنین مستندات نفی رویت از او سبحانه  
گذشته و مراد از تابش جلال و غیره ظهور آثار قدرت و آیات وجود خدا  
تعالی است و آن حضرت که بحال قدرت خود بی پدر آن جناب را آفریده  
چنانکه حضرت آدم را بدون پدر و مادر هر دو خلق نموده و اگر بر ظاهرش  
حمل نایم بفادش زاید از حلول خدا و سیح نخواهد بود و المولف لا یقول  
به ولا یعقل له معنی آخر و ایجاد عالم بوسیله آنحضرت نیز دلالت بر الاهیست و ثبات  
ایشان ندارد و ازین کلام صریح ظاهر است که خالق غیر ایشان است بلکه  
این صفت خاتم النبیین که از ابا عبا بنای فاسد بر فاسد و حق خیرت سیح قرار داده اند چونکه  
حضرت سیح را خاتم انبیاء میخوانند و حال آنکه درین فصل فیض کنی شده و قسم شده ایم که ایشان  
شبهه کمال توئی و برین کلمه کما یخفی سیح و حضرت ولی الحقیقه خدای عالم را که در کتب  
باشد باید که کلام انبیاء بدون کلماتی که از ایشان است اقول الله لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
انظر الى ان یسکون یعنی سکون است و در این کلمه سیح را یابن بکر تعبیر فرموده و در حق حضرت داود گفته اسکون

یافته شده و کافی است درین باب قول حضرت مسیح که در عارفه یونان سابقا ذکر شده و همچنین  
در بخیل بوجه صریح است که رب یعنی معلم و بار و آنحضرت مستعمل میشود و در عالم معنویت  
لفظ اول یعنی لفظ اندوختن نیست و وقوع الفاظ آنرا بطریق مطلوب استدلال و اثبات میکند و  
تا نیاید فرض اینکه لفظ الله را هم کسی درباره آنجواب استعمال کرده باشد و بگویند که الوهیت  
حقیقیه انسان بیل عقلی و نقلی بطریق کلمات هر چه خود آنحضرت که سابقا گفته ایم تا آنجا  
بان خود ایم که اگر چه قال آن حواری باشد و کتاب مصنوعی را که مستعمل آنست حضرت و مصحف  
خبر ایم نیست نه بخیل را که کلام الهی و منزل من الله بوده چنانکه این استدلال خیال خام  
و کافیست در ابطال قول ایشان قول حق تعالی در قرآن مجید لقد کفر الذین قالوا  
ان الله هو المسيح بن مريم الاية و نیز قول او سبحانه و قالوا ان الله الحق المتكبر  
ولقد کذبتم شیئا ایضا انما کاد السعوط یقطن منه و تلتشق الارض  
و تحل الجبال هذا ان دعوا للرحمن و کذا و ما یبلغ للرحمن ان یتخذ  
ولدا الاية و اعجاز القرآن الکریم ثابت باللیل انما جری القطعی فلا و لا یار و قوله ان یرحمکم  
مسیح و بخیل بلفظ غیر انما طبع است الی قوله یعنی مجازی بلکه معنی حقیقی و اعلا هم  
یکانه خدا خوانده میشود و الحق اقولی یعنی نیست که این استدلال بعینه درباره حضرت  
یعقوب و حضرت داود و غیره جاریست و ناقض کلمات این شخص را و یرحمکم  
باید دید که اولاً این باید که مسیح یعنی حقیقی و اعلا هم خداست بعد از ان کلام خود  
ایشان است اجمع کرده پس بقیع مجازیت آن میکند و میگوید چنانکه گویا از قول یافقه  
است و نیز میگوید که گویا از قول یافقه چنانکه گفته انسان نیز از جوش منور گرفته است  
که حقیقت را کاملاً ثابت و مجازیت کرد و من قول حقیقی بود و با تشبیه آن میتوان گفت

انسانیه یعنی آورده زیرا که مجازیت تولد در مقام اظهار شسست بلکه خود موقوف است  
استعمال ذول خود ترشین والاد محاوره عرف و لغت بجای تولد درین خصوص صدق  
یا حدوث خود نبند گفت باین عنوان که کل از انسان صلور کردین یا حدوث خود  
ذلک خلاصه آنکه مولف رساله بطول باطل و قلیع و جمع عبارات پرده پوشی خود میکند  
و میخواهد که در قریب مقصودش با الفاظ مجمله جمله غیر محتمل بیرون شقیح و تحقیق نفوذ نماید  
تا شاید باین حلیه ابی بر روی کار آرد و اصل مطلب درین ضمن نیست رود پس مسکوبید  
که بلکه از ازل از ذات پاک الهی ظهور نموده چنانکه گویا از تولد یافته است ام چه ظاهر است  
که تولد حقیقی لغوی که میان حیوان و انسان محقق است که نیست که بساز نقطه بدر که در جسم  
منتقل گشته است ممکن مخلوق میشود پس اگر صاحب سانه قائل بتولد حقیقیست بر تعجب  
با بمعنی لازم و آنچه لازم آن باشد و متفرع بر آن کرد و از صاحب و دلد و جسم و حیوانیت  
نقص و احتیاج بی نقیصه و توریه همه را الله اعلم بکنه کانیات کائنات کو این عقیدت با حجت انقطاع  
سما و اشیای ارض و اندام جبال را ساسات بخفا و آیه سابقه مرقانیه بوده باشد اگر  
قائل با بمعنی حقیقی تولد که مستلزم چندین شائبه است و بسبب وجود تعلق و وجه تشبیه  
از تحقیق رعایت که از لوازم اجوت و بنوت است بطریق استعاره و مجاز الفاظ بنوت  
واجوت را در مانحن فیه استعمال نموده پس تصریح با بمعنی و بر ضرورت و از حقیقتی تولد و  
بنوت دست بردار شدن واجب پس نفوذ باین لفظ مجمل یعنی ظهور نمودن حضرت  
مسبح از ذات الهی چه معنی دارد و سنان باز ازین ظهور و بروز هم معلوم یا معلوم است  
تغایر ظاهر از ذات الهی و حدوثش در کمال ظهور است زیرا که چیزی که عین ذات الهی و متغایر  
ظواهر است که صاحب ظهورند و پس معلوم شد که این چیزی که ظاهر است از خارج می باشد

بوده باشد ظاهر است که حاجت بطریق دیگر و پس معلوم شد که این چیز که ظاهر شده و خارج  
 عن الزمان است الهی بوده که بسبب او ظهور یافته و ذات الهی علت و مجرور و دیده این  
 کو یا مراد و وجود و معدوم است و مورد المطلب و جزو نیز بعد از این تمهید که دیده و معلوم شده  
 وانی که لکت کلام او نیست و اگر چه یکم یعنی سیر از ذات بآل الهی یعنی از بعد از ظهور آمده  
 باجتناب از آن نه بعد از این چه چیز قبل از این است زیرا که ذات الهی قابل بعد و قبل نیست  
 نیز عینک این جزو شایع نیز بعد از این میباشند بلکه در همان دم که نور ظهور آمده شایع  
 سازنده آن نیز ظاهر خواهد بود هر چند که از آن صدور یافته است آنچه و این که چنانچه  
 می بینی برای ماست نه برای او کائناتین مثال تشبیه هم قرار گیرد لیکن کجای می اندازد نگاه  
 جواب و ایرادات ناروا خواهد شد غریب از آن جدا کرد چه ظاهر در مثال الی  
 انصاف و امانت و مانند آنرا را که در اینجا چه بعد از این که نشانی ذکر کرده و تصحیح با هم  
 در آن نموده و یکدیگر را از آن طرف ظهور شایع میباشند و قبل و بعد زانیه را با شایع  
 گوئیم که اگر چه جمعیت زانیه در اینجا حاصل است لا کلام فیه لیکن تغایر مطلوب با هم تحقق است و  
 توحید اعمالی شایع و چه چیز دیگر است و انصاف که دو اشاعت است چیزی که  
 این را قبیل جواب است و آن را قبیل اعراض که قائم بغیر خود میباشند و این جهت هم  
 اگر چه در اینجا چه هر دو از انضمام حوادث و ممکنات است منقسمند و نمی شود لیکن  
 مذکور و در این فیه صوتی نمی باشد و لا استحالة بعد القدا و شریک البتة نفس نور یکم  
 مع قطع النظر عن الاول و الثانی و الثالث و الرابع و الخامس و السادس و السابع و الثامن و التاسع و العاشر  
 بر حادث کردن قبایس مع الفارق است علاوه آنکه قول او ذات الهی قابل  
 ظاهر البطلان است چه قبایس ذات او سحانه بر تمام مخلوقات حوادث ذات او را ما ظاهر

و این است اگر چه تصانف بی حدیت البته نمیتواند شد **قول** نه اینکه العباد بتبدیل مجسم شده  
 باشند زیرا که بذا امکان پذیر نیست و و که خدای مطلق بتبدیل بمقتضای عادت شوالج اقول  
 اگر چه این کلام فی الواقع حق و صدق است و حق تعالی این کلام حق را عن شعور و زبان  
 جاری ساخته و له الحمد علی ذلک لکن انکس حکم باین کلام نیز میدزیر که محالات عقلیه  
 زو و اعتباری ندارد و عقل را در باب اوسجانه و عقل پذیرد و قدری از این کلمات  
 شعوره بمنضمون سابقا گذشته و بندی از ان در اواخر کلام در مقام آورده از انجمله اینکه  
 ایایان کمان داری که تو آدمی خاک زاده ای و بجا حکم علی الاطلاق حد و قوری است  
 و او کسیت انجان کسیکه جبارت و زید معین تواند نمود که خدای قادر و حکیم چه چیز قادر  
 است و بکدام چیز قادر نیست و چه بایست بکند و چه نیست کند بل قادر علی الاطلاق بر تمامی  
 چیزها بیکباره او شش قبول فرماید قادر است و او را و خداوندگارش همه چیز را که موافق  
 حکمت و محبت و عدالتش باشد می پذیرد و آنچه و لا برگاه عقل را با کلیه امور الهیه و خلقی  
 بوده باشد پس از جا که اوسجانه بر تمامی چیزها قادر است اینهم که حکم عقل است و نیز بتبدیل  
 موافقت حکمت و مصلحت چه ضرر تو آدمی خاک زاده ای که آنچه موافق مصلحت  
 میباشد میکند و آنچه مخالف آنست نمیکند و بیا هرگاه چنین مجموع قدرت فرض نموده شود  
 که از ان چیزی سقشی نبوده باشد و لو محالات عقلیه پس حکم نمودن باستحاله بتبدیل اوسجانه  
 بجمیع مجسمین بتبدیل مطلق بمقتضای عادت که بتقلید و تقیید و برکت معاشرت اهل اسلام  
 از ان استعماده ظاهر و مباهنه در انکار آن بقول خود ابا امکان ندارد و آنچه نموده هم است  
 نمی آید چه مجموع قدرت که از انی مقتضی آنست که او تعالی بتبدیل خود بجمیع و حاد مجسمین  
 ایجا و شریک خود و یا احداث تقیضین و اعدام آنها معا نیز قادر بود و مع ان ربنا جل و علا

لا یوصف بالوجود لکن باینک المستغاث لکن لا یصلح للوجود والحصول وازین قبیل دیگر  
مواضع ازین بحث نهافت و بناقص در کلماتش حاصل است بچندینجمله که احاطه اطراف جواب  
بعل آرد زیاده تر اجمال و کلام او حادث می شود و از جمله این است که باوصف اینکه  
خود انیس طلبین کلام یوحنا که بیشتر ذکر کرده ایم و ال کلمه صا حید الخ سابقا قهر  
کرده که باقی کلمه الهیه که در ابتدا تر و خدا و خدا بود و هر چیز بوساطت او موجود گشته و وقت  
معین محکم شده است و آن صریح است و در تبدیل کلمه هم حادث باز یوحنا سیکویدیه اینکه العیا و الله  
ببدل جسم شده باشد و بر بناقص قوله العاقلین صیر و حلو کلام اخیر او قابل التفات باشد حال  
آنکه کلام یوحنا که اصل این مقام است صریح است و درین تبدیل که مولف از آن استعاده ظاهر و پناه  
می برد و کلام یوحنا نیست الکلمه صا حید الخ موافق مثل مشهور صا الطین خذ فاعصارت  
الطین انسانا یعنی تبدیل شد کل بسنگینه و تبدیل شد نطفه با انسان الی غیر ذکر و هر چه  
فی المطلوب که انجلی علاوه آنکه مافقره مذکوره که کلمه زود خدا بود و آنکه آن کلمه از خدا جدا بود  
بس اینکه خود خدا بود بناقص نیست فلا بد از بیان وجه التوفیق او القول بتعدد الاله  
الذی لا یرضی به النصارى باقی ماند اینکه اگر چه کلام یوحنا صیرورت و تبدیل باشد  
که آنرا صیرورت عن الظاهر کرده با الفاظ جمله جمله و یکتیر نموده و سابقا هم گفته و در اینجا هم  
ذکر کرده که یعنی در بطن مطهره مریم قرار گرفته انسانیت را بخود قبول نمود و در بدن انسانی  
ظهور نمود الخ پس اول این کلام مولف است از انجیل نیست و کلام انجیل یوحنا بر کلاش  
مقدم و ثانیاً بر کاه نوبت تاویل رسید پس باین تاویل وسیع است چنانکه نویسنده  
او را عقیده است صحیح نباشد اعنی صا مسبب الکلمه و معلولها ای عیسی حید ای مخلوق  
مجربا علی خد و فی المضاف کما هو شایم عند وجود الف را این



و تاویل صاحب رساله که مخالف عقل و نقل است صحیح باشد هوتمه لیکن این نیز علیه بیرون  
 حکماست و خارج از خیالات نیست که جناب اقدس الهی از غر و جلال نامتناهی خود منزل فرمود  
 یا بیدان انسان علاقه بند و این لباس پرده بر خود پوشیده و نظر بعبادت بی متنا  
 و محنت لایحسائی خود بالنسب محو و تقرب جوید تا بدین وسیله خود را بر آدمیان  
 ظاهر و بیان نموده ایشان را قریب و سازد و این احوال کلمات مولف در مقام صریح  
 است و حصول حلول هر چند که لسان خود را بلفظ حلول نمی آید و نیز خود را که نام حلول  
 زبانش آید اگر چه تمامی لوازم آن حاصل شود زیرا که بدن انسانی را بر خود مانند لباس  
 پوشیدن این حلول نیست پس حیثیت و ذکر نزول و بهبوط که درین قول بیان آورده

مناقض کلام سابق است چه پیشتر خود تصریح کرده بقول خود پس نمیتوان گفت که ظاهر  
 یافت یا مرد یا قیام و ساز مانند آنها را نمودیم زیرا که نزول و صعود هم مثل قیام و صعود  
 عوارض جسم و حیاتیات و مستلزم حصول امکان الجهات و اتصاف بکون حرکت  
 است و بر ذات الهی روانه کما اعترف به و منصفه و کاش این علاقه جمله جمله را که باید بود  
 متعلق بد کرده بودیم بوجهی از وجه بیان سازد که حیثیت تا از حقین محمول مطلق نمیشد  
 و بلا و لغو در آن کلامی نموده شود و انی له ذلک چه ظاهر است که سوای اتحاد قدیم با حادث  
 امر و کبر که جسم اتصاف حادث بصفات قدیم باشد مثل العسیت و مانند آن متضمنیت  
 و چونکه اتحاد ششیدین نفسه محالست و هم در مقام مستلزم تبدیل قدیم بحقیقت و است  
 حادث که مولف رساله نیز بهتجاه آن اعتراف نموده اراده آن را بکنه ای امکان  
 زیرا که مطلق نقلی و مقارنت و مصاحبت مستلزم اتصاف متعلق بصفات متعلق نیست  
 بلکه اگر تا می بیند که اقوالی مقارنت و مصاحبت حلول یعنی در آمدن و داخل شدن



لهذا هم چنین قدر کلام اقتضای میکنیم انشاء الله العزیز جواب تفصیل کلاستر در ویل جواب  
 سباحث آینه تبلیغ خواهد یافت قطره و با فعل جقتضی سند نامی الوهیت که از تورات شد اول  
 بر آورده میسر داریم و باسد الاستعانة بقبول قال المسیح فصل سوم و بیان اینکه الوهیت  
 مسیح از تضامین آیات تورات نیز واضح و مبسوط است مخفی نهانند که مقتضای مطالب قریه  
 همین است که دوباره مسیح کو اهی داده و آمدن و بجات او را بیان ساخته مردم بدین وسیله  
 جهت آید وی و قبول کردن بجاتش را بهینا گردانید پس از قرار یکده آیات تورات  
 ظهور و عمل و لادت و کیفیت بجات مسیح قبل از وقوع معلوم بیان گردیده بود و چنانکه فقره مذکور  
 فصل سوم باب دوم رساله میزان الحق مفصلاً ذکر یافته بجهان و آیات بابت تورات  
 نیز نشان عالی و مرتفع مسیح اشاره نموده است بدین وجه که مانند موعده که عبارت مسیح  
 است پیغمبری خواهد بود که کلمات خدا را تفسیر و بیان و طریق بجات را بخواهی تمام عیان خواهد  
 نمود که در آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۵ کتاب ۵ موسی و در آیات اول الی ۲۲ باب ۴ و در تمامی باب  
 ۱۱ اشعیا و قسم است و دیگر اینکه پادشاه روحانی و حقیقی خواهد بود که در آخر الزمان بطریق  
 مری نیز در روی زمین سلطت رانده عدل او و صِدق و عدالت را بر خواهد گردانید و چنانکه  
 در آیه ۹ باب ۴ زخیا و در آیات ۵ و ۶ باب ۲۰ یسایا و در تمامی زبور ۲ و در تمامی باب  
 ۱۱ اشعیا و آیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ باب ۵ دانیال مسطور گشته است و دیگر اینکه گاهین  
 یعنی مباحثی در شفیع حقیقی خواهد بود و چنانچه ما درون گاهین نمونه و عکس او بوده و بیان  
 گشت که این شفیع حقیقی جان خود را برای کنایان تمامی مردم قربان و فدا گردانید  
 بجات احوالی خواهد کرد و از رحم بکیران بر جاست و درنی ایشان مردم نهاده و تقوی و  
 اوسیان را ترست و فراغت حقیقی خواهد بخشید از قرار که در آیه ۲ زبور او و در آیات ۲۳ الی

۲۷ باب ۹ و انیال و در تمامی باب ۳ در شمار قوم است علاوه بر ائمه مذکوره  
 الوهیت مسیح و آیات آیه تورات نیز که تفصیل ذکر خواهیم کرد بحجت تمامان و بیان کرد  
 مثلا در آیه ۱۲ باب ۷ اشعیا ترجمه یافته است که مان و و شیر و آتش شده پسری خواهد بود  
 و نام این پسر خواهد بود که لفظ عقیل لفظی است عبرانی و عبارت است از اینکه  
 خدا با ما است پس درین آیه میگردانند خوانده می شود و همان پیغمبر صفت الوهیت همین  
 پیغمبر پیشه واضح و معلوم ساخته و آیات ۴ و ۵ باب ۹ کتاب خود با الهام الهی محکم گشته  
 چنین تبیین می نماید که طفلی بحجت مانعول شده و پسری به اعطا کرده شده است که امارت  
 بر دوش وی باشد و اسم او عجیب شیر و خدای قوی و پدر جاوید و اسلاست خوانده شود  
 طفلی امارت و سلاست را انتمای نه که بر تخت داود و بر مملکت وی مستقر نماید و بعد از  
 و انشای استوار کرد و از سن الان الی الابد و دیگر اینکه میخای پیغمبر مکان ولادت همین  
 عاقبتی که عبارت از مسیح بوده باشد معلوم و اشاره بادت و الوهیت او کرده و  
 ۲۸ باب ۵ کتاب خود چنین میگوید که ای بیت لحم افرا تا هر چند یک تو در میان هزاران یعنی شهر  
 یهو و کوچکی اما تو بجهت من خواهد آمد که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود و که خروج و از ازل  
 و ابد بود و همین صفات الوهیت را سلیمان نیز در کتاب سیمی با مثال خود و آیات ۱۲ و ۱۳  
 و ۱۵ و ۲۲ الی ۲۴ و ۲۶ و ۲۹ الی ۳۱ باب ۵ مسیح رجوع نموده و اورا حکمت از لی  
 خواهد بود با سیم او چنین میگوید که من حکمتی که در فطانت ساکن میباشد و افکار عقلی را بفرست  
 و خود را بفرست پس شعرت و عین حکمت از ان من است و مرافطانت و قوت است  
 و از سن پادشاهان بادشاهی میکنند و امر راستی حکم را می بینایند و در خداوند عاقل و عاقل  
 خود قبل از افعال سابق خود تصرف من بود و من از ازل اول بدیت حدیث من همین بود و من از ازل

معلوم بود و چشمهای آب جاری موجود بود و زمین وجود داشت و وقتی که آنها را  
 آریست در وی در یلاد و یساخت سن آنجا بود و هم و یساکه در یلاد و یساکه که از حد  
 خود تجاوز نکند و بنیاد زمین را حکم میفرمود و آنها که من در نزد او ناظم آنها و یو باید ما خشنود  
 بود و هم و پیشش همیشه خورسندی میفرمود و هم و یساکه زمین را صحن او و یساکه زمین را صحن او  
 خرم بود و هم و اینکه مضمون آیات فرموده فی الحقیقت بحال مسیح است و واضح است که مسیح است  
 زیرا آن صفات از آیات مذکور به حکمت و معرفت بر معرفت کشته تخص با و یساکه یساکه  
 ساخت و پس چون از آنکه سابقا و باب ثبوت الوهیت مسیح ذکر و بیان ساخته ایم ظاهر  
 میبود است که چگونه که از ازل و ابد نزد خدا بود و هیچ چیز از چیزی مانیکه موجود شده است بیست  
 او وجود یافت همان است چنانکه در آیات اول الی ۳۲ باب اول یوحنا مرقوم شد  
 ازین مرحله که خود مسیح نیز اشاره میفرمود این آیات فرموده در آیه ۹ باب اول یوحنا  
 ۹ باب الهی خود را حکمت خوانده است یعنی کلی مبرین میگوید که آیات سابق الذکر  
 بخود مسیح اشاره اند و علاوه برین در آیه ۱۰ نیز با الهام آبی الوهیت مسیح را در آیات  
 ۱۱ و ۱۲ فرموده و بیان نموده با هم مسیح چنین میگوید که خداوند من گفت که فرزند من تویی  
 امر فرزند را تو لید کردم از من سوال کن و قبایل را بدهم تا آنکه میراث تو دهد و درین چنان  
 ملک تو باشد و آنکه لفظ امر و زیکه درین آیه ثبت گردیده است اولاً یعنی امر و زایدی  
 یعنی خصه ایدی که عبارت از ایدیت مطلق بوده باشد تفسیر میشود زیرا که فرزند و خدا  
 و مستقبل نیست بلکه حضور ایدی است و پس غلظ لفظ فرموده و دلالت بر وجود ایدی و  
 عیسای مسیح را میخوانی کند تا این لفظ مذکور و مضمون آیه مسطوره محتوی بر ظهور و رسیدن خدا  
 در جسم و قیام و صعود است که بسبب آنها واضح و روشن گردید که مسیح پسر خدا

چنانکه در آیه ۳۴ باب اول نامه بابل مرقوم مرقوم گشته و هم در آیه ۳۳ باب ۱۱ اعمال حواریو  
و در آیه ۵ باب ۵ نامه بعبرانیان بوضعی تمام بیان شده است که آیات زبور زبور اشارت  
بسیج اند و قطع نظر از مکیه او در زبور زبور بسیج را بسیج خدای نامد در آیه اول زبور ۱  
او را خداوند خود میخواند چنانکه مرقوم است که خداوند خداوند مرا گفت که برو دست راست  
من بشین و آسمان من بشین ~~بسیج~~ تو که دانه بسیج نیز این لقب را در آیات ۳۲ الی  
۳۴ باب ۲۲ می بخورند سبب ساخته است و دیگر در آیات ۶ و ۷ زبور ۲۲ نیز بسیج بلفظ  
خدا مخاطب شده است چنانکه ترجمه یافته که خدا یا کسی تو تا ابد الابد است عصای ملک  
تو عصای عدالت است صدق دوست و شتی و شتر را بغض نمودی این و که خدا یا  
خدای تو از روغن شادمانی بیشتر از رفیقان تو ترا چرب کرد و اینکه آیات مذکوره بلا شک  
و شبهه اشاره شده اند از سایر آیات قبل و بعد زبور زبور واضح است زیرا که مضمون  
تو را می گوییم مثل است بر تامل و تفصیل و شاه روحانی و حقیقی که عبارت از مسیح است  
ایا کدام شخص بلفظ خدا مخاطب ساخته باو توان گفت که خدا با خدا بنوا از روغن شادمانی  
بیشتر از رفیقان ترا چرب کرد و اگر مسیح را که روح القدس پیمان بهی سیده و تمامی الهیت  
در وی سخن نموده است چنانچه در آیات ۳۴ و ۳۵ باب ۳ یوحنا و در آیه ۵ باب ۲ نامه  
تعلیم مرقوم گشته و همین علت بسیج بیشتر از همه پادشاهان و پیغمبران که نمونه او نبود و او  
شاه و پیغمبریت خداوی ایشان است بطریق بیغایت با روح القدس بسیج شده است  
و علاوه برین باز در انجیل یعنی در آیات ۸ و ۹ باب اول نامه بعبرانیان اشاره  
تمام ترجمه یافته است که آیات زبور زبور بسیج مجموع اند و دیگر زخور یا پیغمبر در آیه  
کتاب خود از وقایع آخر الزمان خبر داده میگوید که زمانی که خدای رب العالمین

بنی اسرائیل را بر بسوی خود خواهد گردانید و از قید برکناری رسانیده آنها را بوطن قدیمی  
خودشان که عبارت از ولایت کنعان است مجتمع خواهد ساخت و در آنوقت اینان خدا  
را بدستی شناخته مسیح را قبول خواهند کرد و بنابر آن پیغمبر مذکور آیه اباب مزبور با هم خواهند  
برین سیاق میفرماید که روح غایت و تفرع را بر خانه داوود و ساکنان او تسلیم خواهم بخت  
و برین که ایشان فرو کرده اند خواهند نگرست و بر او یاس خواهند گشت چنانکه بر فرزند یحیی  
پاس خواهند گرفت و از برای او طول خواهند خند چنانکه کسی از برای فرزند خویش خود را  
شد و یعنی اینجست بر مسیح یاس خواهند گشت و از برالش بول خواهند گشت که آن قدر  
او را شناخته و قبول کرده و رب مانده و مانده خودشان ندانسته اند مخفی نماند که چون  
آیه مذکوره خداست پس ظاهر میوید است که کلماتیکه برین که فرو کرده اند خواهند نگرست  
یعنی بخدای بیان گشته و جسم که عبارت از مسیح باشد اجمع است که هر چه چنان  
بعد از آنکه مصلوبش ساختند بواسطت سپاه پادشاه روم بپوشش را سوراخ کردند چنانکه از  
اخل یعنی از آیه ۳۳ باب ۱۹ او را معلوم است خلاصه از آیات مزبوره بلاشک و شبه  
واضح است که در آیات توراتیه تا بشکاری تمام با الویت مسیح اشاره گشته و درین آنها بیوت  
رسیده است و در صورت کسیکه منکر الویت مسیح باشد باست که محض خجل بلکه توبیت  
نیز انکار کرده منکر کلام الهی بودن کتب مذکوره کرده و اما احتمال دارد که در مقام تو سوال  
کنی که چون شان رفیع و الویت مسیح بطریق مذکور در توراتیه و اضحیه مسطور گشته پس چرا  
یهودیان او را قبول نکرده و نمی کنند جواب آنکه جماعت بسیاری از یهودیان در ایم مسیح  
و حواریان و بعد از ایشان مسیح را قبول نموده قلبا با و ایمان آورده اند چنانچه بسیاری  
نموده چنان نخست از ملت یهود بوده اند و در عصر مائز خود ولایت کنعانیان از یهودیان چنین

اجتماع مستبد که ایل خوانده و بطل العیش بر خور و شده هیچ را قبول و قلبا پیروی او نمایند  
 نهایت اگر یهودیان چون ارجب دنیا بصیرت اندرون شان تاریک گشته بر حق حقیقی  
 توحید بر خورده اند فلذا بنا بر انکار و تصورات خود شان در هر اوقات طالباننده  
 جسمانی و دنیوی بوده اند از آنکه ارجب مخفی روحانی و اخروی و بنابرین در الهام سلف و مال  
 سیح را قبول کرده و بگویند لیکن در آخر الزمان که سبحان نظر باشد از تاریکی و کلام الهی یا  
 میشوند از آن زمان نزدیک میشناختن بیعت و جلال بر زمین باز ظهور خواهد کرد در اوقات  
 یهودیان او را قبول خواهند نمود چنانکه درین مراتب از آیات تخیل و توحید و درین  
 نهایت تا آنکه مضمون آیات سابق الذکر توحید و آیات مزبور در آخر پیغمبر الهام واضح بیان  
 سازیم بر تفسیر مطالب قبل نیز لازم نموده بطریق خمیده باین فصل الحاق نمودیم بدین نحو که خدا  
 را که در تخیل همچنان نیز در عهد توحید و ما قبلها خود را بواسطه پیغمبر یعنی کلمه ازلی خود بیان  
 اظهار فرموده است زیرا که این نسبت بذات مظهر و موسط است چنانکه عالم ابرو طیش  
 آفریده و خود را از جوه وحی و الهام و یا بواسطه او با و کلام پیغمبران خود بیان و اعلام شده  
 است بنابرین و تخیل یعنی در آیه باب دهم اول باطل ترش که آیات اوایل باب دهم  
 مشعر بر اظهار آن نعمات موفوره است که از طرف خدا و رحمت سفرهای پیامان نبوی  
 رسید چنین مرقوم است که همه یک آشنایند فی روحانی می آشنایند ندانند که از کجای که  
 تعقیب می آشنایند ندانند که کوه سیح بود یعنی چنانکه از توحید سنها میگرد و شکام از تحال  
 بنی اسرائیل و یسایان ابر مخصوصی با ایشان کردش میگرد و خویشیکه در اوقات نقل بعثت  
 نموده در روز ایشان سایه اظن و در شب مبدل بشکایه شده راه ایشان را روشن میساخت  
 و در تکیه موسی تا به آنکه شهادت را که بنی اسرائیل فرمانهای خود شان را در آنجا عرض نمود



عبارت میکرد ساخته و تمام کرده بود و بر مذکور اندرون خیمه مذکور را که مکان مقدس بود بر کوه  
در آنجا سکون یافت و خدا در اکثر اوقات از آن بر موسی را مخاطب ساخته با وی تکلم میفرمود  
و آنجا میکوه فورج با جماعت خود با و امر و ضوابطی که موسی نظر با حکام پروردگار قرار کرده بود  
مخالفت نموده و امور دندست ساختند شعله آتشی از آن بر برآمده آنها را فی القوم هلاک  
کرد چنانکه این احوالات در باب ۱۶ کتاب ۴ موسی ترتیم و شسطه یافتند پس از آنکه  
علامت ظاهری نمیطلبست که خدا در میان بنی اسرائیل حاضر و آن کوه روحانی بوده است  
ازین ثابت گشت که خدا با ایشان است و تمامی آن نعمات و برکاتیکه در هنگام ارتحال در میان  
بنی اسرائیل و اصل گشته اند از همان و بایشان رسیدند که خود را از بر فرور برایشان  
ظاهر و عیان میساخت و ازینجه است که در بخیل در آید مذکور و تحیر یافته که بنی اسرائیل از  
کوه روحانی که همراه ایشان بود می آشناسیدند و گفته شده است که این کوه یعنی آنکه خود را ازین  
ابر بر ایشان بایان نموده هیچ بوده است و همین حلاز آیات تورات نیز واضح و مبین میگردد  
ازین قرار که همین ابر که نظر بمضمون آیه ۲۱ باب ۳ کتاب ۲ موسی پیش روی بنی اسرائیل  
میرفت در آیه ۱۹ باب ۴ همین کتاب گفته خدا و در آیه ۲۴ همین باب خداوند خود انداخته خود  
بهین طریق که مرقوم است چون نزدیک بهیج رسید خداوند از ستون ابری و آتشی بجای  
عسکر مصریان نگاه کرد و عسکر مصریان را مضطرب گردانید و فتنی نامند که فرشته خدا که  
بلطف خداوند و یا خداوند خود انداخته میشود دیگری نیست مگر میچ سپر خدا که بنا بر آیه  
الذکر اخیل در آن ابر بوده است زیرا که فقط فرشته را خداوند خدا را می توان گفت و همان  
او که در آیه مذکور فرشته خدا نامیده شده است در باب ۳ کتاب ۲ موسی نیز سیمی  
بوجهی مذکور گشته است بدین تفصیل که میگوید که بنی اسرائیل از خدا رو گردان شده و گوئی

از طلا ساخته بر آن سجده نمودند غضب تناری بر ایشان نازل گردید خدا موسی خطاب نمود  
گفت که تو خود این قوم را پس ازین کنعان ببر که من همراه ایشان خواهم رفتم بلکه محصل فرشته در پیش  
ایشان خواهم فرستاد لیکن موسی روی نیاز را بدو گاه پروردگار بی نیاز آورده مناجات و  
~~استغاثه و تضرع را~~ از نظر رحمت خود نیندازد و لطف و عنایت خود را شامل حال خود  
خاص خود ساز پس خدا تعالی و تعالی او را قرین استجاب نموده در آیه ۲۴ باب مذکور فرمود  
است که درجه من همراه خواهد شد و توالد ایمم خواهم شد پوشیده ماند که لفظ وجه اید عبارت  
از نظر و کاشف ذات چنانچه وجه لسان تیرانه و مظهر روح است و آن مظهر ذات توکس  
یعنی پیر خداست که لفظ بانه سابقا از اخیل فکر و ثابت ساخته ایم رویت خدا غیر مرئی و سکه  
و عروسش و تابش جلالش است و همچنین آنکه در پشت در بونه سوزان بر موسی نمایان  
گردید هیچ بوده است زیرا که در آیه ۲۴ باب ۲ کتاب ۲ موسی مسطور کشیده که فرشته خداست  
آنگس از میان بونه بروی هویدا گشت و بنا بر مضمون آیه ۲۴ همین باب فرشته مذکور موسی خطاب  
کرده گفت که منم خدای پدر تو خدای ابراهیم خدای اسحاق و خدای یعقوب خدای موسی  
خود را پوشید از آنکه از شما پدید آمدن خدا ترسید پس واضح است که فرشته خدا آنکه خود را  
خدا خواند دیگری نیست مگر منج پسر خدا و همچنین در باب ۸ کتاب اول موسی نیز فرشته  
خداوند یعنی خدا نامیده شود از قراریکه در باب مذکور تفصیل منقول است که فرشته چو ابراهیم  
در توره یکی از آنها که در کلمات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ همان باب خداوند خوانده شده است و عده دلالت  
استحقاق را با ابراهیم داده خراب شدن سدوم را موسی معلوم ساخت ابراهیم نیز بخت عادل  
که اگر اعیان او در سدوم یافت شوند استعداکنان بان فرشته که این او را خداوند گفته اند  
نمود چنانکه در آیه ۲۵ باب مذکور مسطور است عرض کرده گفت که دور با و از تو برین فرج گاه

که بگو کار باید که قبل برسانی و حال بگو کار و حال بدکار باشد این سخن تو دور باد  
 آیا حاکم نامی بنی انصاف کند طایفه یهود است که فرشته که خداوند خوانده شده و آنرا هم  
 بوی حاکم نامی بن خطاب نموده است و یکی بنیت مکر عیسی مسیح که در آیه ۲۲ باب  
 یوحنا خود تقریر کرده میفرماید که پدر بر بجه چلیس حکم نمی کند بلکه نام چلیس است و او است  
 و همچنین که نظر به مضمون آیات ۲۴ الی آخر باب ۲۲ کتاب اول موسی در صفت شش  
 یعقوب نمودار گشته و او را برکت داده اند و نام یسوع مسیح بوده است زیرا همان کس  
 بنابر آیه ۲۴ در صفت آدمی و او نمودار گشته در آیات ۲۷ و ۲۸ بوی چنین نموده است  
 که من بعد از من تو یعقوب نباشد بلکه اسم این خوانده شود و بسبب آنکه با خداوند خلق بهر برکت  
 کردنی غالب مدعی در آیه ۳۴ بنیاب یعقوب گفته است که خدا را در بر و دیدم و من  
 سالم ماند خلاصه از آیات مذکور واضح و مدلل میگردد که در هر جا که در تورات گفته شده است  
 که خدا خود را پدر یسوع بنیاد و نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب موسی و سایر پیشانیان  
 طایفه بنی اسرائیل ساخته و با ایشان بحکم نموده است این مسیح فرزندی که خدا یعنی کلام الهی  
 مروج است بر آنکه خدا خود را بواسطه اظهار با یسوع بنیاد و نوح و اسحاق و یعقوب است  
 بآیات انجیل و تورات که در فصلهای سابق ذکر شد تفصیل و شرح نموده ایم و البته مسیح  
 چنان ثابت روشن گردیده که در قلب شخصی که تعصب ابر کفار نداشته و در مقام  
 انصاف ایستاده باشد هیچ شک و شبهه باقی نخواهد ماند لیکن تا آنکه تعلیم الهیت مسیح را بشیرت و  
 باید در کس این اصول را که در کلام الهی ثابت است بشیرت و تعهد لازم است که شخص خود را در تعلیم شکست  
 یا آتی نمی فرماید و نیز از این جهت مختصراً چنانچه در تعلیمات ابراهیم و نوح و اسحاق و یعقوب و موسی  
 از آن باب که در میان مردم و در میان بنی اسرائیل و در میان اوراق و تفصیل

خواهم کرد و قول بستمین ارباب انصاف پوشیده نیست که اگر چه جواب بیلین افضل از  
جواب بیلین سابقین که تفصیل تمام گذشته بادی تا ملقند بر و اندک تبدیل و تغییر تنبیط میخوان  
کرد و حاجت بحواب حاصل نیست لیکن چونکه درین فصل مولف رساله در خلط و خبط و دعا  
بلاطیل ~~مکشی~~ و علاوه بر آن اکثر تشریحات غیر ماصلی اند علیّه الیه که هیچ وجه طلب  
بر حال حضرت مسیح ندارد ولی گفته اند او در شان حضرت قرار داده است اند از برای توضیح  
تجملین حقیقت حال چنین مناسبست و که بلاطیل بحواب کلمات متنازه او پروریم پیش آنکه  
اول عبارتیکه از آن استدلال بر علو شان و غت مکان مسیح هر کرده و آنرا از باب بهیم  
سفر خاص توحیت بر آورده همان شبایات هر چه پیغمبر ماضی است که سبب آن همواره احوال  
و به بیان انتظار ظهور رلامع النور انتخاب میکردند و مولف رساله در آن حذف استقامت  
بکار کرده و نام مسیح را از طرف خود در آن ج ساخته و آنرا از ترجمه عربی مطبوع توحیت  
بنام با نقل مسایریم و وجه دلالت آنرا بر مطلوب خود بیان میکنیم و آن اینست و سوف  
اقیم لهم نبیا مثلاً من بین اوتهم و اجعل کلامی فی فیه و یکلمهم  
بکل شیء امره به و من لو یطع کلامه الذی یسبح به باسمی فانا  
اکون المنتقم انتی و در بعض نسخ چنین است و کل نفس کانت له انکال النبی  
و تطعه تسامل هر شبهه انتی یعنی تسبیست که و ایم نایم پیغمبر اینان  
نمودار عیان بر اعدای ایشان یعنی بر اوردان فی سراسر کلام خود را و در آن دیگر دانم و  
کلام خواهد کرد و ایشانرا هر چه حکم میکنم او را هر کی که اطاعت فرمانم واری و بسکند  
در آنچه نام من بگوید این را و انتقام خواهم کرد و یا بنا بر نسخه دیگر چنین کسی از قوم و دست  
علاک خواهد شد انتی و ظاهر است که این شبایات بر حضرت مسیح صادق می آید و این را

صریحاً مذکور است که پیغمبر به از برادران بنی اسرائیل مبعوث نخواهد شد و برادران بنی اسرائیل  
 نیستند که اولاد حضرت اسمعیل که از اجداد پیغمبر ماضی الله علیه و آله بوده اند نه دیگری فیکون  
 هو للبشر به هذا الكلام وان انكره اللئيم الطغام و نیز فقرات  
 اخیر آن دلالت صریح بر شوکت و قوت و کمال تسلط و اقتدار حضرت بر دایره حضرت  
 سیح صدق آن هم نیستند چه ایشان همواره در زمره عباد موبعظ و ضایع بر مردم  
 مینمودند و از شر یهودان همیشه خائف و ترسان میبازند و از کلام ایشان است  
 من اطلق على خذك فتقول له الا اخو الخميني هر که بر خضار تو سیلی زند خسار دیگری  
 را بسوی او بگردان پس کلمات مذکوره بر انتخاب صادق می آید از بی جاببات  
 تاب که تاب شمشیر شراب از حضرت قلع و قمع کفار و فجار کای منبئ حاصل گردیده و کلیه صلوات  
 و اطراف و کائنات عالم سبعی جیل انتخاب منتشر و مروج شده مصداق حقیقی عبارت  
 مذکور است چنانچه مماثلت حضرت موسی که در عبارت مذکوره موجود است هم احوار  
 صریح باین غلبه و شوکت دارد و چه حضرت موسی نیز مأمور به کفار مانند پیغمبر مأمور  
 اند و هم بطور ازام میتوان گفت که ازین مماثلت میرحاجب ویت و مخلوقیت بشتر به  
 ستفا میشود و حضرت سیح که بر عظمی است شمار تبه رفیع الومیت و ربوبیت و  
 خالقیت میباشد تا از چگونگی مصداق این نقره میتوان شد مالک مثل ملوک نمی باشد  
 و خالق مثل مخلوق نه دال و رب مثل مال و مریوب و مریب بعد ازین بشارت متعلقان  
 چنین عبارت مسطور است فاما البني الذي يجترى بالكبياء و يتكلم  
 ايسمي مالم امره بان يقول له ام باسم الله غدير فليقل اللهم فاعلم  
 درین آیت تامل نمایند که در رعایت یکدیگر فليقل پیغمبری که او خدای کبریا و متکلم

بالله آخر کند و اگر درین ازین یاد و تکرار کم گیرد یا خواهد بود که شایع باطل خود را بکشد  
 که هیچ معاد و اندامی الهیست و در بوسه و خالفت خود میکرد و نزد الله مثل صبح افروز  
 و غیره ثابت می نمود پس بنا بر رسم شما این فقرات نفی صریح ادا ده صبح ازین بشارت  
~~پیامبر صلی الله علیه و آله~~ و نیز که لن اسمی صلی الله علیه و آله صریح مستفاد می شود  
 که اسمای الهی توقیفست یعنی موقوف بر بیان شاعرت کسی از طرف خود و آن دخل  
 و تصرف نمی تواند کرد پس مسیحیان که ظالمی اب و ابن بالمعنی الحقیقی و همچنین استعمال  
 روح القدس بر ذات پاک الهی میکنند مخالف حکم تورات بنمایند هر کس بشارت مذکوره  
 از بشارت صبح است که نیکو از اوصاف و علامات مخصوصه نجاب مثل مسیحیت یا اشاره  
 احیای اموات و تنفای لکه و ابرص در کوب چهار و مثال آن درین بشارت مثل البشارت  
 الاخره من روح مبدوء و از مطلق اثبات بنی بشارت واقع نمیشد و چگونه با وصف  
 فطرت این اوصاف محققه حل بشارت مذکوره بر رسم شما نیم حال آنکه در بنی اسرائیل  
 بسیاری از پیغمبران بعد حضرت موسی بخلق معجوت نشاندند بشارت که با تافان  
 خصوم در بیان پیغمبری غیر پیغمبر مأمون بنمایان پس مراد ازین بشارت آنحضرت  
 هستند و از فقره لاجل کفایتی که اشاره و صفحه است بسوی فرقان حمید که کلام محمد  
 الهیت و بر آنحضرت نازل گردید و این بشارت و صفحه از بشارت منصوص است که  
 آگاهیم تمام حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از او بروی بعضی از یهودیان  
 ذکر فرموده اند و مجال انکار آن نبوت است که در بشارت معاد جسمانی که سابقا گفته شد  
 باین عنوان فقال له الرضا عهال یعلم یا یهودی ان موسی بن عمران  
 اوصی بنی اسرائیل فقال لهم انه سیات کمر بنی من اخوانکم

فيه فهدتوا ومنه واسمعوا فصل تعلم ان ابني اسرائيل اخوة غير ولد لمعمل  
 ان كنت تعرف قرابة اسرائيل من اسمعيل والنسب الذي  
 بينهما من قبل ابراهيم فقال راس الجالوت هذا قول موسى  
 لانده فقال له الرضا عليه السلام هل جاءكم من اخوتكم اسرائيل  
 نبي غيري صل الله عليه واله قال لا قال الرضا او ليس  
 هذا عندكم قال نعم الخ فهدتكم كفاية لاول النصفه والنهي  
 وحينئذ يوافق مثل مشهوره اول يا خير نسبي دار واخر عبارات كه مولف رساله زيارتها  
 شفيع ويا يحيى بودن حضرت مسيح نوده ودر صل نجاه و سوم كتاب شهاب مذكور حال انحضرت  
 سبحانه مطابقه ندارد و اكثر فقرات ان مرآة بر انحضرت صادق غني آيد از ان جمله است كه در  
 بشارت مرقوم است ان الله تعالى ان يجعله فاحرته وان جعلت  
 نفسه هديته لا انا مرقوم يري ذريته ويجعل ايامه طويلا الخ و حضرت  
 مسيح كه زن و فرزندند استند چگونه صادق اين فقرات كه صريح بذريت و اولاد بشارت  
 ميتواند شد و نيز عبارات اين بشارت است اعطيه القسمة مع العظماء  
 ويقسم الغنائم مع الاقوياء الخ و اين كلمات هم دلالت بر كمال قوت و ثروت بشارت  
 و عامر بودن او بجهاد كفار كه تقسيم غنائم از لوازم است و در و نيز حضرت مسيح كه در زني  
 غيا و فرزند مبعوث شده بود صادق غني آيد از اين فقرات با حسن وجه بر مفسر صادق  
 مي آيد نيكون بهو البشر بهيذ البشارة و نيز فقرات اين بشارت است كه حضرت عيسى  
 از زبان حال است خود كه بني اسرائيل بود و مي فرمايند سن ناعنه و جوهها كان  
 ذليلا ولم تذكره الخ و ظاهر است كه لفظ كان و كلمه لم تذكره كه بعضي تا انكر مانه است

والات بسبق عدم اگر مشرب میگرد و چون که زمان حضرت عیسیٰ متاخر از زمان حضرت اشعیا بوده  
 نفس نه مذکوره در حق آنحضرت نمیتواند شد و کسی از ابائی که آنحضرت مسیح نیز چنین نگذاشته  
 بود که در زمان اهانت او کرده باشند و بسبب آن عدم اگر آنحضرت لازم آید لکن نه من و لکن  
 آنحضرت با پیغمبر مصلوات الله علیه و آله چنین کلامی میتوان گفت لکن نه من و لکن  
 در جواره ابابن جدی انتریل بسبب انحصار حسد و تعصب غنا و تحقیر آنجانب چون که از اهل  
 حضرت با جرحه بهر سیده اند سرگرم بودند و چنین گویند حضرت اشعیا زبان حال بنی اسرائیل اشاره

بطرف پیغمبر نموده میگویند که ما روی خود را پوشیدیم و حیا و شرم داریم بسبب تحقیر حضرت  
 اسمعیل لکن نه من و لکن با جرحه و نیند استیم که بسبب طبع خاتم الانبیاء و المرسلین شفیع المذنبین در روز  
 قیامت باشد و هر سید پس گویند این من عدم اگر آنحضرت که پیغمبر ما هستند لازم آید زیرا که  
 تحقیر ابابن مشرک تحقیر انبیا است و ایضا جمیع اولاد حضرت اسمعیل نیز نفس نفس خود  
 نشان بوده اند و از تحقیر ایشان تحقیر جمیع اولاد ایشان که از آنجمله پیغمبر ما هستند  
 لازم می آید و هم میگوید انجمنی است که در او اهل این بشارت مذکور است هوشیاری آنها  
 مثل عیسی و طرب او اصل فراض بلیس لیس له منظر و کمال و متی رنیه  
 لا یکن له صورة انقی محض است که از ارض میس که درین فقره مذکور است که آن  
 حضرت با جرحه بوده باشد بنا سبب اینکه بنا که رویدن گیاه تر و تازه در زمین خشکیده  
 مستبعد و متغرب است چنین ظهور چنین پیغمبر اهل الشان نیز از نسل جاریه در نظر مردمان مستبعد  
 میباشد و از اینجا است که در آخر کلام حضرت اشعیا علیه السلام از راه تعجب میگویند متی رنیه  
 لا یکن له صورة الخ خلاصه آنکه وقتی که میدیدیم و تصور میکردیم او را برای او صور  
 و عرقتی نمی یافتیم و نیز احتمال دارد که ارض میس اشاره بطرف زمین که مظهر آنست



گویندین مذکوره قابلیت زرع نداشتند و قبل از آب و گیاه بوده و حکایت تشکی حضرت محمد  
 درین وقت معروف و مشهور و در فضل است و بکم قوریت متداوله مسطور است و مودیش  
 آنکه در بعضی نسخ صحیفه بجای این پس ارض عطشانه و ارض عطشی و فعت و حقتاالی این  
 زمین در قرآن مجید و جوامع غیر ذی نزع تعبیر فرموده و بر این تقریر نیز مشهور است  
 جناب سالت میسند چه نشو و نما می آنحضرت درین زمین حاصل شد لایکزه احد و در فضیلت  
 اینکلام مناسب تمام خواهد داشت با قول حقوایی که در قرآن مجید در شان آنحضرت  
 وارد گردید و درین حیث قال عوفی قایل مثلهم فی الانجیل که زرع اخراج  
 شطالاف استوفی علی سوقه یحب الزراع لیغیظهم الیکفار  
 الای هو اما عبارتی که در او اوسط فیما بین عباراتین باین وقت پس بجا و آیه که می  
 خلطوا عملالاحیاء و انحرسیا بعضی از آنها از بشارت حضرت مسیح است اذعان  
 بان اریم و با کنار و حدیث و محمود درین خصوص هیچ پروای نیکنیم فان الحی حین بالانحاح  
 مثل عبارت فضل شصت یکم کتاب اشعاع که درین صفت بیعت و عطای بصارت برای  
 کوران و مانند آن مسطور است و مثل عبارت فضل مشتم کتاب زکریا که در آن وصف  
 رکوب حماز مرقومست چه اینهمه از علامات و مختصات آنحضرت بوده و بعضی ازین عبارات  
 هم از جمیل عباراتین سابقین در حق پیغمبر ما وارد گردیده مثل عبارت فضل یازدهم کتاب  
 اشعاع که در آن ذکر حال قوت و شوکت و تسلط و حکومت پیشتر به مذکور است و علی الظاهر  
 بشارت حضرت صاحب العصر است که اعتراف به اسباباطی الماسر مطلع علی ملک کتب  
 و مثل عبارت باب دوم زبور که اگر چه در او اهل آن بشارت مسیح است و فعت لیکن ما بعد از  
 که مشتمل بر تسلط پیشتر بر قطار زمین و جهاد و باسیف است نشان صریح مسیحی نیست بر ما

است بر حال مسیح منطبق نیست و مثل عبارت چهل و دوم کتاب اشعیا که آن تیر مانند نقش  
 و استای مثل برینارت حضرت سحبت و بعد آن که مشتمل بر ذکر انکال امم کثیر و دولت  
 الاله الواحدیه بر مشیریه است اشاره صریحه بر بشارت پیغمبر مام دارد و کما اعترفت به ایضا  
 جواب باطیاط علی احوال القوم و مذتهم و عبارات کتبهم و بعضی ازین عبارات از قبل  
 مجملات و غشایهات غیر واضحیه الدلالة است مگر عبارت فصل ششم و نهم کتاب  
 مانیال و غیر آن و تا وقتیکه اولامبعانی آنها را منقح و مبین سازند استلال کردن آنها  
 نادر و بلکه عبارت ششم کتاب انیان بیان عبارت است که یا درسی یوسف و یوسف ازین  
 استنباط نزول حضرت مسیح بعد چهارده سال منورده بودند معدوم نیست که این مضمون  
 تازه مرضی مولف رساله هم است یا نه باقیانند و امر یکی آنکه بعضی بشارت که مشتمل بر  
 نزول و تسلط مشیریه است و بر حال حضرت مسیح منطبق نیست مولف رساله برای خود در آن  
 که زیادهای و حیل قرار داده و مینویسد که در آخر زمان مصداق مضامین این بشارات  
 در باب مسیح ظاهر خواهد شد آنکه در زمان سابق که گذشته است ظهور چنین علامات هر دو باشد  
 و یک آنکه بعضی بشارات که در حق پیغمبر مام دارد و درین و ایشان بناحق آنرا در حق حضرت  
 مسیح قرار میدهند از کتاب خود یعنی انجیل و غیره می آرند و جواب از او اول نیست که برای  
 انصاف ظاهر و باهر است که وصف غلبه و قوت و تسلط بر قطای زمین حضرت مسیح را در زمان  
 ظهور و بعثت خود حاصل نکرد و این کسی مجال انکار آن نیست حصول آن در آخر زمان محل کلام و  
 منظور فی سبیل تا وقتیکه مسیحان از خارج انصاف آنحضرت باین صفت ثابت نمایند از مثال چنین  
 بشارات اراده آن حضرت نمیشود اندر شد چه اثبات چنین امور را نفس این بشارات  
 نزاع است و از قبیل مصداق علیه علی المطلب بطلان پیغمبر مام چه حصول غلبه و تسلط آنحضرت

بر اقطار زمین و جهان السیف نمودن با کلاه و شتر کین بدی و روشن تمام عالم معلوم  
و متیقن است و لهذا این چنین بشارات را در حق آن جناب قرار میدهم و جواب از آنانی  
اینست که محض از ایراد بشارتی در کتابی از کتب شما در حق حضرت مسیح و در حق  
و نفس الامر و واقع در شان آنجناب لازم نمی آید تا و فتنه صفاتی که در آن بشارات مذکور  
است بر مسیح صادق نیاید چه در صورت عدم انطباق این یکت دلیل قوی برای  
تجملات و در کتب شما بدست مای آید نه ثبوت در رد آن و در حق آنحضرت و چگونه میتوانستند که در  
بشارتی شما وارد شده باشد که منبری بعد از سال از قوم عرب مبعوث خواهد شد و در  
کتاب شما چنین بشارت را در حق پیغمبر عجمی که بعد پنج سال ظاهر شده باشد ایراد نمایند و ما آنرا  
از عقل خود دست بردار شده بعین قلب قبول سازیم این امر نمیتواند شد خصوصاً هرگاه که  
در رسائل آخر مثل اعمال رسل و نامحاجات و دیگر که اصلاً از کتب اهل عقده نذر و مندرج باشد این  
نامحاجات اهل قرئش و رومی و غیره در زبان حضرت مسیح گما موجود بوده که از آنجا  
متزلزل من اید قرار دهم اگر چنین است پس جمیع کتب تواریخ ماز حیوة العلویین  
و غیره همه کتب الهیه میتوانند و نیز ایراد آن در کتب شما در حق حضرت مسیح معارض  
بود و در آن در کتب اسلامیه در شان جناب رسالت است و بهر وجهیکه شما اثبات اعتبار  
کتب خود بعمل خواهید آورد و ما نیز بهمان وجه یا بهتر از آن اثبات اعتبار کتب خود را می نمایم  
هرگاه ایراد بشارتی در حق مبشر به در کتب اهل اسلام موعود با انطباق و در وجه  
علامات مذکوره فی البشاره در شان او باشد و ایراد آن در کتب شما متصف بعین  
انطباق و عدم حصول علامات مذکوره در مبشر به بوده باشد الحال مناسب این میباشد  
که تذکره مستثنی برای این تحریر کذا فی لا انطباقی در تحقیق از کتب ایشان بر داریم

که کسی را جمال انکار نکند گنجایش یاری در آن نباشد و آن نیست که در اصل می که مختبر ترین  
از اهل ایشان و مقدم بر همه آنهاست در فصل سبت و نهم آن مرقوم است حین تمام  
ما قبل من ارمیاء النبی اخذوا الثلثین الفضة یمن الزکاء الذی  
نشارط علیه بنو اسرائیل الخ و مفاد صریح آن چنین است که این حکایت در صحیفه  
ارسیا مندرج است حال آنکه در صحیفه ارمیا یافته نمی شود بلکه در صحیفه زکریا مذکور است و یار  
تر ازین چه تصحیف و تحریف تواند بود و با وجود آن چگونه مضامین و استدلالات این کتاب  
را اعتبار باید کرد که لایق علی اولی الثمنی علامه آنکه از رفتن شان و علو مرتبت حضرت مسیح  
کسی از اهل اسلام انکار ندارد و از نبوت و رسالت کدام منزلت رفیع تر خواهند بود که از  
صدق دل بآن اقرار داریم مولف رساله بناحق خود را در مخصوص تصدیق داده و آری از  
الوہیت و ربوبیت ایشان انکار و یا مینمایم و اثبات آن بر وجه مقول از هزاره مثل مولف  
رساله امکان ندارد و کما عرفت شطر من الکلام نیه و مستطیع الشارح علی باقی منتهی علم  
و علامه بر مراتب مذکوره الوہیت مسیح در آیات آئیه تورات نیز تفصیل ذکر نموده ایم که  
الخ بعد از آن عبارت کتاب اشعیا که ثان و دوشیزه آئین خواهد شد انهم ذکر ساخته  
اقول سبحان الله استدلایل کردن بر الوہیت ازین عبارت که صریحا لازم می آید  
و جمائیت و نقص و احتیاج مثل آئین و زائیدن و آن مذکور است از غائب استدلالات  
احتجاجات است کسی از اهل بابت پیرامون آن نمیتواند کرد و دید از اینجا خوشتر نمی آید  
ظاهر و باهر میشود و آنچه از کلمه عافوئیل که معنی الله معناست درین باب استدل  
خواسته آن هم بیجاست چه اولای اثبات نسبی حضرت مسیح باین اسم چنانچه مفاد صریح  
عبارت مذکور است لازم و آن در خیر منع و خطا چه در اصل غیر مسیح باشد یا نه

مسیح را باین اسم کسی طغی ساختند و نامیاد در علیت راست که معنی زکریا یا اعجاز مثل عبد  
 و غیره باقی بنما ندین از کجا که معنی آلی این کلام بحال خود و بقیت و مالک مفاد کلام کور  
 معیت حضرت باشد کان این از کجا که مصداق خدا در اینجا مسیح هستند بلکه ایشان  
 نیز در بندگان داخل اند و معیت حقیقیه مکانی در مثال چنین کلمات مراد نیست که محض  
 و قاضی کرد و بلکه مراد از معیت در اینجا مقام عانت امداد است بر بنیل مجاز و شواهد چنین  
 استقامات در صحت جایجا موجود و چنانچه در فصل بیست و یکم سقر اول تورات در حق حضرت  
 ابراهیم علی نبی و علیه السلام فرمودست ان الله معک یعنی خدا نیالی باست و در فصل  
 اول سقر اول سفار الملوک در حق حضرت داود و سلیمان علیهما السلام مذکور است  
 کما کان الرب مع سیدنا اللک کذا لک یكون مع سلیمان ایضا آیتی  
 و مثال ذلک و ظاهر است که در این مقامات معیت حقیقیه مراد نیست فلکنا فیما نحن فیه  
 و هو المظاری این عبارت بشارت صریحه حضرت مسیح است و ان نحن لیه و عبادا مثل عباد  
 کتاب منجانی اگر چه باین حد و ضوح نبوده باشد و آنچه از بعض فقرات اخیر این عبارت  
 که خروج او از ازل و ابد بود و اجماع مولف رساله است با صفتی که کرده ناشی از قلت تدر  
 و عدم بلذیق محاورات اهل لسان و شیوع مجازات در کلام ایشان چه مراد از این فقره که شستن فلک  
 بمشربه است در علم الهی یا اخبار بانست در زمان آدم که بیشتر از اکثر ازمان بوده چنانچه  
 پادری و ولیم این حال اخیر را در این کلام ذکر ساخته و معنی حقیقی آن مقصود نیست و گرنه آمدن او  
 در زمان متقبل که مفاد صحیح این بشارت و دلالت و صحنه بر حدوث وجود بمشربه میکنند  
 چگونه صورت سینند و نیز تعدد الهیه لازم می آید چه در کلام بقرینه مقام خباب اقدس ملک  
 عزالت فقرات اول این بشارت دلالت صریحه بر تبار او تعالی با بمشربه و بار پس اگر بمشربه

نصف صفحات الوهیت باشد تعدد و تکثر مخدوم و تسخیل لازم می آید و سبب آن جوهری که بظاهر  
 ادعای توحید دارند اعتراف بان نحو بند کرد و علامه آنکه لفظ ابد در مقام که مقام اشارت  
 از طرف خود بخوبی همراه ازل افزوده چه ابد عبارتست از زمان غیر متناهی در جانب تسخیل  
 و وقوع استوارت در ابد معنی ندارد و در کتب مطبوعه اخیر نیزیه اثری ازین لفظ پیدا نمیشود  
 این امر از تصرفات مولف رساله است لیس الا و کم که نظایر فی کلمات مولف از سخن  
 و ایا عبارت متوسطه بین عبارتین که در فضل نظم کتاب اشعیا منقول گشته پس عبارت مذکور  
 از پیش از این هیچ هم نیست فضلا عن کونه من دلائل الوهیه بلکه از بشارت پیغمبر مصلی الله  
 علیه و آله است و جنس علامات آنجناب در آن مذکور است و آن چه دمارت و علامت نبوت  
 بر او عیش مبارک آنحضرت که گنایه از مہر نبوت باشد و این علامت در هیچ پیغمبری از پیشین  
 و رسولان علیهم السلام یافتن نشد و منقول است که روشنی آن بر روشنی آیات یاد آتی میکند  
 و صاحب اجوبه فائزه که یکی از فضلا و معتمدين اهل سنت و در ترجمه این مقام و اثبات آن علی نقی  
 ایامه کرده و غیر فاضل و نور سجای لفظ آنکه که مولف رساله از ان الوهیت بشهرت اشعیا  
 کرده از کون اکالاله الحجر فوشیه و کفنه و معنا غظیم المنزه عند الله و در مصیوت رساله  
 لازم نمی آید و بر فرض وجود لفظ اله هم باکی و مخدوم نیست چه سابقا و هستی که اله هم  
 مستحق تعظیم و مقام و مطاع در محف با بقیه آن و سند های آن مذکور شد پس برین  
 تقدیر بیستم قیاسی عالم بخواند شد و آنچه بایات هشتم کتاب سلیمان و آن نیست  
 که منتهی حکمتی که در فطانت ساکن میباشد ششم آنم درین خصوص استدلال کرده و هم  
 منجده و شست بدو وجه اول آنکه می آید ازین حکمت علم و دانش است که باعث کمال  
 انسان و ترقی و پیشرفت است و در قرآن این در قرآن چنین قسیده موده

وَمَنْ يُوْنِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اَوْقَىٰ خَيْرًا كَثِيْرًا ۚ <sup>۱۲۶</sup> كَذٰلِكَ يُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ  
رساله یعنی سیح چنانچه هر سیکه بنظر انصاف ملاحظه این فصل کتاب سیلیان هم میباشد ایند که  
را و مخفی نخواهد ماند و چون که علم حکمت الهی عین ذات او سبحانه است و حق تعالی حکمت  
کامله خود و تمام خلق را آفریده این تقدیم آن بر وجود آسمان و زمین و جمیع مقصودات در  
عبارت وارد گردیده و دوم آنکه اگر بالفرض ازین حکمت سیح نیز مقصود بوده باشد پس  
تا هم الوهیت ایشان را ازین عبارت ثابت میشود آن که چه در ترجمه عربیه تورات و تفسیر  
در باره همین حکمت چنین عبارات مسطور است منذ الدهر الرب خلقنی یعنی از ابتدا  
عالم با قبل از وجود آن پروردگار را آفرید و نیز مذکور است استسنى فی البدن و قبل  
ان نمنهم الارض یعنی در ابتدا قبل ساختن زمین مرا تاسیس و ایجاد کرد و نیز مذکور  
است و قبل ان یوطد الجبال و قبل التلول كلها صنعنی الخ یعنی  
پیش از نهادن کوهها و قبل ظهور بلندیهام را ساخت و پیدا کرد و این عبارات نه بصورتی  
است بر خلوصیت و مصونیت این حکمت و اشاره نمائیت و الوهیت آن از آنها هیچگونه  
استفادائی نشود و مولف رساله در ترجمه آن بغایت تعریف نموده و تحریف و تصحیف  
را کار نکرده تا باشد که باین احتیال آبی بر روی کار آید و الله یحق الحق بحکماة  
و هو یبذل السبیل و آنچه درین باب از آیات باز در جمیع متنی و لوقا و استناد  
خواسته هم بعمل است چه اولاً آنکه کجا که اگر در انجیل مراد از حکمت سیح بوده باشد در  
کتاب سیلیان نیز مقصود بوده باشد هر مقامی و هر مطلبی و ثانیاً اطلاق حکمت بر خود  
انجیل و انجیل هم محل کلام منظر نمیشود زیرا که عبارت انجیل همی و رعایت جمال است  
و محض حکمت در آن مذکور نیست بلکه اولاً حکمت هم مذکور است این عنوان قدر است

الحکمة من بينها العلم و ترجمه آن در تخیل فارسی چنین هست لیکن حکمت از اولاد خود  
مصنوعی میشود و انشی دین قرینه صریح است بر مجازیت استعمال این فقره پس تا وقتی که معنی آنرا  
اولاد شخص سازند و مفاد اولاد حکمت را بیان نکنند استاد از آن ناروا بلکه بقرینه ذکر  
اولاد و هیئت آنست که این حکمت بسیج مقصود نمیتواند شد چونکه اولاد و ذریت نداشتند و اینجا  
حکمت ذات البنین و الاولاد و مذکور است و اما عبارت تخیل فوقا پس صریحا مخالف  
مقصود ایشان است و از او به شیخ که حکمت در اینجا نمیتواند شد و آن نیست  
الویل لکم لانکم تبثون قلوبکم لانبیاء الذین قتلهم اباکم که فایده  
اذن تشهدون و تسیدون باعمال اباکم لانهم قتلوه و انتم  
تبثون قلوبکم و لهذا قالت حکمة الله ها انا اذا ارسل اليهم انبیاء  
ورسلنا یقتلون منهم و یطردونهم و ینقضون عہد جمیع الانبیاء  
الذین ارسلنا من اول العالم الی هذا الجبل انتفی و اینجا بجای مینی درین  
عبارت بسیج اطلاق حکمت بر خود فقره نموده بلکه از این حکمت همان علم و شیت الهی  
اراده نموده اند که لغبت انبیاء و رسول را اقتضا کرده و موفد رساله در فهم معنی  
مقصود موافق عادتش در اکثر مقامات در انجام خطا کرده و همچنین است کلامی  
آخر که شعر بقدر و الهی باشد بر اطلاق الیا ابن العبد بر شتر و دیگر امور جمله مثل رویت  
یا ظهور الی که گنایه از نزول وحی یا ظهور آراء عظمت و جلال کبریا می آید و این است و مثال  
آن از نخست و شبیه غیره بوده باشد و سابقا بعضی تفاسیل آن گفته است و بعد  
ازین هم انشاء العزیز بحسب اقتضای مقامات تفاسیل آن مذکور خواهد شد خلاصه  
آنکه از قرآن حمید و فرقان حمید کتابی نزو ما معتبرند است و از تفسیر پس هرگاه آیات



متشابه آنرا که مخالفت با دلائل قطعیه دارد مثل آیه ید الله فوق ایدهم  
 و آیه الرحمن على العرش استوی و کیه یقی وجه ربک ذو الجلال  
 و الاکرام الیه که بطاهر دلائل حجیت او سبحانه دارد و آیه و عصوا آدم  
 ربه فغوی و آیه اذلکم الشیطان و آیه فخذوا زینتکم  
 که شمار سیبوی حدود و خطا و گناه از بنیادی محسوس می کند و اما اول متشکل  
 الظاهر باشد و دیگر که ام کتاب است که هر مطلب و یس از اقبل خواهم کرد و سایر کتب  
 محققه مصنفه که انواع شاعنها و کفر و زندقه نسبت ببنیادی غلام و اولیای کریم  
 در آنها مندرجست و لا ینک مثل مقام نیست که با وصف انکه ایشان انکار عقل میکنند  
 و حکام الهی القدری قرار میدهند باز چندین اختراعات و تصرفات در آیات الهی  
 و تورات بعمل می آرند که از حد عبودیت چنانچه مولف رساله در همین فصل کاتبی کرده  
 است که در وقت و صحرا بر بنی اسرائیل حکم خداوند جلیل سایه فلک مسیح واراده میکند و آنرا  
 کوه روحانی مینامد و کاتبی از وجه خدا آنحضرت را میگوید و آنحضرت را منظر الهی علی الطریق  
 الموضیعه قرار میدهد و کاتبی از فرشته که بر بنی اسرائیل برای پیروی در آن دوشک بوده آنحضرت  
 را قصد میکند عرض چه چیزها که بر بنی انکیزند و چه مضامین مخترعه که از دل خود ملی ترشند  
 بلا دلیل بدل علیه و لا شاک در بکن الیه سبحانه و در اصول عقائد که میباید مستند بایله  
 قطعیه بوده باشد مدار کار ایشان بر همین تخیلات او بام که از قبیل اضمات احلام منسوب  
 میباشد و کفی ذلک سحفا و شعثا و در انکار شریعت اسلامیه حال ایشان همانست  
 که مؤلف رساله آنرا در او سطر کلام خود در تحقیق و بایان انکار میبود و آن حالت عسیره از آنکه  
 کرده از جنس نبی صغیر اندرون ایشان را که گشته است و بر منتهی حقیقی نبوت بنفوذ دارد از انحراف

و تهنیت علاوه بر این از اینجاست که چنانکه مولف رساله از حال پیروان نوشته که جماعت  
بسیاری از اینها برای امیر و بعد از آن سید را قبول نموده با و ایمان آوردند و اینها  
بسیار از شیعیان هم که تصف سلامت طبع و انصاف بودند در زمان حیات رسول خدا صلی  
علیه و آله وسلم و بعد از آن بسبب مشاهده آیات باهرت و نبات و انصاف و نبیل و مودت و حجت  
ایمان آوردند چنانکه در قرآن مجید صریح این کرده و را و احسنوده مایه چنین نموده  
و تجدید آنرا که مودت و لذت است آمنوا الذین قالوا اننا انصار  
ذلك بان منهم قسین و زهبا و انهم لا یتکبرون  
واذ اسمعوا اما انزل الی الرسول تری اعینهم نقیض من اللدم  
ما عرفوا من الحق یقولون ربنا انما قالنا مع الشاهین هدی و  
ما لنا الا من رب الله و ما جاءنا من الحق و نطمع ان یدخلنا ربنا  
مع القوم الصالحین فانما جهل الله ما قاله اجناب تجری من تحتها  
الانهار حال الدین و ما و ذلک جاء المحسنین و برای بعضی ساطع  
فیهب دین را با ثبات نبوت جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله جمیعین  
کلامی لطیف است که ذکر آن را بنیام سناسیده و هذا لفظه بعد ایراد شرطین المعجزات  
بدانکه آنچه از معجزات آنحضرت ذکر نموده ایم قطره ایست از دریایان کبیریت از  
بسیار و محققانند که در نظر اهل فقه و بصیرت پیغمبری آنحضرت احتیاج باین نوع  
معجزات ندارد بلکه هر که از ارباب فراست نظر بدین و اثبات آنحضرت کند و انوار  
طاه و عبادات شریف و نور مشاهده نماید و احکام آن سالت پناه از او چیست  
و جزایم و مکرده و مباح مطلع شود یقین میکند که او پیغمبری حق است و این سخن حق است

رباعی ختم سل انکه ایندرا شاه است هر کس در او شک آورد که است یا دیده دل  
 بر که بدیش نکود و اندیش کن او رسول الله است رباعی ختم سل آن نور خداوند کریم  
 حیران ز خشم سج و موسی کلیم با ویدول بهر طرف می گاهم روشن بود از نور آن نورین  
 نقل است که بعضی از کفار که با ایشان فحش و بصیرتی بوده چون جمال کمال آن بر کرده خدا  
 متعال را می دیدند بی انکه از وی سجزه بدیند ایمان می آوردند و هر که او را در دل حق  
 مزه است دیدن روی همبر محزه است و وحی دیگر در بات نبوت کمال حدیث  
 را بدان علم یقین حاصل میشود و انکه میگویم که محمد بن عبدالله دعوی میکرد که آن پیغمبری  
 در کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل مذکور است که خواهد آمد من فضل او کردم علم غیرم  
 و بعد از من پیغمبری خواهد بود و او صیابی من افضل او صیابی بنی که در عاقل حساب است  
 پوشیده نیست که محمد بن دعوی بر برکی نیکند مگر پیغمبری صادق القول همچون نادان که او  
 را از رسوائی باکی نباشد و هر که مشاهده احوال و وضع آنها لایجاب نماید علم هم قطع بهم رساند که  
 او همچون نادان بنوده بلکه متصف بحال عقل و فهم و ورع و پرستشکاری بوده پس ثابت شد که  
 او پیغمبر صادق القول بود و همه احوال آنحضرت را که بی بد و نادر و محارم در میان قومی نشود  
 نمود که جاهل و کاذب و مشرک بود و بدت می پرستیدند و ملائکه را و متران خدا میدهند و حال  
 قبیحه و فعال شنیعه مثل قتل شرب خمر و زنا و لواط و قمار و مثال آن اشتغال داشتند  
 و صاحب صفات ذمیه مثل کبر و حرص و طمع و حسد و طول امل و غیر آن بودند و محبت  
 چهل ساله بود که با هر رسالت ماموشند و درین مدت میان همچنین قومی و پیغمبر در کثرت غلامان  
 و بیعت قبیله ای بسوی آنجانب نمودند بلکه او را کافران ابوالقاسم امین میگفتند و بات  
 راستی بهر حال تمام داشت و بعد از انکه اخبار رسالت نمود و دلائل واضحه بر معرفت خدا

شناسی نصب کرد و دست را بطریق مجاهد نفس التائب صفات حسن و ترک خصال قبیح  
راستانی موزون و اعمال پسندیده مثل احسان و صلح رحم و ادای امانت و صدق و سستی و  
طاعات و عبادات نامر ساخته و از اعمال قبیح مثل قتل نفس شرب خمر و زنا و ولع و کینه  
و خیانت و سرقت و قمار و غیر آن پنی فرمود و از برای هر یک از ماصی حدی تعیین فرمود  
فرمود و انواع معاصی را بیع و اجاره و مضارب و غیر آن ترتیب داد و از برای رفع خصمت  
و نزاع حکما مقرر فرموده پس بر که مشاهده این افعال و اوضاع دین و دامن نماید نفس را  
که محمد بن عبد الله حال کاذب نبود بلکه تعمیق بود پس اندوده و دلیل علم و ایمان  
راستی او بین بس است که حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی شاکر و وصی و جانشین او بود و  
فیت که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام صاحب منجات و کرامات بوده و است  
جیمع علما و فقها و فضحا و بلحا است و مادی همه بارفان و از ایدان و عابدینست و کمال  
عاجبنا ب در درجه بود که بسیار می اگر کوتا ه نظر ان کمان کردند که اورب العالمین است  
یوم الدین است و چنین علم و دانایی و حوال و اوضاع و طاعات و عبادات و منجات  
منجات و کرامات باقی ایتمه انما تحشیر دلیل واضح است بر صدق و سستی سید اسلمین  
دلیل که ما ذکر کردیم حق سبحانه و تعالی در کلام حمیدین اشاره فرمود گفته قل انما احفظ  
بواحد ان تقووا الله متنی و وادی ثم تفکروا اما بصاحب  
من جنة ان هؤلاء الذی کفر بین یدعی عذاب شدید  
رحمة الله علیه کتاب تفسیر در معنی این آیه کلانی ادانوده که مضمونش اینست که گویای  
است را که من شما را یک عفت میکنم که اگر بدان عمل نمایند حق میرسید و عفت نیست  
که از برای خدا از دومی اخلاص عباد و کباره و در دو یک یک بجایستند و فکر کنند

و چون طرغاید خاسیه و انست که دعوی منصب عالی یعنی بی که پادشاهی بین دست  
 نیکند کرد و یانه که باک از رسوائی ندشته باشد یا عاقل کامل که مودیرین عند الله است  
 که شاید احوال حضرت رسول نماید میداند که و یانه پیاک نیست پس باید عاقل کامل  
 مودیرین اند باشد انتی مختصر اقال مولف الرسالة فصل اول در بیان ثبوت تعلیم  
 از آیات کتب مقدسه که عبارت از تورات و انجیل است مخفی نماید که چنانکه محمدیان صحیح  
 نیز محض جذائی و احد خانی ایمان زمین اعتقاد دارند و ویس بقول آنکه از اکثر آیات  
 نوریت و انجیل واضح و لایم میکند و درین موضع ترتیم چندی از ان آیات سننیت میآید  
 و آنکه شایسته است مثلاً در آیه باب ۴ کتاب ۵ موسی مرقوم است که بشنو اسرائیل خداوند  
 خدای ما خداوند نیست و احد و یحیی در آیه باب ۱۱۴ مرقوم است که بشنو که من پروردگار  
 دیگری نه غیر از من خدای نیست و در انجیل یعنی در آیه باب ۸ نامه اول اهل قسطن  
 چنین مقرر است که این محقق است که در بیان بت خیری نیست و انیکه خدای نیست بجز یک  
 خدا و ایضا در آیه باب ۱۸ نامه متیسسان مرقوم کرده است که یک خدا و در سوره  
 بالائی همه در میان همه در اندرون شما نیست پس نظر بصورت این آیت نمون بافر بخواه  
 چنانکه محمدیان بجز از کتب ایشان کمان میرد مشرک نیستند بلکه فی الحقیقه معتقدند که خداوند  
 دنیاچه اگر کسی قابل وحدانیت نباشد مسیحی نمیخواهد بود نهایت خدای واحد و تنویر  
 شماییت و اقره خود را در کلام خود به هم پدر و پسر روح القدس بیان متجلی شده یعنی  
 که نظیر در ضامین کتب مقدسه لفظ پدر عبارت است از ذات مطلق و غیبی که نیار ان  
 در آیه ۱۸ باب ۱۸ یوحنا روح یعنی روح مطلق و در آیه ۸ باب ۱۸ رساله اول متجلی  
 بجهت مطلق اند و در خط پیرامون از کتب اینهمه و کلام از آیه است که باید خود را از سر  
 بیاید

مینماید و بواسطه اوقات معینت خود را باین ظاهر می سازد که باین سیر محبت و محبت  
 نیز توان خواند و بظن روح القدس عمل است محبت و تمیز که بوسیله نیز در بطور  
 و بوسیله آن افعال مشهور و مقدس سازند بندگان خود است و ازین جهت در اوقات  
 محبت تاثیر و حیات بخشنده نیز میتوان گفت لهذا مسیحیان بدر را بوقت کل شبها  
 و قاسم جمیع خیرات و سعادات و شهنشاهی نمایند بدین معنون که او کل  
 خیرات و جمله نعمات را محض بوسیله سیر ایشان رساند نه آنکه فقط عوالم را بوسیله  
 ایجاد کرده و حفظ می نماید بلکه بندگان نیز از گناه و عقوبات آن رستگار فرموده و بجا آید  
 و بخت حقیقی را بایشان که است نموده است و بوسیله روح القدس ایشان را منور نموده است  
 بعرفت حقیقی نمیکشاند و ایمان آوردن بسبح و مهربانی را و ایشان را بلی می آورد و در  
 مسیحیان آن باین است با الهی تسلیم می نمایند نظر باینست که مشرور اعلا و چندیکه لفظ  
 فرموده بجا نبیند و در بخیل یافت نمی شود و لکن بحسب احادیث چنین نامیده شده است باین  
 لفظ که کور را درین باراق مهال نمودیم با وجودیکه مسیحیان باین تعلیم فرموده ایم  
 این روح القدس اعتبار حقیقی در می میدارند نهایت نه بدان معنی که گویا وجود سه خدا  
 قایل بوده باشند بلکه مسیحیان بحد او اهد و بخت او اکل با اعتقادگی دارند و بجا آید  
 که در ذات الهی بوجهی که وحدت معدوم کرد و مستور نماید بجهت خصوصیت یعنی نسبت  
 و اشیاء بذات یا اقنوم ثلاثه مسیح و معنی میدهند و باین خداوند را در کتاب مقدس  
 اب و این روح القدس باین ساخته است اما تفصیل بوقت آیینی که آیا بجهت  
 دارد که وحدانیت ذات با اقنوم ثلاثه معدوم کرد و در قوه بجزئی نیست زیرا که باین  
 ذات با الهی را با او اتم و انبیا هم فقیر انسانانی نمیتوان بجهت و در شجره اصل

اعلام از تیر ایکنی که در کنگره ایوان چنبره می نهند اندر دروازه است که آدمی نیز باطل  
یکمال خود بیان تفصیل آن ذات مطلق نیست یعنی اندر سید با که هر چند چنانکه زندگان  
ذات بی پایان الهی را محال درک نکرده و نمیتواند کرد باز همگی ایشان بوجود خدا قایل اند  
بعلمت آنکه خدا خود را در موجودات و در طلب عقل مردم و در کلام خود بیان و بیان فرموده است  
در صورت که آدمیان بعلمت خلقت موجودات بوجود خدا قایل اند و حال آنکه هیچ نوری ذات  
پاکش را درک نکرده اند پس چنان جهت عقاب که نهایت میکند که خدا سر ذوات خود را در کلام  
بیان و کشف نموده است بلی هرگاه چنانچه خدا را از الهامات و هر ائمه ما نیز آن قدرت و جرات  
نیبو که درین باب مردم و درین طریق نیست مگر زده از او عاقلیم اما درین حال که خدا سر ذوات خود را در کلام  
خود بیان فرموده لابد با هر یک از زندگان واجب است که هر چند فهمیدن آن برین از درک با شتابان  
بافتقاد کلی قبول کرده ایم آنرا در بعضی از ذوات پاک خود در تجل و تفرقه فی الحقیقه بنحوی مستور  
بیان و معلوم فرموده است حال ذکر و ثابت خواهد کرد بدین تفصیل که چون الوهیت مستوجب  
مفضلاً بیان و دلیل کردید پس معنی آن در چنانچه در نیست و آنکه بیان و ثبوت الوهیت آن  
مخصوصیت ذات الهی است که در کتب مقدسه بلفظ پدر می گشته لازم نمی آید زیرا که آن در هر  
صفحه نخل و تفرقه بیان و از آن آیات بیشتر که راجع بخداوند عیان و آشکار است پس احوال  
چنین باقی مانده است که از آیات کتب مقدسه و در مرتبه الوهیت بودن و بعضی از خدای صوفی  
شدن آن مخصوصیت ذات الهی را بیان و دلیل سازیم که در کتب زبوریه با هم روح القدس  
ند که گشته است بلکه چنانکه میسر یعنی کلام از لایحه چنان روح القدس نیز واسطه و وسیله ایجاد  
عالم است نظیر آن که از آیات آئینه کتب مقدسه معلوم و مفهوم میگردد و مثلاً چنانچه در آیه ۲  
باب اول کتاب دل موسی مستور است که زمین درین و خالی بود و تاریکی بر روی غم در روح خدا

بر روی آب جنبش می نمود و در آیه ۱۴ زبور ۱۳۵ مرقوم است که از کلام خداوند که آسمانها و جو و آمدند و  
 روح و نفس نامی بشمار ایشان و همچنین در آیه ۱۲ زبور ۱۳۵ که مضمون زبور زبور مشتمل بر خلقت  
 و حفاظت عالم است چنین تفسیر یافته که روح خود را میفرستی مخلوق میشود و روی زمین  
 را تا از میکروانی در صورتیکه بنا بر مضمون آیات زبور خلقت عالم بر مسامت روح القدس  
 نیز بوده پس واضح گشت که اول قطعه هفتم صفت الوهیت در باب ۱۲ نامه اول باطل و نفس صفت  
 گشته است که در باب مذکور از نعمات میفرماید که بخاریون و مسیحیان نخستین رسید گفتند  
 در آیه ۱۱ آن باب مرقوم است که فاعل این همه جان گیر روح یعنی روح القدس است که بر کس  
 بر حسب اراده خود تقسیم نماید و دیگر در آیه ۱۱ باب نامه اول باطل و نفس صفت عالمیت نیز  
 بر روح القدس نسبت داده شده است چنانکه مذکور گردیده که خدا بر روح خود بر کشف نموده است  
 زیرا که روح همه چیز را تحقیق مینماید بلکه واضح عمیق خدا نیز همین صفت است پس هم روح القدس  
 منسوب ساخته بشمار کردن خود و وعده داد بخو که در آیه ۱۳ باب ۱۲ یوحنا مسطور است که چون او  
 یعنی روح سستی بیاید او شمار تمامی آسمانی را بشمارد و خواهد فرمود زیرا که او از پیشش خود سخن  
 نخواهد گفت بلکه هر چه می شنود خواهد گفت و شمار این همه خبر خواهد داد و نظر باینها روح  
 القدس آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ باب ۱۲ یوحنا در اصل یونانی پارفتل مسمی گردیده که ترجمه  
 لفظ مذکور اعانت و امداد کننده و تسلی و هنده است و در آیه ۱۶ باب اول نامه اول قسم  
 روح و نفس کشف خوانده شده است نفس درین حال که روح القدس همه چیز را  
 تحقیق و عیان قوت الهی را در کس مینماید و جواریون را همه حقایق و دلالت و وقایع  
 آینده را ایشان کشف کرده است واضح است که روایت میکرد که او عالم و در مرتبه است  
 است و بنا برین روح القدس و آیات آتی که در این خدا نیز خوانده می شود چنانکه آیات ۱۲



و باب پنجم اعمال حواریان بطریق سخن بیان نامی که از راه کفر و یابویی مروج گفته  
 بود و تقریر کرده فرمود که ای خانیاس حیا شیطان کت را قوی نموده است که نسبت  
 بروح القدس مروج گفتنی و از قیمت زمین جزیری پنهان نمودی آیا چون آنکس را تو  
 بودی محض تو نه بود و چون فروختی نه در اختیار تو بود و چرا این عمل را قلب خود جدا و جدا  
 با خلق مروج گفتی بلکه با خدا و آیه ۱۲ باب ۲۴ نامه اول اهل تنفس از آنجمله که روح القدس  
 در قلوب مسیحیان جفتی ساکن میگردد و ایشان یکی خدا خواند همیشه ندانند چنانکه مرقوم است که  
 اماند استند اید که یکی خدا میباشد و روح خدا در شما ساکن میباشد و در صورت که مسیحیان  
 حقیقه بسبب اینکه روح القدس را طریق ایشان مسکن بنمایند یکی خدا خوانده می شوند و اعظم  
 اشکار است که روح القدس در مرتبه الوهیت و همچنین الوهیت او آیات و دل نموده است  
 میکرد و زیرا که نظر مضایق لالت آئین آیات آئین ایمان آورندگان لازم می آید چنانکه  
 چنانکه بیدر و بسبب بخوان روح القدس ایشان آورده عبادت و طاعتش نمایند  
 نیست و غایت از او داشته باشد چون چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ آیه ۲۸ می و آیه ۱۸  
 مرقوم است مسیح و هنگام ضعف و نارسائی خود فرمود که تمامی ملت در آسمان زمین و  
 شده است لهذا برید و تمامی قبال را از شما کرد و ان غایتیست تعلیم دادن آنها را به  
 اب و این روح القدس یکی جهان فتنه و خلاق را باین موده ندانند که هر ان  
 ایمان می آورند و عمل تعلیمی باید نامی خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمی آورند و را قوام خواهد  
 پس بنا بر این آیات مذکور هر کسی که خواست مندر با فتن از عوالت کسان و جویند  
 تحصیل سخا ابدی شود و باید لازم و واجب است که چنانکه باب این سخن ایمان  
 غسل تعلیمی باید بود که شرط عبادت و طاعت اب این سخن و قبول نموده جهان چه شرط

اطاعت و کرامت روح القدس اینست که آنها را در قلوب ایمان آورندگان بلبل می آید و  
 ایشان را بخواهی تحریک بایش بسیار و بجز و قبول کند حال مرین کلمات روح القدس  
 این تفاوت است که شده است و همچنین روح القدس در آیه ۱۲ باب ۱۳ آمده و در آیه ۱۳  
 مانند این سخن نعمت و برکات خواهد شد و چون مرین به روحی از حق ایمان بیاورند  
 و عاودن می کنند که توفیق عیسی مسیح و محبت خدا و وفات روح القدس بایشی شما باد این  
 خلاصه از آیات مزبور به بلا تشک است که در این تعلیم تثلیث ذات الهی که در آیات متناهی  
 و با الوهیت منسوب گردیده است و بنا برین تعلیم تثلیث ذات الهی که در آیات متناهی  
 مندرج و ثبت گردیده از آنها چنین وضع معلوم میشود که تعلیم مذکور را محصل آنکس نخواهد  
 کرد که متکامل نباشد و به نظر مضمون آیات و کلماتیکه در تفسیر تعلیم تثلیث درج شده است  
 ساخته ایم و هیچ نیست که در آیات انجیل اشاره بامیاز فیما بین اب این روح القدس  
 و چنانکه باب هجده این روح القدس نیز و آنرا صفات الهی مرتبه الوهیت فی الحقیقه  
 نسبت داده شده است لیکن بدیننی که کو یا هر یک از اب این روح القدس حدای  
 علوی باشد بلکه بدیننی و عبارت که فقط در توحید از لیه و لایدر که بنا بر آن اب و این  
 روح القدس فی الحقیقه یک واحد است این روح القدس ضا است و خدا خوانده میشود و نیز  
 علت است که هیچ موضع تقریر نفی و که در خارج از پدر خدایم بلکه در هر جا و هر وقت که است  
 خود را بهمان حدائی که باید در او ثابت بسیار و اشاره بابهیت خود نموده و چنانکه در  
 آیه ۱۲ باب ۱۳ و اینها مرقوم است میگوید مرین در یک سیم و در آیه ۱۱ باب ۱۴ همان انجیل  
 معلوم است که ما را بر کنید که من یک سیم و پدر و مرین در آیه ۱۱ باب ۱۴ و اینها باز خود  
 تقریر کرده و میفرماید که ای من هر آنچه مرست ترست هر آنچه ترست مرست و در آیه ۱۹ باب ۱۴

باز فرموده است که این مینه من بشمار است میگویم که پس از پیش خویش بنویسید که در آخر می باشد  
که پدر میکند و هر آنچه از میکند پس نیز همان را میکند و دیگر آیه ۱۷ همین باب مسطور است که می  
بایشان گفت که پدرم تا حال را میکند من نیز کار میکنم و آنکه نسبت به روح القدس است آیات  
۱۵۰ الی ۱۵۵ باب ۱۲ یوحنا مسیح چنین گفته است که چون او یعنی روح را سنی بیاید او شمار  
بهایم رستی از شما خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر چه می شنود  
خواهد گفت و شمار اینده خبر خواهد داد و نور را جلالت خواهد داد زیرا که آنچه از ان من است  
خواهد یافت و شمار آنچه خواهد داد و هر چه پدر دارد از ان من است از همین سبب گفته ام که  
آنچه از ان من است خواهد یافت و شمار آنچه خواهد داد و بنا برین توحید از روح القدس همان  
که روح اب بجهان روح ابن نیز خوانده می شود از فرار که در آیه ۱۸ باب ۱۱ مسطور است که لذ  
آز که من گفتم شما نیستید بلکه روح والد شماست که از شما حکم شناید و در آیه ۱۹ باب ۴ نامیده است  
بیان کرده که از آنجا که پس از ان میباشد خدا روح پدر خود را بدوهای شما نازل نمود و او  
فریاد میکند یا ابا ای پدر و در آیه پنجم باب ۸ نامیده بابل روم مرقوم است که شما در جسم  
نستید بلکه در روح میباشد هرگاه روح خدا در شما باشد و اگر کسی روح مسیح را در داران  
اوست و نظر برضامین آیات سابق الذکر معلوم میشود آشکار است که چنانکه باب چنان  
نیز بواسطه این در روح القدس عالم خلقت یافت و چنین ربانی و نجات از گناهان و قیامت  
مردگان و دیوان روز حشر چنانکه از این آیات کتب مقدسه یعنی از آیه ۱۹ باب ۴ مسطور است  
و از آیات ۶۸ و ۶۹ باب اول لوقا و از آیات ۱۲ و ۱۳ باب اول رساله تعلیم بیان  
و از آیه ۲۳ الی ۲۵ باب ۳ نامیده بابل روم و از آیه ۴۴ باب ۴ نامیده اول بابل پیش  
و از آیه ۱۴ باب ۱۴ کاشفات و از آیات ۲۱ و ۲۲ باب پنجم یوحنا بود است

تمام ظاهر است هم بدو هم به سبب مرجع و منسوب است مخلص ای واحد مطلق سبب خود  
 نقطه بوسیله آن در روح القدس بیان و اظهار ساخته مرید و فال است چنانکه فی الحقیقه کذا  
 پاک است و همین چنان نیز فی الحقیقه در آن محض یک شیت فعل است بدین عبارت که  
 اب با این در روح القدس خدای واحد قبی نیست و پس که در ابدال با و عزت و جلال باز  
 این مستور و مخفی نماید که نسبت ثلاثه ذات بذات که در آیات بخوان اسم اب این در روح القدس  
 بیان و توضیح یافته و آیات توراتیه نیز استماع و این سر ذات الهی زرقه است بدین فصل که این  
 سر از همه آن آیات سابق الذکور نیز که دلالت بالوئیست مسیح میکنند مشخص و مفیده می شود  
 و همچنین سر فر از آن آیات توراتیه نیز مشخص میگردد که در همین آنها هر چند که فرشته خداوند  
 از خدا امتیاز یافته است باز خدا خوانده میشود که اکثر آن آیات را فصل آخر باب گذشته  
 ذکر نموده ایم و از قبیل آن آیات حال در مقام محض آیات ۲ باب ۹ کتاب اول موسی  
 که مبنی بر اعلان نازل غضب الهی بر سدوم و غموره است مرقوم داریم بدین نحو که نگاه  
 خداوند بر سدوم و غموره کبریت و شمش از نر و خداوند آسمان بایند حال درین آیه  
 لفظ خداوند مکرر مرقوم و در هر دفعه در محل اسم خدا مذکور است و همچنین آن آیات توراتیه نیز  
 که در آنها درباره خدا لفظ جمع گفتگو میشود دلالت باقوم ثلاثه ذات الهی میکند مثلاً آیات ۲۴  
 باب اول کتاب اول موسی که در اینجا چنین ترجمه یافته که خدا گفت که نشان را بصورت خود موقت  
 شبیه بنویس بازیم و نسبت ثلاثه ذات بذات دیگر واضح تر ازین کلمات معلوم میگردد که  
 خدا موسی امر فرموده که نقره را نهایی اسرائیل را دعای خیر نموده برکت دهد چنانکه در  
 آیات ۲۲ الی ۲۴ باب ۴ کتاب ۴ موسی مسطور است که خداوند موسی را مخاطب  
 ساخته گفت که بهار دن و اولادش بکوی که بنشینون بر بنی اسرائیل و اسم خیر خوانده

بگویند که خداوند را مبارک کناد و ترا حفظ فرماید و خداوند تو را در هر وجه خود را بر تو مکی نماید  
 و با تو مطلق کناد و خداوند تو را در هر وجه خود را بر تو مکی نماید و ترا سلامت از رانی داراد  
 و همچنین اسم را بر بی اسرار نخواند و من این را برکت خواهم داد و درین آیات لفظی  
 که عبارت از خدای احد است سه دفعه مذکور شده اول باین معنی که او اصل مطلق است  
 نعمات و برکات و بنابرین است پسند و می افکند کند سه و ثانیاً لفظ خداوند و  
 بصفت وجه که عبارت از نظم و کاشف ذات است ذکر شده و جواب اول باین معنی که تبارک  
 عین معرفت و محبت و رحمت است که عبارت از این باشد زیرا که لفظ بصفت و آیات کلی  
 چنانکه سابقاً ذکر شد معرفت حقیقی نعمات و رحمت الهی فقط بواسطه او به بندگان حاصل  
 و عاید میگردد و وجه ثانی باین معنی که تبارک از این سلامت و مکی باطنی است که عبارت از روح  
 القدس است که چنانکه از آیات مجمل معلوم میگردد مکتوب ایمان آورند کار است مکی سازند  
 و سلامت و آرام بخشد است و از قبیل تقسیم آیات و تفسیریه باز یافت می شوند مثلاً  
 آیه ۱۶ باب ۸۸ شیا و سایرین که در آنجا بتلیث شاک الهی مجربا و در آنجا اشاره شده است  
 بخویند هرگاه کسی باین معنی مطالبات آنجمل ششگانه یافته باشد بوسی و من و من  
 خداوند گشت زیرا که اکثر مطالبات و تعلیمات تفسیریه و آنجمل تفصیل و تکمیل یافته چنانکه  
 در رساله می بینان این و باب اول فصل دوم و در باب دوم فصل سوم تفصیل  
 بیان و ثابت گشته است پس این بنابر تعلیم بتلیث نیز که در تفسیریه حاصل بطریق اشاره  
 ذکر شده و در آنجمل تمام ابیان و تفصیل یافته و ازین بگذریم که تا کسی بمطالب  
 آنجمل دست نهد و یا بشیر که مطالبات تفسیریه را بخوبی و درستی چنانچه باید و شاید بخواند  
 بطریقیکه باید و باین مان با وجودیکه تفسیریه و بیان ایشان متصل است با هم و

که بایل اعتقاد داشته بان جمیع نیکنندگان شرط بات تعزیتی بر ایشان محبوب و مستور مانده  
 نهایت بر خدا تعلیم ثلث و اجمال مفصل بیان و عیان گردیده است باز خدای عالم الوهانیات  
 بنا بر حکمت و معرفت خود تفصیل و تبیین این سر ذات مغیب خود را بر بندگان زیاده از این  
 که ذکر کثرت لازم و مفید نداشته و چون عقلی قصیر آدمی در درک و فائق و عائق ذات نامتناهی  
 الهی عاجز و حیران است لهذا زیاده بر آن که در کلام ربانی بیان شده نمیتوان گفت و آن  
 نکته را بوجه فهم نمیتوان گنجاند که هر چند که در ذات الهی فیما بین اجابین و روح القدس  
 امتیاز حقیقی هست باز وحدانیت ذات باطل و ازل نیکو و دور و تفصیل و تصور و قبول نیکنندگان  
 فی الحقیقه یکسانی واحد حقیقی است و بس و بصورت بایست که آدمی حاکم زاد و درین باب  
 سکوت اختیار نموده و بکلام خدا مستغرق گردد و بر آنکه او علیی است که محیط علمش همه  
 اشیا و کونین را احاطه دورک نموده و خود او لایدرک است و حکمی است که نظر حکمت بی نهایت  
 او حکمت انسان از دریای بی نهایت معرفتش محض قطره است و در جریان عقل و دل و جان  
 آدمی از انوار آفتاب مکرر متغیر زده است بنایان هر چند که آدمی نکته سر فرمودات و جواب  
 الهی را گماهی کشف نمیتواند ساخت باز بنده ذلیل بجزون الله تعالی در صلواتیه شرح و  
 تفصیل آن کوشیده مبنی بر ضامین کلام الهی بر تهم کل جندی مبادرت خواهد ورزید که شاید  
 بسبب اظهار آن صحت امکان ثلث در وحدت اقرین خیال حق جویندگان و قریب فکر  
 پاک و دلان سازد و قولی باشد الاستطاعة فی البدایة و الهیاتة مخفی و پوشیده نماند که در کمال  
 ایشان در مثال چنین عطایه فاسده همان بعضی سمعیات متشابهات بلکه محرفات ایشان  
 است که بسبب تمایز او که قاطعه عقلیه مطرح و ماول است و در اثبات اصول و عقاید  
 یقینی پسوی کرن و تق از این عقلیه حکمات سمعیه تجاوز کرده اند چنانچه قبلی از این

بطریق الخوف است تجربه را و نه بعضی تفصیل آن در ذیل جواب این فصل که اثبات است  
روح القدس را آن خواسته الشاهد الغریب سمیع تو میرسد و خلیل و خبط و عناصرت  
که موافق عادت سمره خود درین فصل کابر بوده تا نشان کردنی است چه بوضوح اینکه  
تثلیث است و انبیا حقیقی میان آن بینه قرار میدهند باز از ادعای لسانی توحید هم بر  
تالیف قلوب عوام کالانعام باز نمی آید میگوید که سبحان مجذبی واحد بود است  
ذات پاک عطا دگر دارند این تناقض صریح را باید دید مگر اینکه یکی از این دو امر اعتبار  
یا اجبار قرار بدین از خطا اعتبار ساقط خواهد شد و ذکر آن بحث و لغو و بگونه یکی از این  
امر کسی اعتبار قرار بد حال که خود مولف در آخر کلام خود تصریح بحقیقت هر دوی نماید

بقول خود هر چند که ذوات الهی این اب این روح القدس انبیا حقیقی است با  
و حدیث ذات باطل و زایل میگرد و نقص و نقصی مقبول نیکنند چنانکه فی حقیقت

و احد حقیقی است الهی و بر اختراع این مستحیل ظاهر لاقتناع گفتا کرده باز از انبیا

و سمعی قرار میدهند و میگوید پس ریضوت است آدم خاک را و درین باب سکوت خدایا  
نموده بکلام خدا مستفاد کرد و آنم العجب کل العجب که آدمی خاک را و در اختراع انواع حیوان

بنا بر انصاف و مقبول بقول بوده باشد و کمال جرات و جلالت هم رساند و چون نسبت حکم

استحاله حیوان را بعد از زمان آدم خاک را و سکوت و صمت را لازم کرد و وارثانم

و انش با کلیه مطلق کرد و دو کاس سخن حکم کلیه نماید که عقل بالاستقلال امر را که هیچ

امری نسکنند و حکم استحاله چیزی نمی نماید پس چه راستا حکم نبیعت استحاله تبدیل

قدیم بجاوت و استحاله نیست و تقسیم و تخیر و سبحانه نموده پس اندک که استحاله اجتماع

شخصیت حقیقی با شخصیت حقیقی در او و واحد شخصیه از اجزای بدیهه است اگر عقل

باستحاله آن حکم کند پس بدیهیات اخر چگونه حکم خواهد کرد خلاصه آنکه محکات آیات و  
 تورات با و بعضی وقوم جدیدین حجایات و تحقیقات که موافق اوله قطعیه علمیه است و حسب  
 اعمل بقاد آیه وانی بدیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواییننا  
 وینتجکم ان لا تعبدوا الا الله ولا تشركوا به شئاً ولا تتخذ بعضنا  
 بعضاً آریایا من دون الله فان تولوا فقلوا شهدوا باننا مسلمون  
 الایه همان مقصود صریح توحید و تفریق است که با مجاورین کتاب یافته می شود و چنانچه  
 در فصل چهارم سفر خاص تورات یعنی سفر شناچینین کورست فانت یعملون ان  
 الرب هو الاله لا اله غیره یعنی بدستیکه و حبست بر تو که عقا و ما بیکه  
 همانست معبود بحق نیست معبودی غیر از او و نیز درین فصل است فاعلم ذلک و ذکره  
 فی قلبک ان الله هو الاله فی السماء العلیا و الارض السفلی لیس سواه  
 یعنی پس یقین بدان تکرار تذکر و یاد کار آن دل خود کن که بدستیکه خداست  
 اوست معبود بحق و آسمان بلند و زمین پایین نیست معبود و سوا می او تعالی و نیز در  
 زبور و زمره و سوره شمس است لا اله الا الرب ولا غیر مثل النها  
 یعنی نیست معبودی غیر از پروردگار عالمیان نیست صاحب عزتی و غلبه و قوا و قدرت  
 ما و نیز در فصل چهل و پنجم کتاب اشعیا و قوم است انا انا الرب و لا اله غیره  
 انا الذی عظمته لم تعرف فی علم الذین فی مشارق الارض  
 صغار بها ان لیس اله غیری انا الذی صنعت هذا کما الشجر یعنی منم من  
 پروردگار عالم نیست خدای غیر من منم آنکه بزرگی و اودم بزرگتر منم منم جوانی و بزرگس  
 رسانیدم و توت و حاشی و حاشی و حاشی پس بدیه که بداند و یقین کند که اینها که در مشرق



۱۲۳  
 و مغرب زمین هستند اینکه سوگن مجبور می دیگر نیست ننم آنکه پیداکردم و ختم تمام من مخلوقا  
 و مصنوعات را و نیز فصل دوازدهم انجیل مرقس کورس فجاء اليه واحد من الكنيه  
 لما سمعهم يتجادلون وعلم حسن اجابته اياهم فساله ايه  
 وصيته اول الكل اجابه يسوع ان اول كل الوصايا السبعه يا ابي ايسل  
 الرب الهك واحد هو و تحت الملك من كل قلبك ومن كل  
 نفسك ومن كل بنيتك ومن كل قوتك هذه اول الوصايا كما ان  
 يسوعي كي از نو سيندگان چون باخته بود ان را با خست مسيح شنيد و دانست كه آنحضرت  
 جواب صحيح و درست بآنها داده اند پس آنحضرت آمده رسيد كه اول تمام احكام كه احكام است مسيح فرمود  
 اول همه احكام اينست و گوي آنحضرت خطاب الهي را كه در تورات و در باب توحيد الهي نازل  
 شده بود كه كليات فرمود چو نكته سائل نيز متعصبه بحقيقت توريث بوده باين عنوان كه اعيان  
 بشنود پروردگار عالم كه خداي تست يك خدمت ميمايد كه او را بهيكل دل و جان  
 بهيكلت تو تواني خود دوست و دوست اول جميع احكام و وصيتها و اين كلام مطابق  
 مضامين احاديث نا از آنحضرت صادر گردیده چنانچه در بعض خطبها حضرت امير المؤمنين  
 علي بن ابي طالب عليه السلام ميفرمايد اول الدين معرفته و كمال معرفته  
 الاخلاص به و كمال الاخلاص توحيد و نفى الشريك عنه و نیز  
 فصل ششم انجیل یوحنا سطر است كه حضرت مسيح در مناجات خود با حق تعالی فرموده  
 و سابقا نیز در دلائل عبوديت و مخلوقيت آنجاء كه شته و ان بيت هذا  
 هو حق الايدان يذوق انك الواحد و حده اله الحق والدي  
 ارسلته يسوع المسيح يعني پروردگار انجات اخرويه حيوة جاودانه اينست

که ترا بشناسد که تو خدای یکتا و اله حق هستی و هم بداند که انکیکه تواند از فرستاد و پیوست  
 یعنی سبب است و فیض است از فضل سبب و هم سبب خاص توحید عبارتیکه دلالت هر یک چه  
 صراحتی دارد بر توحید الهی و نفی شریک از او سبحانه و در و هم سبب قتل مدعی شریک  
 باری تعالی بوده و لایق آنکه مدعی بالهجرة الى اخره مع الترجمة گذشته و آن است و آن قام  
 فیما بینکم مدعی نبوة و احکم فاعطاکم آیه او برهان فلو انت الایة  
 والبرهان من قال فقال بئالذی معبودات اخر لم تقرر فیها فغیرها  
 فلا تقبل من ذلك مدعی النبوة و الحکم فان الله ربکم فتمنکم  
 لیظهر هل انتم محبوه مخلصین من قلوبکم و نفوسکم  
 بل تنع طاعة الله ربکم يجب ان تسبوا و ایاه فارهبوا  
 و وصایاه فا حفظوا و قوله فاقبلوا و ایاه فاعبدوا و اطاعتها  
 فالزموا و ذلك المدعی للنبوة و الحکم فلیقتل لما یقول الحال  
 علی الله ربکم انتمی و انما یکون بیان توحید الهی و نفی شریک از او سبحانه  
 و منع از شرک آوردن با و تعالی و یوفی العباداة و الطاعة و حکم استحال ان  
 و قل مدعی آن دلوا دعی النبوة و اقی باک الایة که در عبارت وارد کرد  
 مستغنی از بیان است بلکه در بین فضل تفصیل سبب زاید و تر مبالغه در تهدید و تحریف  
 و تر باب شرک آوردن با و تعالی واقع شده است تا آنکه مذکور است که در قریه که حاتم  
 آن قریه مدعی شرک نمایند باید هیچ مردمان آن قریه را بغیر از آن قریه را بجمع آنها  
 و یا فیها بسوزانند منت شاء فلایجمع انهمی چنانچه بولف رساله هم بنامهای تجمیری که  
 او با کشتن بر وقت نکرد و نیز جبر و قهری این را میگوید که در آن کجایش نیاید است و اینچنین

فکر ساخته بلکه اعتراف کرده که تصریح بر تثلیث در کمال نیست مآثر استفاده و استنباط کرده  
ایم و قوله یکبار او هر چند که لفظ نور یعنی تثلیث در ذات الهی معاینه و تحمل نیست نمی شود  
لکن بحسب عادت چنین نامیده شده است بنا بر این مآثر لفظ مذکور را در این اوراق استعمال نمودیم  
الح و بهو صریح فی المطلوب و بهرگاه چنین بود پس اگر بالفرض تسلیم نمود بعضی مقامات در بعضی  
غیر متناهیات بهم شمار تثلیث میساخته بود چه که مخالفت و اعتدالیه و خصوصاً در مورد وجود و میساخت  
که از اصطلاح و مآثر معروف عن انظار بسیار است و بنا بر این بهرگاه از این صفت خاص قوت یکسان شئی که  
موفق از اعتدالیه است نیز حق تعالی از تشبیهات و صفات مخلوقات الح و دیده پس با وجود  
از آیات متناهیات که بطایر و دلالت درست و پا و دمان و وجهی که اشارت به جسم دارد و میکند  
سطوح و مآثر است که با هر طریق استعمال التسمیة انکتم بین لکن بالیقین بنما عن قوه من استعمال  
نموده است حاله بر سحاله افزوده زیرا که سابقاً شئی که ادعای توحید می بود و صف اعتراف تثلیث  
حقیقی از قبیل ادعای شجالات و جمع بین التناقضات که عقل هیچ عاقل قبول ننموده و در دنیا  
حال هیچک از قسبان سیحیه بر جد است و پانیزند بنمودند که معنی محصلی برای آن بیان سازند و  
حکمای اسلامیه محققین و یقین ایشان تصریح بحالات این مسلک نموده اند و نیز از وی تفسیر  
فوشه و اعلم ان مذنب النضاری مجهول جد او در تمام دیگر گفته و با جملة لازمی مذنبانی الدنیا باشد  
زکاکه و بعد اعن العقل من مذنب النضاری و قول فیصل ضابطه عقلی در مقام است که اعلمیم  
که استماع کرده اند و از آن بصیرت و در هر صرح القدس میباید چنانی ازین دشمن نیست که این  
بسیار نقطه با هر یک از اینها که مذکور شد و آن است که هر یک است و انما بحسب المصادق و اول  
یکی بر دیگری عمل نمی تواند شد و اگر با کتب متناهیان عمل نموده میسر می شود و اما باطل است  
الاشق اول این سبب که برین تقدیر محصل می شود که خداوند احد است و این محصل

بسیار نقطه با هر یک از اینها که مذکور شد و آن است که هر یک است و انما بحسب المصادق و اول یکی بر دیگری عمل نمی تواند شد و اگر با کتب متناهیان عمل نموده میسر می شود و اما باطل است

است چنانچه از کلام خود مولف پیشتر منقول گشته که امتیاز حقیقی میان آئینه قرآنی و آئینه  
 بدیهه از من تغلیط صایق آنهاست و نیز منقول از کلام ایشانست علی ما حکاه الجواد  
 الساباطی فی البراهین من اعتقاد هو الاجماعی ان الالب صدر  
 عن شیء لا علما ولا خلقه و الابن صدر عن الالب و حد لا علما ولا خلقه  
 بل ولادة و الروح القدس صدر عن الالب و الابن لا علما ولا خلقه بل  
 ایجاد انتهی و این کلام صریح است و حصول تغایرین الصادیق آئینه کون الالب  
 و الابن و الروح فربما حیث صدر الابن عنه ولادة و الروح ایجاد و سخافت و رکاکت این  
 کلام مهمل غریب بعد بیان تردیدات آئینه بدیهه خواهد شد ان شاء الله و چگونه عقل عاقلان و توانند  
 کرد که خدا عین مصداق عیسی بم و مولود عن بطرس مریم میشوند و ایضا هرگاه تمایز تغایر  
 بحسب مصداق بیان اقامه نموده حال نباشد پس چرا جانشینانند که اطلاق اب بر عیسی  
 و اطلاق ابن بر روح القدس و بر عکس آن و اطلاق روح القدس و ابن بر اب که از  
 خبری صادق هیچ آید لفظ عدم التغایر مع انهم لا یقولون به و لا یحذر  
 علیه کیف و یقولون لعیسی ابن الله و لا یقولون انه اب الله  
 و لا الروح انه ابنه او ابوه و ایضا لا یقولون ان الالب صدر  
 عن الابن و لادته و عن الروح القدس ایجاد او اگر این  
 سه کی هستند پس چرا اطلاق پدر و پسر بر یکدیگر نمی نمایند ان بذل شیء عجاب و  
 این آئینست و امتیاز حقیقی که هو مصرح فی کلام مولف و آخر این در نیصورت  
 شش تن خواهد شد و توحید عین و حال که ایشان قائل به تثلیث هستند نه اخلت  
 و ایضا علی تقدیر الاتحاد العینیة بل و صدر که کما و اخذ من

الاقوال الثلاثة عن نفسه كما لا يخفى على التامل وهو باطل بالبداهة  
 تقريرا ان الابن صدر عندكم عن الاب والادلة والابن  
 عين الاب بناء على الفرض فالاب صدر عن نفسه  
 ولادة وهو باطل بدهمة وايضا على هذا يصدر الاب عن اشياء  
 من حملها ابنه وانتم تقولون انه لم يصدر عن شيء  
 اى شناعة اشنع واهى اضحوكة واعجوبة ازيد واعجب من  
 ان يصدر الاب عن ابنه ولا دلة ثم يصدر ذلك الابن نفسه  
 عن نفسه وقس على هذا وكذا يلزم صدور الروح القدس  
 عن الاب ولادة وصدور الابن عنه وعن الاب ايجادا  
 بل صدور الابن عن الروح القدس ولادة وهكذا وانما  
 ثانيا اعني التمايز بحسب المصاديق ليس انهم باطل است  
 زيرا كما در مفسر ت از بيان مي برم  
 كرايا اطلاق وجوب الوجود بر اين بر سهيل حقيق است يا بر سهيل مجاز ولو نحو من الاعتراف  
 على الاول اطلاق كلي على انبياءات خواهد بود كاطلاق الانسان على زيد وعمر  
 ويكره مثلا و بر اين تقدير شرك محض و تليث بحت لازم مي آيد تو حيد و وحد  
 كجاست و قول شما كه هر سه يكيت صحيح نمي تواند شد بلكه در حقيقت مفهوم  
 واجب بطريق كلي مشترك خواهد بود نه كلي متواطى تفاوت الاقوال قوة و ضعف  
 زيرا كه اب اقوامي از اين است كما في خبر مفهومها وان الاب عندكم لم يصدر  
 عن الابن بوجه من الوجوه وهو صا در عنه بالولادة وهكذا  
 الروح شانه ليس من الابوة والبنوة في شيء و چگونه مي تواند شد كه بر سه

این امر واجب بشدنی از وی گری صادر هم شود خواه ولاده خواه ایجاد حال آنکه  
 صدور وحدت نشان مکان هست نه نشان جوب و علی الثانی پس اطلاق موجب قبیل  
 اطلاق اکل علی الجبر بحسب الجواز لعلاقة الکلیه و الجبریه خواهد بود و کاتلاف السیر علی شرب  
 و القوام مثلاً یا بحسب علاقه و دیگر بنا بر اول پس احب معیار این سه جز خواهد بود و محتاج به  
 آنکه مره و احب بشد لان اکل غیر الجبر و احتیاج فی وجوده الیه و هو سخیل علیه  
 و اگر پیشتر فرقه مثلثه بتثلیث و اضلاع مثلثه آن اشاری باین شق دارد ولیکن  
 در حقیقت اینهم الطباق بر ذنب شان و وجه اینها نیز یکی را جزو حد اندیشند  
 بلکه عین خدای خوانند و بنا بر ثانی پس اگر علاقه حلول اتحاد قائلند پس قطع نظر  
 از بطلان حلول احب بر غیر خود و حال غیر محل میباشد پس حدت چگونه ممکن تواند شد  
 این خود تثلیث محض است و در اتحاد اول تعدد است و باز وحدت نه تعدد  
 وحدت سماع آنه قد و لت القول علی بطلان الاتحاد فیما بین الشئین و اما  
 التجلی فان ارید به الحلول فحال کماله و بالجملة فهو مستلزم للتغایر مابای  
 معنی اخذ ضروره تغایره و التجلی و التجلی فیه و اگر غیر آن مراد است  
 فلا بد من السان حقه مقصوره ثم تصدقه او کذب و در وجه خطه  
 القاد و اولاً لیکن تصدیق مالا یتصور والاتد رب العیقل  
 و انهم یؤمنون ان مثلثه حیث یؤمنون مالا یشعرون و یدعون بها  
 لا یقولون و ما بحسب القول الضابطه کلهم ان اطلاق الجوب  
 علی امکان حقیقه تسخیل عقلاً و نقلاً و اما علی سبیل الجانح  
 فلیس بجائز شرعاً و لا مجازاً فی شئ من الشبهه بالتشبهه

والتنزيلا عن التنزيه وفيه ما فيه وهرگاه این مرحله را علی نمودیم پس میگوئیم  
که قول بصدور این عن الالب ولادة و صدور از روح از این ایجاب و الاعملا و لا خلقه از  
جمله عجایب مضحکات و طرائف ترهات و طعانات است زیرا که الطنونوید است که صدور از  
حدوث و خلقت میباشد پس با وصف قول بصدور الخا رعل و خلقت از عجایب امور  
چند در محاورات شائع و ذائع است که فلان امر یا کلام از فلان کس صادر شده و مراد است  
که نمحدث و موجود آن شخص مذکور است نه چیزی دیگر و لا اقل که صدور و شعری بعلیت است یعنی  
اب علت وجود این و روح القدس است و مقدم بران و لوقتها بالذات تترلا کما عمتقا  
حکما الفلاسفة فی العقول و الافلاک و کونها ممکنه معلوله للواجب  
و در نصیحت هم اشتراک این و روح القدس در وجوب وجود با نفهم  
اب حاصل می شود و اما الایجاد الذی تقو به ابه نی فی الروح القدس فهو صرح  
شئی فی الباب و لا فرق بینة و بین العمل و الخلقه اصلا الا عند من یکره  
البدیهیات الجلیة کالسوط طایفة الا ان یکونوا کلمة ابانفا ظ مبهمة عاریة  
عن المعانی فاذن لا کلام معهم لانه طور و را طور العقول عدا و ه انک انفا  
مثل مشهور او نعتی علی الطنونوید و صدور این عن الالب لفظ و لا ل  
را هم اصنافه فمعه اند و ظاهر است که آن معنی که معضلی ندارد و بر  
ولاوت حقیقه که عبارت از کون و بعد از نطفه اب است معاف و انهم  
ما سخن فیه متوجه شویم باینکه علی جابل فضیلت من العالم العاقل و  
ولاوت مجازیه که راجع بسوی ایجا و و خلقت بوده باشد بقول خود  
لا اعملا و لا خلقه از انفی میماند علی ان تبدل بلام صلا و الا انفا ط فی فعل الزراع لیمن

الخصاين وبقدر آخر ميگويم ايام را و شما از اين صادر عن الاب و لا وة جسم عيسوي صادر  
است که در بعضي چيزي نميگويند شده بود يا روح و نفس ناطقه عيسوي علي الاول پس  
اين از لي نخواهد بود و متحد مع احد نخواهد شد و الا لازم اتحاد القديم مع الحاد و شواهد  
و الا جسيم و لا وة از خدا صادر شده پس مناسبت احكام جودت هم صادر عن الاب و لا وة  
خواهد بود بعد هم الفرق پس چگونه ميتوان گفت که آن جسم علامه خلقه صادر نبوده ديگر چه  
علامه خلقه صادر شده و ايضا صادر در محققين چنين هم از اب و ام سرود مي باشد پس  
جسم عيسوي چگونه عن الام و لا وة نبوده باشد و بنا بر علي ذلک اگر فرقه متکلمين  
مریم را خطاب ام غيات ميگویند و در چنانچه خطاب اب خدا را خطاب ساخته  
و داخل در انايم نموده قائلين ترجيح بدل تثليث ميشدند چنانچه بپيروي و در ايضا  
و فصل اول انجيل متي در ترجمه فارسي نهدی مارتن ميسين چنين مذکور است که مریم  
يوسف منسوب شده بود و قبل از حجامت يافته شده که از روح القدس آيين بود و از انجا  
که شوهر او يوسف مردی بود عاقل و دینی خوانست که او را سرزنش کرده باشد او را بخاطر  
رسيد که در اينمانی را نکند و هم برين اندیشه پيروي و که فرشته از جانب خداوند خود را  
در خواب بر او نمود و گفت که ای يوسف پسر او را از کفتن زن خود مریم مقرر کن زیرا که  
آنچه در او موحى شده است از روح القدس است انتهي پس بنا برين ميآيد که بعد و  
از اين ايجاد و قائل باشند و علي الثاني پس نفس ناطقه از اينکه و لا وة روح و نفس  
ناطقه امر متعقيل نسبت الی سبيل الاصطلاح و لا متماثل و چه تفرقه بيان اين  
و روح القدس چيست که اين صادر عن الاب و لا وة نبوده و اين چنانچه در ايجاد



کردید و همچنین کلام با جاسیت در آنکه چون خلق عالم نزد شما از قائم نشسته شد  
 خلق حضرت مریم از کدام این شده از همان جسم که در طبق نشان شکون شده یا  
 از روحش بنابر اول العیاذ بالله این طرفه سپری بود که خود در شکم مادر پیدا شده  
 و شیر خورده و نمونده و باز خالق مادر هم او بوده و دل بدار الا مضحکه السوان مضحکه  
 الصبیان و بنابر ثانی پس کلام و خلاصه مرامش اینست میشود که نفس عیسوی  
 خالق مریم بوده و جسم عیسوی متکون و مخلوق از مادر بوده و هذا الیضا لمقتبة الصبیان  
 قوله نظر بمضامین کتب مقدسه لفظی عبارتست از ذات مطلق و معنی که بنابر  
 آن رأیه ۲ باب ۲ یوحنا روح یعنی روح مطلق و در آیه ۱ باب ۲ رساله اول یوحنا  
 محبت یعنی محبت مطلق خوانده آمده شده است و لفظ سپر عبارت از کوس النبی عم کلمه  
 از لیه که کو یا خدا خود را و شایده می نماید و بواسطه او ذات معنی خود را بیان  
 ظاهر میازد که بنابر این سپر محبت واسطه و تکمیل نیز توان خواند و لفظ روح القدس  
 عبارتست از محبت و قوتیکه بوسیله سپر از پدر میسرید و بوسیله آن خدا فاعل  
 منور و مقدس سازنده بندگان خود است و از محبت روح القدس محبت تاثیر و  
 حیات بخشنده نیز میتوان گفت ام اقول به الشیخین اینکلام مصلی کلماتی  
 مثل ذات معنی و محبت و واسطه محبت تاثیر و غیره تالیف یافته یا اصل و در نقل  
 فخر رازی است که سابقا نقل شده و هو هذا لازمی مذهبانی است  
 است که کما که من مذنب النصار و اصول عقائد حال ایشان چیست  
 که این محلات که ارجیل او هم و تحلیلات است بلبل میشوند تا بدید یک امر چه سید بهر  
 این کلام لا طائل به وجه و شایسته است اول آنکه خود مولف سابقا عتر



اگر بر زبان او برای ابطال درستی یا شس جاری ساخته و له الجهر علی ذلک کلام در آن بگوید  
 در وجه واقع میشود و اما اولاً بچسبندگی این که هر کلام روح القدس عبارت از همین قوت و محبت  
 است پس ظاهر است که از قبیل اعتراض خواهد بود و در وجه و محتاج بغیر آن علامت امکان  
 و ساقی و خوب و خوب و در صورتی که عرضیت جمیع اقاویم نشد لازم می آید چه ایشان را بجای  
 توجیه حقیقی بینانند و آن بدون اتحاد صورتی نمی بند و در عرضیت این اقاویم روح که بسیار  
 فرض حاصل است پس میباشد که اقاویم این اقاویم روح را باشد که مقتضی الاستعداد  
 نیز این محذور در صورت زیاد و بدون محقق علم بر ذات الهی که اگر اقاویم این غرض و اقام  
 لازم می آید و هم برین تقدیر میباشد که چه بر می دیگر با سوا ی این اقاویم نشد موجود بود که این  
 بر سه با و قائم باشند و هو الحق باسم الالهیه عنما فان اتحادت معان روح غرضیه بالتقریب  
 السابق فیمتاج الی جوهر آن فنفوق الکلام الیه و کذا فاما ان یتسلسل و یوکل الی الی  
 التایید اول تعدد و القدر و کلاهما استحسان عند العقلاء و اما ثانیاً یکلیف و یقاصح  
 در تعابیر این محبت قوت با اقاویم اب لکن نه محذور با اقاویم این لکن و وسیله صدور از غیر اقاویم  
 اقاویم اب و این با هم دیگر ازین کلام لازم می آید که اگر علی التام این امر موجب تعارض است و در  
 توجیه حقیقی با اینهمه محض او عامی جمع بین التناقضین و اما ثالثاً بس کلام اخیر که از بند ظاهر و بر سه  
 مرصع است در حدوث و تعدد و این محبت در بر زبان و با وجود آن قول او نیست که محبت و در  
 مرصع میکند برین که روح القدس از شتم عیالت الهیه از قبیل امر متجدد است که یکی از  
 بستم کتاب اعمال و این در باب یکم و این حضرت شیخ برکنی که ایمان با حضرت می آید  
 و ستمی خود را سیم نهادند آنکس روح القدس را میگفت چنین نمیکند  
 است فلما نزل الیه صلا علیهم من علیان ان یاخذوا روح القدس

این سخن روح القدس

در این کتاب

لان اروس لم يكن حل ولا علواً منهم لانهم كانوا قد  
 اصطبغوا باسم يسوع المسيح فقط فوضعوا حينئذ ايديهم عليهم  
 فاختاروا روح القدس فلما ابصر سليمان ان بوضع ايدي  
 الرسل يعطى روح القدس قدم لها امواكاً قائلاً اعطني هذا الساطن  
 لكي اكل من اضع يدي عليه ياخذ روح القدس فقال له بطرس  
 فضحك فلنكن معك لله لا لك لانك ظننت ان موهبة الله تقضى  
 بالاموال فليس لك حظ ولا مورث في هذا القول لان قلبك ليس  
 مستوياً امام الله وترجمان ورجل فارسي حينئذ كورت بطرس في خازنوايشان وانشان  
 وانشان آتوا وبحث ابناء وعاينوا وذكروا روح القدس لىايدى كهنوز وچيك از انا نازل نشد بود و با  
 جناب عيسى تميد بقرينه بود پس پس آنها و ستاره ايشان كذا شد و ايشان روح القدس يا فقه و چو شهنشاه  
 ملاحظه كنند كه نماون دستهاى حواريان روح القدس و ميشو و سيم و زنده انا آتو كه گفت مرا نيز بقد  
 و ميد كه هر كس دست بزرگدارم روح القدس لىايد بطرس ويرا گفت كه در  
 در ملكت با تو چون پنداشتي كه انعام خدا بر حامل سينه او كرت و تو را از اين امر نه  
 رسد و نه قسمت است زيرا كه دلت با خدا رست است نيست انهي و ظاهر است  
 كه درين مقام و امثال آن از روح القدس فرعونم شرح مسيحان كه  
 اين فرعونم ثالث توحيد الله قرار ميدهند مراد مني تو اند شد چه بنا برين لازم  
 مي آيد كه معاذ الله خدا يعالى صلح ايدى حواريان بود و باشد كه بر هر كس  
 ايشان دست خود بدهند او را بگيرند و بيايند و چگونه اين روح القدس را كه با  
 زرع باطل شما كه خود خداست عطيه و موهبه خداست ان خواند چايچه صريح كلام حواريان



که روح القدس عبارت از ملک مقرب مثل جبرئیل میخیزد ایشان بود باشد چنانچه از ایشان  
 از ایشان تغییر یافتن اسم واقع گشته و اما قبول روح القدس بر صورت پس گویا از قبل  
 مد اعطای وضاحت که بواسطه روح القدس یعنی جبرئیل بر آنحضرت نازل گردیده خواهد بود  
 مجازاً و المآل احد کما لا یخفی علی ذوی الالباب قوله اما القیض و ثبوت آنحضرت که با آنکه  
 امکان از که وحدانیت ذات با اقنوم تلمذ معتمد نموده و در قوه بشری متین تر از که عاقل  
 ذات با الهی اما او با هم و مباحثه قصیر انسانی کی توان پیوسته و در خصوص اینرا اعلاطای  
 انکار جز بنگرند و ایا حق می تواند بر این احوال مطلوب مولف رساله از ایراد چنین  
 فقرات مستولسجه همین است که معانی باطله و مطالب فاسده و عاقله را در ضمن تشبیح عبارات  
 جلای و ترغیب در حال آنکه نظر ارباب فهم و بصیرت بسوی معانی و مطالب میباشند بطل  
 الفاظ ظاهره و عبارات مبسجه باطله صاحب رساله در مقام مثل سابقین طرفه غلط صحبت  
 برده اگر مطلوب او نیست که عقل را با کلیه معطل و بیکار بادی ساخت پس بر بصیرت بنای  
 و در بنای هم معجزه و چگونه عقل را باطله از پایه اعتبار ساقط متذکره و حال آنکه در مقدمه  
 و در صدر جواب این رساله با وضوح بیان لایح ساخته ایم که بنای سمعیات بر عقلیات  
 اگر عقلیات معتبر نباشند سمعیات هم از دست میروند و اگر همین است که عقل معطل است پس  
 این تقریر که از عقل ناقص و ترشیده و آزار برینیت دلیل عقلی تلقین و تربیت او به  
 این سخن خواهد آمد و اگر عقل را و لونی بر معتبر میدان پس چرا فرق نمیکند میان سمعیات  
 و سمعیات و چرا تفکر نمیکند میان سمعیات و عقلی و میان مالای که عقل گفته اند  
 و قوه و اما کن خبر و این قوه یکی العقل القوی مذکور از جلای مدعیان و بعضی که گفته اند  
 و بعضی که گفته اند و سمعیات نیز مذکور و نیز که خبر که عقل حال و متمم خواهد بود

استحاله آنرا و یافته قیاس بگذریم که حقیقت آنرا و یافته آن را حکم نکات است و  
 آنکه ابطال عالم عقل قطعی بدلیل جمعی نمیتوان کرد بلکه ضرورت چنین مقایسه بدلیل جمعی  
 عقلی توفیق و برسد و در صدد تاویل آن آیند بخلاف آنچه عقل با تجربه رسیده باشد که اگر در  
 آن حکم در اوله سمعیه یافته شود عقل را مجال انکار آن نباشد زیرا که حکم عقل با شئ فی نفسه  
 ادراک آنست که آن حکم علی الشئ فرع التصوره و میانه حکم عدم و عدم حکم فرق آسمان  
 زمین است و در صورت ثانیه چونکه آن شئ در تحت حکم عقل داخل نیست علمای شریعت پذیر  
 جا با سیر باید که ظان مسئله چونکه عقل را در آن ایست بجز تسلیم و انقیاد و در حق السمع  
 که بری نیست لثبوت صحت دلیل السمع مع فقد المعارض و این باید که چون تحقیق چنین را  
 میخواند که در صورت اولی جاری کند و آن قیاس نخل الالاس است آنچه قیاسی است  
 بجهل یا تجاہل مع الفارق لا یقول به بن بقول القیاس تکلیف من لا یفیکه و هرگاه این را  
 دانستی پس بدانکه ثلث فی التوحید و توحید فی التثلیث نه از ان باب است که عقل  
 با آن نمیرسد مانند ذات باری عز شانه این خود ظاهر است که این کلام مرکب است  
 از دو کلمه که لفظ و معنی آن مجبول بحقیقت نیست و ثلث دلالت بر تعدد و توحید دلالت  
 بر نفی تعدد دارد و هاتو فیان جمع بین اینهاست بحقیقت تحت حکم عقل و سلطان عقل داخل  
 است یا نبی نمی که اگر کسی گوید خدا تعالی موجود است و معدوم هم با هم است نیست  
 نخواهند گفت که در ذات مقتضای عقل را نمی بیند چه عجب در او نقایص صفات است  
 جمع شود بلکه جمعی چنین امر را بجز تسفیر و تخیط با همی دیگر نیست نخواهند داد و بچنین گاه گویی  
 که آن مقتضای قادر است بر دخل ساختن آسمان باین زمین در جوف بیض مرغ  
 باین که چنانچه در عالمیکه آسمان خور و شود و نه مضیه بر دل گردد و نمیتوان گفت که حقیقا

الهی محمول الکنه و قدرت و به خیر می خلق پس عقل را بنویسند و چنین خیر می سبب است  
 بلکه اگر باب عقول سائیم درین مقام دانند آن خواهند گفت که عموم لتعلق قدرت الهیه هیچ  
 نکات حاصل است التعلق آن استحیلات که لیاقت وجودند از پس غیر مسلم عدم آنها  
 ملوجود لا یقصر القدره الکامله الالهیه و تفاصیل این مقام سابقا هم محمد اند سجا که شش است  
 مشایخ فیرج قولهم این کلماتین فی ذلک است که از آیات کتب مقدسه در مرتبه است  
 بودن و صفات خدائی موصوف شدن آن شخصیت آن الهی باین دلیل سازیم که در  
 کتب نبویه با بسم روح القدس مذکور گشته است **اول** سابقا است که از  
 دست کسی که نزد آنها بر این تثلیث مخترع و لایلی غیر عقول هم میجو نیست فضلا عن العقول  
 و مستحالی ایشان دین باب بعض عبارات تشابهات کتب محرفه ایشان است و مجدداً سجا  
 انفس نظر اقام و دلالت قاطعه بر اثبات توحید و ابطال تعدد و آله اثبات این تثلیث مخترع  
 از کتب محرفه ایشان هم بیایه نبوت میرسد بشیر کلام در اثبات مجازیت معنی  
 ابوت و نبوت متعارض فیها بتفصیل تمام گشته و برای ارباب باضافه کافی و کافی  
 است و همین قدر برای بدم اساس است بنیاد تثلیث ایشان کفایت میکند زیرا که  
 هرگاه بنای اقنوم ابوت و نبوت متضالین با حسن وجه بر هم خورد پس کمال حاجت  
 با بطلان اقنوم ثالث روح القدس حدیث آنکه خود بخود و بضمیمه خرق اجماع مکن نخواهد شد  
 و نیز چون بفضول اعد و انعامه برای اثبات مجازیت استعمال روح و ابطال اقنویت  
 فرموده آن نیز مستندات محکم متفقین درین صحف متداوله وجود است از فرق و بشیر  
 معانی آن قصود و فتور برین واقع گردیده اند با لاجمال سبوی استقصوه آنهم درین قسم  
 تیار الهم اشاره باینکه پیش از اینکه بگویم که است و اولاً در سابق استندات مذکور در

جواب از استدلال روح الهیه



مدفع است اما اولاً این بحسب آنکه مستندات مذکور مختلف است بعضی آنها مستند به  
 روح بسوی خدا تعالی است و بعضی آنها منضم روح و همان خدا که اصناف و ازلان  
 بطرف و هاست بسوی لفظ خدا و شعر کیمیت و سبجانه و تعداد ارواح جوارح اولیا  
 و بعضی از آنها مستند به اصناف روح بسوی الفاظ اخلاص روح حق و راستی و بعضی از آنها  
 مطلق روح بلا اصنافه الی شی و واقع است و در بعضی آنها ذکر روح القدس آمده است  
 ظاهر است که صاحب آن موافق قول سابقین هم روح القدس در کتب مذکور شده است  
 که بر عبارت مصرع روح القدس کفایت کند و آنست که در مخصوصات آن تفسیر کرده که بعضی مصابر  
 که در آن مطلق روح یا روح حق و راستی میگویند و اصلاً از تنقیح تعلقی نداشتند و آورده و چون آنست که  
 اتحاد و مغایرت روح خدا و روح القدس که مضاف الیه در آن مختلف و متفاوت است پایه نبوت  
 رسالت است و بهای مستند به روح خدا و مستندات روح القدس محض ایجاد و اروا  
 علاوه آنکه در اینجا کلمات مشغول و محمول و اتحاد و تعلق آنکه من و پدر یکستم یا من و پدر من  
 هم باوصف آنکه سابق هم آنرا ذکر ساخته و بحمد الله تعالی جواب آن نیز منسجم و جویز  
 آورده این کار لغو و عبث باعث خلط و بحث بلکه مضطرب و متعطل چه اتحاد و تعلق  
 مشعر است باینکه روح القدس بالاینان مغایرت دارد و فیلزم نفس در الاله  
 و هو متحد و عندک و ان کان بلازم که علی رغم الفکر و اما ثانیاً  
 پس سبب آنکه بر طرف رساله در این مقام در تفسیر یک ایجاد و تعامل و ارتباط روح القدس  
 حاصل شده است عبارت نوشته که اینچنین یک مطالب را مستفاد می شود و در عبارت  
 آنکه ذکر ایجاد روح برای نام نماید تعجب است که با وجود این ادعای همه و این  
 عبارت در سخن فیه آورده و آنست که روح خدا بر روایت من میگوید و حتی و اما عبارت

آنست پس قطع نظر از اینکه روح خدا در آن مذکور نیست و نه روح القدس بلکه روح همان خدا  
که چه ذکر ایجاد فی الجمله در آن واقع است لیکن اینجا و عالم که عبارت از اناسوی است جمیع  
مملکت موجوده را محیط تا هم از آن سقبط نمیشود بلکه محض اسناد ایجاد و استوار  
بسوی روح کدانی مذکور است و هو لایسن و لایقنی من جوع و در عبارت ثالثه اگر چه ذکر  
روح الهیه و نفوذ خلقت با هم یک فرایم آمده لیکن تا هم نسبت خالقیت بسوی روح مذکور  
که مطلوب مباحث رساله است در کاپی و نیز بقدر آن سابق و ماحی تخصیص حیوانات  
تری و جبری من بین محالین و ذلک حاصل میسویانی میطلوب پس چنین که الا علی  
اولی الهی و مطلع انشاء الله تعالی علی تفاضله التي ترصی و اما ثالثا پس با قطع نظر از  
این میگوئیم که چنانچه در بعض عبارات صحف ذکر روح الهیه بیان آمده چنان ذکر است و یا  
و ر و در بیان و صورت الهیه در آن مذکور گشته پس اگر بطریق مسیحیان عمل نمودن بطول  
آیات متشابهات است بقدر او تسلیمات کاتبان و کاتبان میخوانند و یا مخالفان العقل و العقل  
الآیات المحکات بل و لو کان من السفطیات استیالات بدیهه چرا بحسبیت و شبه  
او تعالی قابل نشیند و چرا کلمات تخریج از سجانة تقلید الابل الاسلام و یا لیا فلفو  
العوام کالانعام بر زبان می آرند و اما در بعضا پس از مولف رساله در نظم  
عبارت اولی از جمله عبارات مذکور خطا و صریح واقع شده و ترجمه صحیح آن بیان  
نموده و این ارباعث عدم اعتقاد و اعتماد بر ترجمه ایشان میکرد و در جهال میزد که  
ضمایین باطله بسبب قصور فهم شان طعنت کرده باشند زیرا که در ترجمه عربی که  
در سینه سیطوبه کرده و فصل اول سفر تالیفیه نیز بر قوم است اولی الخلق  
الله السماء و الارض و کانت الارض خالی مستحکم و وظایم علی وجه

کلام محاسن اول

الغرور باسم الله قهت علی وجه الماء انتهى یعنی اول آنچه پیدا کرده از خداست  
 آسمان زمین است و در ابتدا می آمد زمین منور بوده یعنی در میان آب پوشیده بود  
 تا یکی بر روی آب طاری بود و باد می مغلوطه خدا بر روی آب پیوزید و حرکت میکرد  
 خاص است که درین عبارت روح الهی مذکور نیست و لفظ رایج که درین کلام واقع است جمع  
 ریح یعنی باد است و اینجاست که ترجمه مذکور لفظ سبب را که در استعمال اهل عرف لغت  
 مختص بجزایر یاج است و بنیقام آورده و ترجمه صحیح همین است و عقل مستقیم بیان شهادت  
 میدهد که ذکر روح خدا و بنیو ضعیف و بی پایه است و در آری چون زمین میان آب پوشیده  
 بود و حالتی عاقلی در میان سطح آب و یاج نبوده مقتضای حال همین است که باد یا بر روی  
 آب وزیده باشد لذا در تورات از آن اخبار واقع شده علاوه آنکه بالفرض در تسلیم  
 اگر درین عبارت روح خدا هم مذکور باشد پس محل آن بر طایفه متولد شد زیرا که جنبش  
 کردن و حرکت نمودن اجزاء و جسم و حیوانیت است و ولات صریح بودی جسم را یاج  
 میکند و در صورت اگر این روح روح القدس مخرج شما که آن را تقوم ثالث و تخرج الله  
 می نگارید و او باشد العیاذ بالله جسم و سبب و انصاف بحدت و سکون که از لوازم جسم  
 است لازم می آید و بنوعی غیر مسلم عندکم ایضا فلا بد چنانچه من اراده ملک من الملائکه او  
 مخلوق مجسمه خدای سبیل الاحتمال الاول و در علم علی التخصیص الی الله العلمیم الجلیل که  
 موجودین العباد ناقص العاجز الذلیل و اما خاصا پس با قطع نظر ازین امور و بر  
 فرض اتحاد و مفاد مودعی عبارتین یعنی روح القدس روح حسین استمال انصاف است  
 و مقام شریف و خصایص شایع و فروع است که ایقال لیت من الیوت بیت  
 و الله و لم یف من الاله فیا خلیل الله و كذلك ناقه الله و سماء الله

وارض الله وبارك في حصول خصال انسانيات باز و صف عبوديت و مخلوقيت و غير ان  
 بمقادير كبريه ان كل من في السموات و الارض الا ان الرحمن عبد القدر  
 انصافه و عظمه عند الآية برهان كرده و بمرن زنده است فكذلك  
 الامر في روح الله و ابن الله و امثالهما و باعتبار هذين اختصاص سابقا و بعد  
 رساله ايزه عايم و صف حصول روح خدا و ارجاء و سطره بعض انبياء كرام مثل حضرت زانيل  
 و حضرت يوسف و حضرت داود و عليهم السلام بولاي كرده و قول حضرت داود شمل  
 و كرم روح قدس خدا كه از مقام مناجات فرموده اند و سابقا از زبور قول ششم كه اذ  
 عني روح قدسك اللهم تلكه بعض عبارات سابقه حصول اين روح در چشم الانبياء و اوليائهم  
 كه ميش از و صفاتي نبود و استفاد كرده و اينهمه كوي با اخراج مراتب استعمال است كه با بريني  
 اختصاص در تملك دينوي و تسليم شدن حاصل شده و كاهي اطلاق اين روح چنين انساني  
 در باب روح حيوة في نعمهم انما من افاضنا و فواضلهم يدرك كبت آره چنانچه از فصل ششم  
 و نهم كتاب خزائن منقول است كه بواسطه اتيان خطاب الهي بطرف عظام ما بدينه رسيد  
 باین عنوان اعطى فيكم روحى و احلب اليكم روح حيوة الله و بين معنى هذا انما  
 باره حضرت آدم در قرآن مجيد فرموده و نفخت فيه من روحى الآية و بين معنى روح  
 و آيه اى ام فصل صد و سوم زبور بعد و چهارم ان چنانچه بولف رساله نوشته مراد است چنانچه  
 سابقا اشاره بان زنده تفصيل اين اجمال آنكه حضرت داود و سليمان صلوات الله عليهم اجمعين  
 در بر و احاد انما ملحوظ است و ذكر حيوانيت برى و پيرى و اتصال زنى بسوى انما  
 و كذا اياك تدعى لتعطى اطعماها في حينه و اذ انت اعطيتها  
 اجتمعت تفكير يدك فيممل الكل خيرات و جمالك

كلام در عبادت بولايه چشمه كرامت

فیض طریقات از ارحم فیفتون والی تراهم رجوع و نسل  
روح فیخلقون و بعد دو وجه الارض دفعه اخری انتهی  
یعنی همه این حیوانات و مخلوقات موسی توازدی ای ایسی نوازند تا طاقنی ایشان  
در ذوق ایشان در وقت آن دقیقه نوعطایسکنی مجتمع میشوند تو دست خود را بیکشائی  
همه ایشان بخوبی میسر شوند تو روی خود را از آنها بگردانی اضطراب میکنند بر دین خودی که  
ارواح ایشان را پس خواهند مرد و بسوی خاک که اصل ایشان است رجوع خواهند کرد و بعد از آن  
باز روح خود میفرستی پس زنده و پدید خواهند شد و باز از بسکینی روح زمین را بار و کر  
انتهی پس ای کلام که محض در مقام بیان کمال ایشان و تشنگی از می و نه های غیر متناهی  
و اختیار مباد جسمانی بلکه حشر و حوش هم از آن حضرت سر زده کدام بر بطراز موعود مخرج  
صاحب رساله و اخبار او دارد و اینجا خوش نهی ایشان علاوه بر این که آیات عبارت  
اولی گذشته در عبارت صحف واضح و واضح میگردد و زیرا که ظاهر است که مراد از روح خدا این  
عبارت همان روح مخلوقه و سبحانه است که در انسان و حیوان مابیه حیوة است چنانچه  
نظیر آن در کلام حضرت خزعل عمربک گذشته و اینجا است که اول حضرت و او و این روح  
بقول خود تو عمار و ارحم فیفتون الهم سوی نفس این حیوانات اسناد کرده  
و چه قدر واضح میکند مطلوب ما تقابل موت و مباحیوة و خلقت که در عبارت مذکور است  
علاوه آنکه محض روح خدا و اینجا مذکور نیست بلکه دست خدا و وجه خدا هم مستطوب است پس  
چرا بنا بر طریقه خود این هر دو لفظ را بر ظاهر آنها که موجب تجسم است باقی نیندازد و از کلمات  
نیز چنانچه میجویند تلك او اقسمة خیری و اما کلمه روح القدس که صاف در آن بطراز  
لفظ قدس واقع است پس معنی روح حیوة بی ضم ضم آخر یا گیر کی و طهارت و کمالات

و فضیلت و انقیاد و طاعت و دین محقق نظر نیاورد بلکه سابقا دانستی که غالباً از  
ازان نفس قدسیه یا نه در مقابل نفس شریره اداره میباشد بعضی جاهل احوال  
میرود که گنای از ملک مقربى بپوشد و علاوه بر عجایب سابقه که در خصوص گذشته  
عبارت فضل اول انجیل است که در حق حضرت یحیی وار و گردیده یکون عظیماً  
عن الوب لا یشرب خمر او لا مسکر او یمتلی من روح القدس  
و هو فی بطن امه انتهى العیاذ بالله بنا بر عموم ایشان لازم می آید که حضرت  
سیح هم در شکم حضرت مریم و هم در شکم مادر یحیی جا گرفته باشند بقیاس من الشکل  
الاول بدیهی الا نتاج تقریر آن عیسی متخلف مع الروح القدس و روح  
القدس کان فی بطن ام یحیی مع یحیی شیخ ان عیسی فی بطن ام  
یحیی بل هذا التقرير لبعضهم فی باب الاب ایضاً لان الاب  
علی رعمهم لا ینفک عن ابنه و تابهیک فی سخاوت مقالات هو لار التلمات  
از دم اشک تلک اشاعات و الطامات و نیز در فضل یاز و دم  
اعمال حواریین و در روح شخصی ناباس نام مسطور است کان جلا  
صالحاً و متلباً لروح القدس الخ و ترجمه آن در انجیل فارسی چنان نوشته  
نیک نهاد و پراز روح القدس و ایمان بود و میرح ترازین و دین با اعتبار  
نمیشد اگر خوف گستاخی و بی ادبی نبودی همان تقریر تصرف بسیار بطل  
شکل اول در مقام هم جاری میگوید و الکنایه الخ من التبیح بکریه این کلام  
عبارت است که در وصف زنی صالحه در فضل نه چنان کتاب در قوم است که آن  
اعمال صالحة الخ یعنی بود آن زن مملو از اعمال نیک پس این عبارت نهفته است

است یعنی روح القدس غالباً کما یرجى حصول ایمان و اعمال صالحه است که باعث پاکیزگی و تقدس  
 نفس میبایند که مرتب آن بحجرت است در ارج اشخاص و مقامات و بطن مذمی و پستی مختلف  
 بوده باشد و اینجاست که تبرجم فارسی در ترجمه خود لفظ ایمان را همراه روح القدس  
 افزوده بقول خود بر روح القدس ایمان بوده الخ و هو صریح فی المطلوب و فی ذلک  
 کفایه لاولی البصار و الا بصار و اما بعض عبارات که در آن روح خداستی مذکور است و از  
 بشارت واضحی غیر صلی الله علیه و آله است پس از او دستند از موعود مخرج صلی خود  
 مذکور ساختن از قبیل تجال عارفانه است و سبحی الکلام انشاء الله تعالی معه فی بایفصلاً  
 قوله مستور مخفی نماید که نسبت ثلاثه ذات بذات که در آیات بخیل بسم الله این  
 و روح القدس بیان و توضیح یافته در آیات تورات نیز اشاره باین سه ذات الهی  
 رفته است الخ اقول این کلام مدفوع است باینکه هرگاه آیات تورات با تعارف خودش  
 اشاره بسوی تثلیث دارد و مخرج در آن نیست چنانچه در او آخر کلام هم تصریح بآن نموده  
 بقول خود به تثلیث ذات پاک الهی شجوا و مرا اشاره رفته است الخ پس آیات مذکور یکی معارف  
 مخصوص صریح توحید که سابقاً از تورات منقول گشته میبایند شد و در خصوص توحید الهی نظر  
 بآیات تورات هم قطع نظر از اوله آخر است متعین و تثلیث محض باطل و عاقل تر اکثر آیات  
 مذکوره دلالت بر تثلیث میکرد و یهود که صاحبان تورات اند و بنام مثل مشهور اهل البیت  
 البصر ما فی البیت ارمیسمان با حکام تورات عارف تر از اولی بودند بقول تثلیث  
 و حال آنکه ایشان بتوحید صریح مثل اهل اسلام قائل اند پس معلوم شد که از آیات  
 مذکوره تثلیث مستفاد نمی شود و هو المطامر قوله حال در اینجا هم مخفی آیه ۱۲ باب ۹  
 کتاب اول موسی را که مبنی بر اعلان نزول غضب سدوم و غور است مرقوم دارد بحکم

کلام و عبارات تورات متبرکات العظمی

بدین نحو که نگاه خداوند بر مردم و عفو و کبریت و انس از نزد خداوند آسمان بارانند استی  
 حال و این آیه فقط خداوند مکرر مرقوم و در هر نسخه در محل اسم خداوند که است الخ اقول این  
 استدلال به غیر از اندکی بنظر قابل ملاحظه باید کرد و بخوش فحش حسن احتجاجات ایشان  
 بی باید نزد و از مکرر لفظی استدلال بر تلیث میکنند کاش درین کلام سه بار لفظ خداوند  
 مذکور میشود که استدلال به لفظ انوعی مناسبی حاصل میشود و نیز چرا برین تقدیر تبار  
 حقیقی بیان آنچه چنانچه مفاد امثال این عبارات است قائل نمیشود و از او عامی سانی خود  
 چرا باز نمی آید حال آنکه در ترجمه عربیه صحف که بعضی عبارت آن سابقا مقبول گشته مکرر لفظی  
 خداوند هم در مقام معلوم نمیشود پس اینطوره استدلال است که خود ترجمه غلط نموده و باینجا  
 بنامی فاسد بر فاسد از آن احتجاج بر تلیث خواستن و عبارت تا بگذارد و الله امطر علی  
 سدد و علی عموذ کبریتا و نارا من عنده من السماء فقلب  
 تلك القوى الموج و جمع سکاها حتی تبت الارض انتهى و عبارت  
 چنانچه می بینی سوای خدای واحد و یکی مذکور نیست و ضمیر من عنده ضمیر قلب بسوی  
 همان خدا بر اصرار است و علی بدینا خداوند و در اصطلاح و بنده بی الترجمة الصیحة التي استهد بها ال  
 اسليم و القلم المستقيم و حق نیست که محاورات در استمالات هر زبان بحسب اقتضای مقام  
 مختلف میباشد و بعضی از آنها وضع منظر مقام مضمر علی سبیل الوجوب و الا لزوم او التخصیص  
 میباشد و در بعضی عکس آن پس در بیانکه تکلم مضمر متعارف نباشد لیکن بان باعث  
 احتمال محاوره آن زبان خواهد بود و تخمین کلام در عکس نیست و در زبان  
 عربی وضع منظر مقام متعارف چنانچه در آیات کلام مجیدین دارد و دیده الخاف  
 ماله الفارعة الفارعة و ایضا ما اذ لك ما لك الفارعة



ليلة القدر خذ من الف شهرين من مواضع بعد استغفار اسمها من كل غير  
 واقع است وازین قبل است آیه کریمه من كان عدوا لله وملائكته ورسله  
 وجبرئيل وميكال فان الله عدو ذلك الف من الآیه چه در مقام اول  
 ضمیر غایب اربع بسوی خدا تعالی میبود کافی بود پس بنا برین اگر بالفرض نجات  
 عبرانیه تورات لفظ رب مکرر آمده باشد از قبل همین وضع مطلب تمام نمیشد خواهد بود و پس بنابر  
 الدلالة على تعدد الاله في شئ وما اقرب العبراني من العربي واستشبهه وانما  
 که بعض ترجمین بنصفین مطلب افضیده و مقصود تورات را بنحیدر بحسب اقتضای مقام  
 تورات لفظی رب او در مقام ترک کرده اکتفا بر غیر نموده و قدر ترجمه من الصلوة المطبوعة  
 فی السمة اعتراف فاجع الیها و تخمین احتیاج او از صیغه متکلم مع الخیر که در آیات اول  
 همان کتاب مسطور است باین عنوان خدا گفت که انسان را بصورت خود موقوف شد بخود  
 باینکه ای منی از غراب افادت است چه استعمال آن در مقام تعظیم شایع و ذریع است  
 و نیز خیا که کلمه اخیر بصیغه جمع واقع کلمه اول یعنی خدا گفت بصیغه مفرد و مذکور است پس اگر  
 آن دلالت بر تعدد دارد و این دلالت بر توحید و تقدیم مقدم میامع معاضدته بالادلة  
 العقلية و نیز مجرور الضام غیر مع التکلم و صحت استعمال این صیغه کانه است  
 ولو كان واحدا و از اندامین التثنية كما لا ريب والحكمة فاین دلالت بر  
 الصیفة بالتخصيص على الاقانيم التثنية و ایضا لشهرته لعبادة  
 بالشبه والصورة فخلص على ظاهر ما شمر بخمسة اربعة الدسيا والاخر  
 و تخمین استدل الی او بر این تثلث از آیه باب حفظ اسم کتاب  
 موسی که در مقام دعا و اراد و کشته باین عنوان که خداوند ترا برکت کند و ترا حفظ

کلامی که در این کتاب  
 در بیان این است که  
 در این کتاب  
 در بیان این است که

و انقیه

کلامی که در این کتاب  
 در بیان این است که

غیر مباد و خداوند نور وجه خود را بر تو بجلی نمایاود و با تو مطلق کند و خداوند وجه خود را  
 بر تو متوجه سازد و در اسلامت از زانی دارا و شعی از عجایب اجتهادات است چه گاه  
 باشد که در رویا یا مناجات دهی بستی یا زو الکیمی می آید پس اگر چنین نکرد لفظی را  
 اعتباری نبوده باشد قول بابیه کثیره لازم می آید و این اسناد لال میگردانند  
 اقوام ایشان است که در بعضی از رسائل ایشان یافته شد و آن است که موفش از  
 بسم الله الرحمن الرحیم که مشتمل بر هشتاد و سه کلمه است بر اسلام در خصوص تثلیث الاله  
 منوخته آن هشتاد و سه کلمه علاوه آنکه بعضی کلمات مشعره بحکیمیت که مانع حمل کلام مذکور  
 بر ظاهر نیست و ربیعات توراتیه هم موجود بلکه بنابر طریقه مولف رساله میتوان گفت  
 که این کلام بطاهره اشعار میکند باینکه العیاذ بالله قسم خداوند و همین است بوجه وجود  
 فی هر شین او تحقیق الوهین فی الحسین الالهین و لا ستمحی ستمحی  
 بدین الامرین قال **استحضر** فصل دوم و آن معنی است بر تکالیف  
 جذبه که در خصوص شرح و تفصیل تعلیم تثلیث برشته تخریر خواهم شد بنابر مضمون  
 تثلیث که در فصل گذشته از آیات انجیل بیان و ثابت ساخته ایم باینکه بعضی متفکران  
 ربانی قایل کثرت در وحدت ذات الهی بوده مقرر نسبت ثلثه ذات بآنست لکن توفیق  
 و استماع نمایان ازین سخن متوحش گشته خواهی گفت که یا تثلیث در ذات پاک واحد  
 بجهت ممکن و کثرت فی وحدت بجهت نوع امکان پذیر میتواند شد الجواب قطع نظر از  
 کلمات و مطالب اینکه در رد این ایراد سابق بر این ذکر نموده ایم توقع من خفیه را  
 توان است که بعضی اخبار بناده بکلمات و مطالبات آیه کوش و موش داده  
 بانکه تمام متوجه آنها کردی و بعد از آنکه آنها را بدستی و خوبی بخوبی فهمیدی

اسید و ارجانم که در انصوت از تجویح برت بد آمده و حکمتی را که درین سر ذات الهی است نمید  
 قبول خواهی کرد پوشیده ماند که خدایتعالی ما را می کلام خود و خود را در موجودات تیرین  
 زوده است و چنان که بیان و اظهار از موجودات محض پس سید کلام ربانی بد رستی  
 نمیده میشود چنان که اگر کسی آن قوت های را که در موجودات ظاهر است نمیده و در صفات  
 مخلوقات و علل و قایماتی که بیکدیگر دارند مخبر نشد باشد این سید و اسباب بعضی  
 مطالبات و تعلیمات کلام الهی بوسی واضح خواهند شد نسبت به تعلیمات همین جمله  
 و قیوع نیز بقید بی پر خدیکه کثرت در وحدت است که یکدیگر بیاب تفکر لازم نموده و درین  
 نکته مستوره وقت واجب کرده است یا دره گوئی و تقیض غیر ممکن خواهد نمود لیکن حقیقت  
 چنین نیست بلکه هر صاحب فطانت نازک افکار و هر مودق و هو شیاء درین نکته تحقیق  
 حکمتی خواهد یافت در بحالت ارجانان کسی بگوید که سه ذات و مخلوقات یک ذات میباشند  
 شد زهی ما وانی چنین سخن عین خلاف و از محالات است اما شخص مسیحی که از  
 مضامین کتب مقدسه حالی شده باشد چنین سخن را بر زبان نخواهد راند زیرا که مضامین  
 آیات کتب مذکوره مطلقا بر این معنی نیامده اند بلکه چنانکه سابقا مذکور شد محض دلالت  
 بر نسبت ثلاثه ذات بذات میکنند که در بحال با هم ایستاد و روح القدس بیان  
 کرده است مثل اینکه کثرت در وحدت در موجودات یافت میشوند چنانکه در یک وجود  
 و ذات نسبت ثلاثه و اگر موجودات واضح و هوید است مخفی ماند که تمامی موجودات  
 محض الهی و بیان حیالات خدائیت که در خلقت عالم العرصه ظهور و مظهر آمده و کویا  
 مجسم شده مری کرده اند برین اراده و مطلب که آدمی با ویده بصیرت تفکراتها را ملاحظه  
 نموده از درجات مراتب بقیاس و فهم غیر مراتب برسد و بنا بر این درستان عالم فانی از

برای مشخص صاحب شعور و طالب حق مکتب خایه است که نخستین علامتی را در این امر  
 و اگر چنانچه انسان بعلت تجاوز و گناه از خدای خالق خود روگردان عقل و بسبب این گشتن  
 از نور حقیقی ظلمت پذیرد نیکست هر آینه در حال انوری بوسیله موجودات و چشم درونی خود  
 خدای خود را نداند و کلامی شناخت بخو که کلام مقدمه یا الهام الهی و دیگر کلامی الهامی در صورتی که  
 اما در خیالات تصور ظلمت که انسان بعلت گناه الان در آن میباشند بر تیره معرفت خداوند  
 و موجودات فقط بر بنمای کلام الهی نمیتوانند رسید و بس در نفیوت مسایل چند را از موجودات  
 ذکر کرده از آنها ثابت و بیان خواهیم ساخت که کثرت فی وحدت امکان پذیر واقع است تا  
 خیال امکانیت تلبث در وحدت ذات الهی بلا خطئه آنها قریب افکار صاحبان خرد گردانند  
 بدین سیاق که برستی مری نسبت حقیقی بخود داشته وجودش مثل برانهاست یعنی بر ذات  
 و صورت و قوت و اینکه نسبتهای مذکوره در پیه اندر واضح و شگاست زیرا که اگر کسی از اینها  
 را در فکر خود از آن شئی برداری هر آینه خود آن شئی محدود خواهد شد و چون هیچکس از اینها را  
 بدون نسبتهای مذکوره موجود نمیتواند ندانند پس محال است که هر یک شئی کثرت مذکوره  
 نبوده باشد و هر چند که وجود شئی از علاقه قوت و صورت پذیرد و میشود باز وجودش بخیر  
 از اینها نیست و همچنین نمودارش مثل است اصل ذات و تابش و گرمی آن و هر چند که نمایان  
 ذات نمودار تابش و گرمی آن امتیاز حقیقی واقع است باز فی الحقیقه یک ذات و مختصراً  
 و نمودارش با وجود دیگر تابش و غیر مری است باز بهر چیز تاثرش ساری و ماضی است  
 مجازی جاریست بلکه از برای خدای حاضر و غایب شش و نونه است واضح و مبهر  
 و چنانکه ذاتی منسوب نمودار تابش آن بیان در ظاهر مکرر و مویا یک چنانکه پیش از  
 پیشتر چنان خدای غیر مری نیز خود را در کلامی خود یعنی در بعضی شش بیان و آنها را

و بسبب ظهور روح القدس فاعل است و دیگر دایره هر یک از اشکال علم مبنی بر آن  
 میگذرد باز مساحت کرده میشود و نظر بآنکه اول و آخری اند و تشریف میبخشد <sup>مطلق</sup>  
 و مثبت بعنوان ساخت و اگر وضعی را که دایره احاطه کرده مساحت نمودن فهمیدن  
 میخواسی ممکن نخواهد گشت الا بشکلی که تمامی حضور علم مذکور بر آن نیز مشتملند و محض کویله  
 آن پیچوده و فهمیدن میشود و بدین علت مثلث بنیاد و مقناح علم مبنی بر ریاضت  
 لهذا این مرحله را تشبیه آن نمکنند دقیق بعنوان ساخت که خدا چنانچه آیات با سرت  
 انجیل بیان گشته محض در تثبیت و تجلی تثلیث بخمال آدمی تقرب یافته و بسبب آن شناخته میشود  
 و دیگر تشبیه تثلیث در وحدت در خود انسان نیز ظاهر و پیدا و این سه وجه است بدین  
 طرفی که اولاً انسان مشتمل بر روح و جان و بدن و هر چند که این تثلیث در وجود او  
 است باز محض است احد بدانکه روح عبارت از وجود باطنی آن است که بنابر این محتاج  
 و قابل نیست و جان که باین روح بدن میباشد عبارت از نفس ناطقه است تا نیاورد  
 باطنی انسان مشتمل برستی و علم دارد و ثالثاً کلمه انسان بمنیت بر فکر که بغیر از خود او  
 دیگر بر ازان علمی نیست لیکن در کلمه بیان و ظاهر میشود چنانکه گویا صورت می بندد و چون فکر  
 متکلم گردد و قوتی که در آن نهی است بواسطه کلمه بعرضه ظهور آید بدیگری تاثیر میکند پس از  
 مثالهای مزبوره آشکار میشود که در موجودات نیز تسبیح ذات الهی ضحیه اشاره  
 رفته است و هر کس که متوجه آنها گردد و بدین بصیرت با آنها ملاحظه نماید هر آینه کلمه <sup>مقدس</sup>  
 قرین خیال خود ساخته مکان کثرت در وحدت یا و بیان و عیان خواهد گشت و علاوه  
 بر آنست که وجودی می عقل حدت مطلق بوده باشد زیرا که چنین وجود حالی را عقل علم  
 و خارج از قوت اراده و فعل نمیتواند بود چون اگر انسان را عقل و علمی با قوت اراده و فعل

نه بودی در خیال انسانیت وی معدوم بودی لهذا معدوم است که نسبت به انسان  
 نوی عقل حدی محض نخواهد بود بلکه میبایست که مستلزم تعلیل الهی و ذاتی و علم ارادی  
 و قوت اراده بوده باشد و این نسبت بخدا نیز محققست زیرا چنانکه از کلام خدا  
 و خلقت عالم موید است اوست خدای قادر و عالم و حاکم و خالق آسمان و زمین  
 پس باید که در ذات پالشی علم و قوت اراده و فعل بوده باشد و غایب اینها از  
 می آید که علیکنه در ذات الهیست از ذات و قوت اراده نیز از علم بسیار و شایسته و عظیم  
 بایست که شخص صاحب افکار و طالب حق قابل نسبت نشاند ذات بذات بوده  
 قبول کند زیرا هر آنکه فقط وحدتیت را قبول کند و این باید که علم و اراده و قوت  
 الهی انکار کند زیرا در صورتیکه اینها را قبول نماید دیگر وحدت محض نخواهد بود بلکه نسبت  
 فی وحدت بنیات اگر احیاناً کسی منکر علم اراده ذات بوده باشد در خیال خدا نیافر  
 خلاف و باطل چنان کس فقط خیالی با وجودی معقولی علم و ارادی خواهد بود و نظر باین  
 نقیض باشد باشد خدا کمتر از بشر بوده یعنی هیچ خدای مینو و اما چون چنین خیالات باطله کفر  
 کلی میباشد نیاز مطالب مذکوره به صاحب فطانت و ذی غفور و رحیم و حق و یقین خواهد  
 که ذات الهی نوحدت محض بلکه وحدت آن مستلزم تعلیل است چنانکه خدا تعالی بنابر  
 که سابقا گفته شد خود را در کلام خود همین عبارت و تفصیل بیان فرموده است لیکن  
 در خیال عقل بدیهه ای بمقام مختلف و تجاوز میسر شد زیرا که از یکطرف بنابر تقاضای  
 عقل هیچ لازم می آید که وجود مطلق وحدت محض مطلق بوده باشد و از طرف  
 دیگر بنابر تقاضای همان عقل باز لازم می آید که در ذات الهی علم و اراده نباشد  
 اما چون وحدت محض این را قبول نمیکند پس انسان با همه عقل و کمال بمقام نرسیده

مینماید که فهم مبرک ذات پاک الهی بیرون از قوه عقل است پوشیده نماند که در همین  
معطلی و سرگردانی از برای ما هیچش قزوئی شعور آن بصیفت تعلیم عمده در حق است  
که میزان حقیقت سنج نه عقل محوری و در بعثت کما آلوده و ظلمت اند و انسانانی بلکه محض خدا  
و جت ندکان فقط در کلام بانی حال سیکرد و پس تا کسی قلبا بان رجوع نکند حقیقت را  
از انچه ادبایت مخفی نماند که نسبت ثلاثه بشمار مذکوره را بیک معنی و طریق صفات نیز  
ستوان نامید نهایت در حال جان صفات اند که لازم و ملزوم نمی و احادند چنانکه هرگاه  
یکی از آنها نباشد برائت وجود آفتنی نیز صورت نخواهد گرفت بخوبی که مذکور گشت و بهم واضح  
و آشکار است که آن نسبت ثلاثه را که عبارت از روح و جان و بدن است صفات نیستند  
خواند زیرا که احدی نمیتواند گفت که بدن یا روح و یا جان از جمله صفات آدمی است بلکه هر یک  
از آنها صفات مخصوصی دارند چنانچه تمامی صفات آدمی بمنجی بر نسبت ثلاثه مذکوره اند که قصد  
و شخصیت او متکثر آنهاست خلاصه هر چند یک تنها با همی مذکوره و مرقوم از موجودات نامتکثر  
تثلیث ذات اقدس الهی را که ای کشف و تشریح میکنند زیرا که در موجودات مثل و مانند  
ذات خدا مطلقا وجودی ندارد و بنابراین تمثیلات مذکوره محض تشبیهات است  
و ناقص میباشد لیکن باز شخصی دانا و صاحب هوش از آنها القدر خواهد فهمید که کثرت  
در وحدت محال نیست و با برین امکان تثلیث در وحدت ذات پاک الهی را قرین و اقرب  
فکر فهم خواهد ساخت تا اینکه اندر روشش از تعصب خلاف خالی و مطمئن گردیده و معتقد بکلام  
بانی شده تعلیم تثلیث را قلیا قبول کند الغرض از انچه تا حال در خصوص تعلیم تثلیث  
ذات شرح و ثابت ساخته ایم واضح و مبهر نیست و میشود که درین تعلیم از قرا که در تحمل حال از  
و این همان تفصیل شده است برای شخصی که با افکار نامشروع آن که رویه با قلب

ان واراده خالصه حقیقت باشد هیچ اشکالی و مشکلی متوجه نیاید بلکه تعلیم مذکور به شخص  
 پس و بیان آن ظن و گمان است که هرگاه کسی درباره ذات الهی فکر دقیق و تدبیر عمیق  
 و پیوسته جوید و صفات و طبایع آنها بخوبی و درستی متوجه شود و بر افعیه ظن کثرت در حد  
 زحمت و قیاس خواهد نمود و از همین رو بگذریم که در تعلیمات بعضی مذاهب بت پستان یک  
 می انشماره به تملیک و ذات الهی رفته است از آنجمله اول هند که بتابع مذیب برابر اند  
 بدیکه بخدایان بسیار قایل گشته تیان خود را پرستش مینمایند باز نظر بانراست که در کتب قدیم  
 ان یافت می شود از خدا می واحد حقیقی نیز خبری و از آنجا که بنا بر مضامین مطالب  
 به نام کتب مذیب ایشان خدا خود را بر سه صفت در عالم بیان و اظهار نموده است و صفت  
 باسم برآمده که اصل اصول خالق کل و در صفت ثانی با اسم و شش که حافظ کل و در صفت ثالث  
 ممشیه که مخرب و مبدل همه است چنانکه از کتاب مسلمی با و پنجاه کتاب دیگر یاد شده است  
 و کتاب است و در کتاب مذکور به در خصوص تعلیم تملیک بنویان بدین عبارت مرقوم  
 رانده و شنیده و شیوه همان ذات واحد است و سوال نمودن که ایام یک ازین سه سبیل  
 از تو علی است بی عقلی است و اینم حلال و روشن است که تعلیم مذکور که هندویان از آن پیروی  
 تملیک می نامند تعلیم تملیک ذات الهی است که در خیل و ضحیه بیان و در توره اشاره بان  
 نه است و نمونه این تعلیم با سبیل تواتر از ایام نوح و از اسم موسی و سایرین با بل هند  
 است یا اینکه حکامی سلف ایشان از راه فکر و خصوص ذات الهی ظن و قیاس سبیل  
 غرض از این سخن قول اول ترجیح دارد و نبات هندویانی که بعد از ان ایام در حال بوده و در  
 تعلیم و حدیث خدا تبا و ز نموده و بتعلیم خلاف و حده الوجود افتاده الآن خاص و عام در عرص  
 برای و احدی که بیان بی شمار قایل شده آنها را ستایش میکند و همچنین مذیب آگاهی است



که ملک مذکور در میان ولایات هندوستان چین و قسطنطنیه و در مذہب قدیم اهل بصره که در آن  
 و نحو آن مابعدہ بوده است نیز اشارت نیست بلکه در ذات خداوند چنانکه از کتب که در جہت بیان  
 و شرح مذہب مذکور تصنیف و مرقوم گشته واضح میگردد و بعضی از حکمای ایام قدیم  
 نیز در راه تفکر و دقت درباره ذات الہی بان مرتبہ ظن و گمان رسیدن چنین قیاس نموده  
 کہ ذات اقدس باری تعالی خالی از نسبت ثلاثہ ذات بذات نیست از پنجمه افلاطون  
 نام کہ یکی از مشہورترین حکمای ایام سلف و قریب چهار صد سال قبل از مسیح  
 و نیز ارسطو مشہورترین از مفسران و اولیادهای او احد و قدیم و خالق آسمان و زمین اعتقاد  
 داشته است اما بر چندیکہ باین اعتقاد رسیدن بود و باز باین گمان خلاف افتاد کہ باین  
 ہیولی مانند خدای قدیم است و خداوند آنکہ عالم را بقوت و قدرت خود از اجزای پاکیزہ و بیوی  
 آفرین باشد و بنابرین خدا را اصل خیر و سبب اصل شر میدانست و در خصوص ذات الہی  
 معتقد بہ نسبت ثلاثہ بوده است بدین عبارت کہ ذات خدا را شش ذرات و عقل کل نفس کل  
 و نسبت ذات محض بدین خوان عقل کل و بعد از معرفت الہی تفصیل داده است و در خصوص  
 نفس کل گمان او چنین بوده کہ عالم از علاقه و تاثیر آن ہیولی ایجاب گشته باشد  
 فقرات و تعلیمات مذکور در کتاب پنجم و ششم نام واضح معلوم میگردد و بعضی از حکمای  
 بعد نیز تعلیم مذکور را بر این پایه رای افلاطون قبول نموده در کتاب خودشان ثبت ساخته اند  
 و این در حلقہ کہ آیا افلاطون باین قیاس را بنابر عقل و فهم و سعی و دقت خود نموده  
 و یا آنکہ از ملت یهود و یا از اهل ہند و یا رسیدن است واضح و معلوم نیست و ما در این حلقہ  
 یونان بعضی حکمای اہل اسلام نیز نظر بافتکار و فقیہی کہ درباره ذات الہی نموده مان  
 در حلقہ خیال و گمان رسیدن اند کہ ذات الہی حدت محض نیست برین بیان کہ کثرت در وجود

حق تعالى شده از بقا که از کلمات آیه که از کتب ایشان استخراج گشته استکار و واضح است  
 مثلا کاشانی در کتاب اصطلاحات خود در باب تفصیل ذات الهی چنین مذکور می سازد که  
 التجلی الاول هو التجلی الذاتي و تجلی الذات و هذا لانها و هي الحصة الاحدية  
 التي لا نفت فيها ولا اسمها ذات التي هي الوجود الحق المحض  
 و حقیقته معینه لان ما سوى الوجود من حيث هو وجود  
 ليس الا العدم المطلق التجلی الثاني هو الذي يظهر اعيان  
 الممكنات الثلاثة التي هي شئون الذات لذاته و هو التجلی  
 الاول بصفة العالمية القابلية یعنی تجلی اول تجلی ذات است که بنابر آن  
 ذات ذات بیان میگردد و پس از این مرتبه شئون الاحدیه در مرتبه  
 زیر که ذات یعنی وجود حق محض و عین وحدت است چون مرجه که سوا حق وجود است هیچ  
 مطلق است و تجلی ثانی آن مرتبه ذات است که اعیان ممکنات الذبذبه و ان خاصه که در مرتبه  
 که شئون الذات یعنی اشیا نیکه در ذات مخفی اند بذات معلوم میشوند و این تعیین اول است  
 که الحقیقت عالمیه قابلیت دارد و همچنین دیگر می از حکما و اهل اسلام در کتاب اصطلاحات  
 علم فقهیه بیان همین مطلب مرقوم در ششم است تعیین الاول یعنون به  
 الوحده التي انبثت عنها الاحدية والواحدية و هي الواحد  
 اول مراتب الذات و اول اعتباراتها و هي القابلية  
 الاولى لكون نسبة الظهور والبطان الما على الارباعین  
 بتعین الاول عن النسبة العلمية الذاتية باعتبار تمیزها  
 عن الذات الاستیثار النسبی لا الحقیقی فاما ان الواحد لا همی

٤٨  
اول التعينات للذات من جهة انه لا يصح ان يعقل وراها إلا  
الغيب والإطلاق التعيين الثاني هو رب الذات وهي الرب  
تظهر فيها الأشياء ظهوراً وتميزاً علياً ولهذا تسمى هذه الحضر حضر  
المعاني وهذا التعيين الثاني هو صورة التعيين الأول وذلك لأنه  
لما وجب انشاء الكثرة في التعيين الأول وكذا التميز أو الغيرية لا يكون  
التعيين الأول هو حقيقة الواحد لا الحقيقة الزائفة في جميع ذلك  
معناها اعني الوحدة لكونها متضمنة لمنسب الواحدية  
والاعتباراتها التي لا تنهاى تعينات ابدية تتجاوز من ذلك ان  
يكون التعيين الخامس الكثرة التي هي صورة ضلال الاعتبار  
المدرجة في الوحدة تعيناً ثانياً لها فذلك هو التعيين الثاني  
لأنه في جميع الاسماء الالهية المنتهى للتأثير والفعل وجميع الشئ  
والاعتبارات المدرجة في الوحدة فجملة وحدانية ثانياً  
تصير مفعول متميزة في هذا التعيين الثاني الذي يسمى بالمرتبة والثانية  
هذه المرتبة بالالهية وبالنفس الرحمان وبالعالم المعاني وحضر  
الارستار وحضر العلم الازل وبالحضر العائية وحقيقة الاشياء  
الكاملية وبحضر الامكان فكل ذلك انما هو هذا التعيين الثاني  
حسب اعتبارات ثابتة فيه مع توحيد عينه ولما تسميت بالمرتبة  
الثانية فله كونه صورة التعيين الأول الذي هو مرتبة الذات  
القدس ولما تسميت بمرتبة الالهية فذلك بساغة فيه من

۴۹  
 کون التجلی الثانی الظاهرية وفيه هو اصل جميع الاسماء  
 الالهية التي جمعها الاسم الجامع وهو اسم الله تعالى  
 ولهذا يسمى هذا التجلی الکماين **فهذا المرتبة باسم الله**  
**ولا اله الا الله** بوجه جميع العبادين **المرتبة التجلی**  
**فيها** كونها مقصد هم الداعي **تسكن اليه نفوسهم**  
 وتطمئن بها قلوبهم يعني تعین اول ان وحدت است که احدیت و واحدیت  
 از ان صادر میگردد و وحدت مرتبه اول ذات است و اول اعتبارات که اول قابلیت  
 است زیرا که نسبت ظهور و بطون و با و دا و در ان مرتبه وقوع مییابد و تعین اول اعتبار  
 است از نسبت علت ذاتیه بدین معنی که آن علم بابتدای نسبیه می باشد **حقیقی ذات**  
 تمیز مییابد و آن وحدت اول تعینات ذات است و از جهت **حقیقی ذات**  
 چیزی از برای فکر نمیباشد مگر غیب و اطلاق تعین ثانی ان مرتبه ذات است که **حقیقی ذات**  
 در ان ظهور و امتیاز مییابد لهذا مرتبه مذکوره حضرت العالی خوانده می شود و  
**حکیم تعین ثانی** صورت تعین اول است زیرا که در تعین اول با اتفاد کثرت و تمایز  
 و غیرت واجب بود چون او عین وجود حقیقت است که باین جمع اینها است بر خدی که  
 نسبت ثانی واحدیت و اعتبارات بی نهایت آن یعنی تعینات ابدیت در ان تعین  
 ازین سبب لازم است که تعین شود تا قابل کثرت بوده باشد و این صورت **حقیقی ذات**  
 مندرجه وحدت است و این تعین ثانی است **حقیقی ذات** تعین ثانی لا محاله **حقیقی ذات**  
 منتهی تا نیز فعل **حقیقی ذات** و اعتبارات مندرجه وحدت است خلاصه جمله وحدت در ان  
 منتهی تا نیز **حقیقی ذات** و این تعین مرتبه ثانی نیز خوانده می شود و مسی میگوید و مرتبه اول است

نفس حانی در عالم معانی بحضرت استقام علم ازلی و حضرت عاویله انسانیت حقیقی کمالیه  
 حضرت کان تجلی ثانی کل این اسبابنا حسب اعتبارات ثابت و دار و که در امری تجدید  
 عینیه در آن هست اما بر تبه ثانی سسی گردیده است زیرا که صورتها تعین اول است که مرتبه  
 ذات اقدس الهی است و اما بر تبه الوهیت سسی گردیده زیرا طامهر کننده آن است که از هر  
 تجلی ثانی شناخته میشود و در آن اصل جمیع الاسماء الکلیت است که در اسم الجامع الهی  
 جمیع اذن اسم الله تعالی و لا اله الا الله است که جمیع عابدین متوجه بهین مرتبه تجلی میشود  
 و آن مقصد ایشان است که در آن نفس شان ساکن و قلبشان مطمئن میگردد و در کمالی  
 نیز در تفسیر کلشن از محمودی نظر بمضمون مطالب فرمود چنین گفته است که ذات احدیه  
 چون اقتضای توحید است که در آن جامع است میان خوب و مکان احدیه با اعتبار این  
 اسم الهی و این توحید است که در آن عقل کل و علم و روح عظم میخوانند و توحید این اسم الهی  
 با اعتبار زناات صفات است و اعیان جمیع اشیا را در خیب و شهادت که گویند گفته است  
 این تعین اول السبیل امتیاز و علم حق ثبوت یافتند و بدین تجلی نفس حانی نیاید یافت  
 نفس حانی عبارت از طوره حقیقت است بصورت ملکات و این تجلیست که فاضله است  
 جمیع موجودات فرموده و اول مرتبه که قبول این فیض فرموده تعین اول است و در حصول  
 بهین بیان شدن ذات ذات که مضمون کلمات فرموده است و بهین اینها خود  
 در علم نشاید و مینماید بقوت شیت خود عالم اخلق کرده خود را در این طهارت ساخته است  
 جامی در کتاب تحفه الاحرار خود چنین نظم کشیده که نظم شما به خلوه غیب از غشت به بودی جلوه  
 که کرده است به آن غیب نیا پیش درشت به جلوه نای به به خویش در شتاب به ناظر و منظور هم  
 او بود و پس به خیر و سیاهی به پیوسته کس به لطفه آبا مضیق حیات به به مضمون انجم

احوالات به بود درین همد و بسته دم به طفل معالیه بخواب عدم به که چه نمی دیده در احوال  
 داشت به حسن تفصیل و شیون اگر داشت به خواست که در آنه ای گردید بر نظر خویش  
 شود جلوه گردید پس حکلمات فرموده که از کتب بعضی حکمای اهل اسلام استخراج نموده فرمود  
 داشت به ایم بلا شک شبه معلوم و یقین بگیرد که حکمای مجیدان نیز معتقد کثرت در وجود  
 ذات الهی بودند به سبب ثلاثه و ذات بذات قائل اند بدین عبارت که بنا بر حکلمات  
 اولاد ذات محض و منفی تجلی اول و ثانی است یار می دهند و چون ذات مطلق و محض  
 پیش نه که فکر و خیال آن نمیتوان رسید چنانکه مصنف مذکور مسطور داشته  
 که آن طرف وحدت چیزی برای فکر نمی آید مگر الغیب الاطلاق نامی از ذات  
 منفی و مطلق تجلی با تعین اول است یار می دهند به این جهت که تجلی ذات  
 بذات بیان میکرد و علم از ذات تمیز می آید چنانکه در خصوص این تمیز می گویند که  
 به آن غیب نامش داشت به جلوه نامی همه با خویش داشت به نظر قول کلماتی این  
 از اراغی کل سخن آید و در نیز تمیز به چند یک عیان الکلمات الثابته در علم متضمن است  
 به این تمیز بنیافته تا میر این کاشانی میگوید که تجلی اول را حضرت الاهی می خوانند  
 تا نشانی از تجلی با تعین ثانی را امتیاز می دهند به معنی و تفصیل که در نیز تمیز ذات عیان الکلمات  
 الثابته یعنی عیان اصول است یا که در ذات خدا مخفی اند بطور آمده و امتیاز  
 می آید به این تمیز محض به علم خدا و بس یعنی چون خدا خودش خلقت است یا که در  
 پس اول آنها را بار آورده و علم خود آورده و فلان را این تجلی عبارت است از قوت ذات خدا  
 چنانکه تجلی اول عبارت از علم در ذات است بنا برین حکما محمدیه نیز معتقد به تکلیف ذات  
 پاک الهی اند که ذات را از علم و از قوت را از فعل امتیاز داده و عیان الیه

که خدا محض مراتب تجلی اولی ثانی شناخته می شود و قلب عابدین فقط بوسیله تجلی زکوة رسالت  
و مطمئن میگرد و مخفی نماید که مقامات و خیالات حکمای اهل اسلام و سایرین نه بدین قصد  
مطلب این جامع قوم داشته ایم که با کلمات ایشان تعلیم تلبیس ذات اقدس الهی بیان  
کرده بخجل و انقیاد و ثابت سازیم باینکه گویا با همه سخنان ایشان معتقد بوده آنها را  
قبول نموده باشیم حاشا بلکه اعتقاد و این است که همیک از حکمای برهنه ای عقل خود بکفایت  
الهی رسیده و از ادراک نکرده است و اگر فاضلترین ایشان در تمامی ایام عمر خود سعی بلیغ  
نموده ما و ام الحیات مستغرق در یابی انکار کرده و باز آن توانائی را نخواهد داشت که سر می از سر  
ذات خال ایستاد **از هم باز در زیر که عاقل ذات لایدر کش فقط بخود او کشف و واضح است**  
و او می از **این قدر می تواند داشت و اظهار ویان ساخت که خدا در کلام خود بیان**  
**نموده است که هر آنچه خدا بخواهد در کتب زنده در باره ذات خود کشف نموده هرگز بر**  
تمامی مقامات و خیالات جمله حکما ترجیح کلی دارد و چنانکه شمع آفتاب عالمات را احیای  
باید و بسیار شغل نیست بخان تعلیمات و مطالبات کلام الهی احتیاج بدلائل و **و اینها**  
از قول حکما نذر و در حال کلمات چندمی را که از ایشان درین مصنفات خاطر نشان سازیم  
محض آن علت است که از آنها بیان و ثابت کرد که در تعلیم تلبیس سطوحه بخل هیچ بهر گوئی  
و کجروی صورت وقوع ندارد بلکه بخلاف آن این تعلیم مرتبه موافق عقل محض و واقع است  
که افضل حکما از راه وقت و تجلی و افزه و فکر و فعل کثیره که در باره ذات الهی آورده همان و تلبیس تلبیس  
در وحدانیت ذات الهی رسیده اند نهایت آن توانای را انداختند که بآل خود که این صفات را بدستی  
نفسیه و تلبیس و تلبیس که بر تو چنانکه مذکور گشت محض از آیات با هر ارات کلام را باین  
پایه است و در خدای دانسته و فهمیده میشود و فی الجمله باینکه در تعلیم تلبیس و کجاست نه این

برای عقل انسان محبوب مستعد و با کلیه برون از محیط فهم و درک او عقلی نیست که چنانکه باب  
 همچنان باین و روح القدس نیز در آیات مجمل بنحو که سابقا بیان و ثابت شد کون و علم  
 قوت از او و فعل غنوب شده لیکن بدین عبارت که چنانکه محض یک ذات است و پس  
 همچنان نیز یک علم و از او و فعل میباشد و پس نظر باین از قرایه که گذشت و حدیث الهی که  
 مرقوم شد بوضوح تمام و یقین تمام این ثابت گردید و چون تثلیث ذات الهی از قرایه عبارت  
 و مضمون معطوب است بدین علت تثلیث ذات خدا نظر باینست ثلثه که در انسان و سایر مخلوقات  
 می شود و نهایت مراتب برتر و اعلاست زیرا که نسبت بنهای مذکوره و مخلوقات نامتسا  
 بحت آنکه خود مخلوقات کلیت ندارند لیکن نسبت ثلثه ذات خدای کامل علی الاطلاق چون  
 او کامل اند علاوه بر چند که تعلیم از برای کسی که مضمون کتب قدسیه در باب این  
 رسیده و از عالم علمی منور گردیده باشند چنان واضح و ثابت خواهد گشت و اینست که  
 و شبهه و تقلید نخواهد ماند باز آنکه درین عالم فانی است با و نیز کماهی معلوم نمایند و نخواهد  
 پس خدا تعالی بنا بر مصلحت و حکمت خود این سه ذات را درین عالم سفلی از زندگان خود پدید  
 در جهان و شش است تا انانی را که در بنیالم کلام معتقدند خود را شناخته و عبادتش  
 نموده اند و دران عالم در معرفت الهی بمراتب کمال رسانیده اند و محقق ذات و احوال  
 خود را و اینچنان با ایشان بیان و عیان سازد احوال بوساطت این سه متعلقا می بینیم اما در  
 تحت روبرو و الهی خیر و یرانی فهمیم لیکن دران وقت خواهیم یافت بنوعیکه ایته شده ایم  
 و چون آنچه کامل است از جزوی باطل میگردد و چنانکه مضمون کلمات مرقومه در آیات او  
 ۱۲ باب سیم و پنجم ناول باطل و قفس مطوب است اقول بنوعیکه بدین روشی که توحید الهی نظر  
 باینست که مضمون سابقه قطعه نظر از او و خطیثه ثابت متقین است و تثلیث مخترع و همچنان



محض از قبیل او بام واضعات احلام که بزعم ایشان عبارت از غیر آن است و بطور  
آن در دو قدمه اجواب عنما مفصلا و هرگاه عمده مستندات ایشان با حسن و محمل و باطل گردد  
پس حال حاجت بقصص دیگر کلمات تمهافه و شبهات متناقضه آنها نیست لیکن در فصل  
مؤلف طول بسیار داده و الفاظ و عبارات غیر محصله را در ساقه انداخته اند مناسب چنان  
نموده که برخی بصیرت ناظران مستعان باجمال در انتقام هم اشاره بطرف نقص کلامش نمود  
شود و اندیختن الحق بکلماته پس گوئیم که این کلام طویل الذیل محلی بدو وجه شود اول تشبیهاتی  
چند که انرا در باب ثلثیت متعبریم غیر موجود بزعم باطل خود از عالم شهود بر آورده و دوم  
از بعض عقاید باطل ایشانست که من متخلین اسلام ستنا و خواسته و کلامها مقدم و حاکم  
ستطلم الشاکر و ایضا علیه و ثانی حال گمان از یک سویت پرستان مشرکان برای تعالی  
و ثانی چنانچه از یک جانب حکمای زمان منکر نبوت پیغمبران مذکوریم بعض  
متخلین اسلام که بدروغ نام اسلام بر خود بسته اند از اسلام ایمان ایشان را بر و نصیبی  
حاصل نیست برای تقویت نصرت آنها که مبت حجت بسته موجود از هیچ حقیقت خارج  
مشهود ظاهر میشود و کفر له و احده و مع قطع النظر عن یک نقول باطلان امر او را  
مذکور پس از بحث که اول کلام مادر استحاله اجتماع ثلثیت حقیقی با وجودی و احده  
که ثناء دعای لسانی آن میکند و در هیچ مثالی از امثله مذکوره این اجتناب از ثلثیت  
و توحید حقیقین در یکجا حاصل نیست توحید باعتبار ثلثیت مجموعی و اعتبار اعتبار اجزای  
با صفات و دیگر امور خارجی بیو خارج عن محل البحث بدینهمه و اما اگر این جمیع اعتبارها تعد  
حقیق در حوادث ممکنات متصف بترکیب یعنی خارجی هستند و صفات آنها مغایرات آنهاست  
حاصل نمیشود پس از آنکه از هر ترکیب خارجی و در سینه منزه است و اینها را

ايضا في صدر الرسالة بانها قياس نمون قياسي است و در کار قیاس مع الفارق  
 ثالثا نشانهای او که درین خصوص آورده همه کل و غیر شق النظام بمعنی است و قبل  
 کلام خود را بدی مثال اولش منطقت بسیاریم پس میگوئیم که مثال مذکور خود در اینست  
 اول آنکه برخی مری که در آن امری فرض کرده خالی از جسم و جسامت نیست و جسم  
 قطع نظر از صفات و امور خارج از اجزاء کثیره بلکه عند حکما از اجزاء غیر متناهی مرکب می باشد  
 پس تخصیص ثلث در این موضع محض لغوی بمعنی میشود و چون آنکه حکم با شمول برخی مری بر  
 ذات و صورت کلیه از سر باطل و آنچه بعضی از این مثل سواد و یا حتی نیز مری است  
 حال آنکه هیچ قوتی ندارد و بکدامی جاوات و احجامین حکم دارد و ذکر آنست در فقه قدس  
 است بیل طبعی را راوده کرده منع ان الموالید منع المایر و ایراد البیاض  
 یکفیی لرفع توهمه و جالبه معلوم نیست که درین مثال از تصور چه چیز را راوده  
 است و از آن صورت جسمیه است که حکما از اجسام ثابت میکنند پس در تصور  
 که صورت است چه تصور کرده که از پایه اعتبار ساقط گردیده و بدل ثلث چه چیز است  
 گذشته و از آنکه بحسب قسمت و پیمانه جوهر فرد و اجسام حاصل است علاوه بر آن که  
 و در صورت ثبوت از ترویج هم گذشته بکثیره کشیده علاوه آنکه چنین صورتی مخصوص  
 اجسام است و برخی در کلام مولف اعلم از آن و بعد تصور ذات را صورت را تصور  
 صورتی ندارد و لان الصور مجرد ذات الجسم فلان تک عنه قیاس فرض الثلث من اللو  
 که اگر مقصود از این صورت شکل ظاهر است که بسبب احاطه حدیاح و حاصل میشود پس آن  
 قوام ذات جسم و غیره داخل نیست اگر چه لازم وجود آن و خارج است و برگاه ثبوت چنین  
 امور خارجیه لازم رسیدن پس از آنکه یعنی اصول عرض و محقق مایا احد ما چه معتبر باشد

چنانچه  
 است

و التثلیث فرعون و نوبت و تریح و تسلیس غیره جز آنست چهارم آنکه از کلام مولف بر یک  
 شیء انشائی خود و از غیر خود لازم می آید و هو باطل بالبداهه تقریرش آنکه در ترکیبش از  
 موصوفه مذکوره ذات آن شیء را هم شمار کرده و انشائی عین ذاته فلزم ترکیب  
 من نفس و من غیره و هو المطلب و علی هذا فاین التثلیث المسموع و اما  
 هو الاثنین الخ فمال خمس آنکه بعد از تثنیل میگوید پس حال است که در یک  
 شیء کثرت مذکوره نبوده باشد از آنجمله کل العجب کل العجب برگاه در تحریر سابق خود مولف اعتراف  
 کرده که فعل الساکل النجانی بیکار و معطل محض است پس چرا جا بجا باین شد و شد حکم  
 استعمالی بیکار و دو چراغی بخت و دل چنین مقامات از انجیل و تورات خود  
 نمی آید و حال آنکه حکم استعمالی در غیر منع است چونکه سابقا دانستی که سواد و یا ضریب و کلو  
 با وصف اینک از انبیا کیمره مرئیه است باز هیچ قوتی قهقری قوت و نه بعضی میل طبعی دارد  
 نیست که در امر غیر قهقری غفل او بخوبی کار میکند و در امر قهقری بیج کاری میکند و اما  
 تأملش که در آن ذکر نور و لذت آورده پس اولاً این مثال غیر محض المعنی است چه در  
 نمی شود که این برود و ایک مثال قرار داده و از نور و شنی نار را قصد نموده یا این هر دو را  
 دو مثال ساخته و از نور و جرم شمس را و از کفر نه روشنی نار را که اینها من بعض کلماتهم  
 و هو المبادر من کلامه ایضا بعض القرائن و اما یا بهر کیف توحید در چه شمس و جسم ماری  
 یا با اعتبارات و تعدد و بسبب خواری خارجیه صفات که اینها جز آنست خواهد بود و از  
 الذات ماریه عن الصفات یا توحید در آن بحقیقت مجموعی و تعدد باعتبار احوال آن  
 پسوی ذات و عوارض خارجیه شده و اعتبار الذات مع الصفات کمتر شرح من بعض  
 کلماته و برین و تقدیر اجتماع وحدت و کثرت حقیقتین در یک چیز است که متنازع فیهاست

این کلام  
 در بعضی  
 نسخ  
 حذف شده است

و حال عند العقول السلیمة دین منسبیل غیر لازم مکنون التوحید اعتبار یا علی الثانی دان استیم  
 مع التقدر یقینی به عدم لزوم الاجتماع علی الاول لتعلق الوحدة بالذات عاریة  
 عن الصفات وتعلق الکثرة بها مع الصفات علی ان التوحید علی ذلک التقدير فیما  
 سبب یقینی فان الجسم مرکب من الاجزاء الکثیرة و وحدته الشخصية انما تكون بحسب الظاهر  
 و جمیعته الجسمیة و هو اعتباری لا غیر فالتشال لا یطبق علی المثال له من جمیع و نحو ش  
 فی البین بایین و البین بایین الصاف مخفی و مستور نیست که مجوز جریان این منسبیل  
 بعینه در باره الهی چاره و کزیری نیست از قول بزرگ اوستم و حجت اقنومین و قضا  
 الی الثالث و کونها من قبیل الاعراض و لا ینزل بقاتل و محبین تشال و باره و ثلث  
 هم نمی ربط و مهمل است نه معلوم میشود که دائره را برای اجتماع و حجت و کثرت مثال  
 داده و نه عالی میشود که از برای مجهولیت مساحت آن ذکر ساخته و هم از دائره چیز  
 ایا و یکدوره ایام و اوزان و دائره سطحی گرفته یا دائره خطیه اگر برای مثال وقوع کثرت فی الوحدة  
 از او در مقام ایراد کرده پس چرا مجهولیت مساحت از او غل داده و اگر برای همین مجهولیت  
 از او ذکر ساخته پس ذکر آن در مقام محجوز عنه که کلام در آن در اجتماع توحید و ثلث  
 مناسبی ندارد و اگر انکه مراد شش تشبیه مجهولیت توحید فی التثلیث در ذات الهی است  
 حشش بوده باشد و آن بجاست چه فرض کنیم تسلیم این مجهولیت سابقا بکثر  
 بین نکته که میان عدم ادراک و ادراک عدم فرق بین است عقل عدم حصول اجتماع کثرت  
 دو وجه تحقیق بین ادراک کرده پس این ادراک عدم با عدم ادراک اشیا و مجهولیت آنها  
 یکدوره تشبیه میتوان داد و قیاس میتوان کرد علاوه آنکه مراد و لایحکم مجهولیت حشش مطلقا  
 کرده چرا که از اعتراف معلوم می باشد بواسطه ثلث نموده که بنا فی قول او را اوست و ارد

بجواب از این سوال

و

دائرة خطية كلام و منافات دار و این قولش که نامی اشکال مندرسه در آن یکین در این  
 کرده می شود این خطی است که نامی اشکال در خط واحد در نمی گنجد زیرا خطی اعتبار است  
 در این سطحیت از این خواهد بود اما از او سطحی پس معاف من قول آخر است که اگر دست  
 که دایره احاطه کرده است ساخت نمودن بنوعی نام خطی است که نامش است به عبارت  
 دایره با دست و به بنیانی سطحی در با جمله فکانه میناک مضطرب تا بخود عن اجمال  
 و اجمال و با قطع نظر از این میگوئیم که دایره مذکوره در هر دو صورت یعنی خطیت  
 و سطحیت مثال اجتماع کثرت و وحدت نمی تواند شد اما علی الاول فلان الدایره منقسمه  
 تكون فاما اشکال الحادیه فی جودها و بی کون مطروقه لها و الف و المظنون کلاما  
 متغایران لایا فی تعدد واحد با حده الاخره فی بادی الرامی و الا فالدایره و لو كانت  
 خطیه ایضا منقسمه علی الاجزاء الکثیره طو لا بحسب القسمة الوهمیه و الجواهر المفروقه بنا علی اختلاف  
 الارض فلا تكون واحد حقیقی و اما بنا برانی پس اگر چه فرق ظرفیت دایره در مظهریت  
 اشکال این صورت ها است که از این خواهد بود لیکن تا هم تعدد بحسب اجزاء و وحدت شخصیته باشد  
 مجموعی یک کیفیتی و کل غیر تجزیه و اینا فلیست هذه الواحد و واحد لا فی  
 الحقیقه فلا یناقض التعدد الحقیقی و الکثرة و ایضا لا یلزم  
 فی الدایره وجود کل واحد بالفعل فضلا عن الاشکال  
 و انما ینها امکان حد و ثانی جعل الدایره مثلا لا اجتماع الواحد  
 و الکثرة لا یخلو من نوع صفاته و مخمین است کلام در تمثیل  
 و اختلافش که در خصوص این اسم احتیاج کرده چه تمثیل باعتبار اصله است که از  
 مثل است حال توحید اعتباری شخصی بحسب این مجموعی ترکیبی و لافاته

جواب ثلث

جواب ثلثات انسان

چنینا که مراد از ثلثات را بالاستقلال برای اجتماع وحدت و کثرت مثال قرار داده  
 بلکه از مجموع دایره و ثلثات و بخصوص تشبیه خواسته و منظور اینست که چنانکه  
 مساحت دایره واحد از ثلثات و می ثلث شعب حاصل میشود همچنین ذات واحد الهیه از ثلثات  
 ثلثه نصیب نمیشود مع استلیم بطلان ایضا اظهار این لایزال حاصل عن اجتماع  
 التوحید و الثلثیت فی محل واحد و کون الدایره مغایره لثلثات بالبادیه و مجموع  
 الاول نظر فالثانی فرما که لا یخفی و از همه عجیب تر آنست که می نویسد و دیگر تشبیه  
 در وحدت و روح و انسان نیز ظاهر و پیدا و این است وجه است بدین طریق  
 که اولایان مثل است بر روح و جان و بدن و هر چند که این ثلثیت در وجود  
 او موجود است باز شخصی است و خارج از این سخنان را که اخو که فسون و مضحک و بیایان  
 است ملاحظه باید کرد و امثال چنین کلمات قابل جواب و لایق التفات نیست بلکه  
 کجاست و صحت از این عین جواب است لیکن بخوف اینکه اگر مردم تشبیه کرد و جواب آن  
 نموده می شود پس بگوئیم که اولاد و مولف در بر شی مرئی را بر آورده ذات وجود و روح  
 و چونکه انسان هم شی مرئی است بیاید که امور ثلثه مذکوره و از غیر موجود بوده باشد و  
 هرگاه این سه امر را با سه امر جدید که در مقام افاده فرموده ضم کردیم بی تکلف باختران  
 خود او شش امر و ذات انسان حاصل کردید و آن ضعف ثلثیت است یعنی آن  
 که لا یخفی و همچنین چون ثلثین اولین را با ثلثین آخرین استین که مخرب انشاء الله  
 ذکر آنها می آید منضم ساختهیم حاصل جمع بدو دایره امر رسیده و ثلثیت متوسم به ثلثین  
 کردید و تا این بیان که از ان امور ثلثه معتبره فی ذات انسان شمار کرده اجتناب  
 کثیره فضلا عن الاجزاء الوهمیه الحسیه مثل است و از آنها تالیف و ترکیب یافته

مثل الارواح والنفوس والجلود والشعر والشحم والعروق والنج والعصب وکبرک از اینها می  
 است که مثل مثل بر اجزای کثیره مثل سایر الاجسام چنانچه استخوانها و اصغرها  
 تشریح و دست و چل و پشت و عروق و اسوای ریزه در جسم انسانی نوشته اند  
 و عروق را سه صد و شصت و شصت و شصت و شمار کرده اند و در باغ هفت طبقه و در  
 طبقه ذکر نموده اند و تقضای قضیه بدیهه جزو الخبز و غیره این اشیاء از اجزای انسان  
 است و بواسطه نمبطنه و ظاهر و روح و نفس باطنه و قوای آنرا از ماضیه و ماسک و دفعه  
 و غیره علاوه بر آن پس باوصف چنین کثیر کثیر و جود انسان را مثل تلبلیث  
 قرار دادن البی عجایب است و بهر کیف در اثنای چنین مرکبات توحید مینماید که اعتباری شخصی  
 باعتبار ایت مجبوعی چنانچه خانقاه و مدرسه را میگویند که یک خانه است حال آنکه در  
 حقیقت از اشیای کثیره تا لایف باقیه من الحرات و الاحجار و الاحشاش و آلات النبا  
 و حصول و صحت حقیقت نیست مگر در بی مطلق که از بزرگی منزله و مبر است و آن را  
 باری عز و جلال است که در این هیچ تعدد و کثیر را معنی نیست که اعتراف به تنفسه فی تعدد الارباع  
 علاوه آنکه از کلام مولف و مقام فائده پس جلیله حاصل گردیده و آن نیست که مولف  
 مذکور بدین ابراهیم و نظم امور آنکه که وجود انسان را بر آنها موقوف ساخته کشیده و آن  
 را در کس از روح و بدن هر دو قرار داده پس الحال وقت آنست که حسب عهده غنای قلم  
 در باب عیسی بن مریم علی نبیا و علیه السلام در مقام بیان بیاوریم پس میگویم که ای مولف  
 رساله قابل انسانیست عیسی است یا نیست علی الثانی پس اگرچه قول او مصداق است  
 خود را میگوید و گویند عیسی بسیار است و انسان فی البینه و الصبوة و التوکل  
 البشیر و لو از ما من الماکل و المشرب و النور و النقطه و استخوان

عیسی  
 صلوات الله علیه

والحرارة وليس قوله من غراب والطارة البحرات كالبهار الاسع  
واحبار الاموات باعجب من تكون آدم وحواء من غيرهم واب جميعنا  
وظهور خوارق العادات بل ظهور مثل تلك المعجزات بيننا على  
يد بعض الانبياء كادريس واليسع وموسى عليهم الصلوة والشفا  
وايضاً في المواضع الكثيرة من الانجيل عبر عيسى عن نفسه ابن البشر  
ابن الانسان كما في الفصل الرابع والعشرين من انجيل متى انهم  
يرون ابن الانسان آتياً على سحاب السموات انتهى وفي عهذه من  
الاناجيل وابن الانسان لا يكون الا انساناً كما تشهد به البديهة  
وايضاً عبر عن نفسه في مواضع عديدة من الاناجيل مرة بابن  
كما في الفصل السادس من انجيل متى ان يسوع  
نبي الاله في مدينته وعند النساء وبنيه الخ وعني بالبنى نفسه كما  
لا يخفى على من راجع اليه مرة بالرسول كما في الفصل الثالث عشر  
من انجيل يوحنا قول كلم يسوع عبد اعظم من سيده ولا رسول اعظم من  
ارسله الي ان قال من يقبل واحد من ارسله فانه يقبلني ومن يقبلني  
فيم يقبل من ارسلني الخ وايضاً جعله يوحنا في اول رسالته الى الاله  
رسولاً لا تشبه من العدد والنبي والرسول لا يكون الا انساناً فخر عن الله  
بغير واسطة البشر على الاصطلاح المتعارف المشتهر وايضاً قال عليه السلام  
في حقته في الفصل الثامن من انجيل يوحنا انا انسان كلمته بالحق الذي  
سمعت من الله انتهى فخرين بالانسانية ومضاهية عن ذات الله



سجانه حاکیا عنه وایضا ذکر الساباط فی البحث الاول  
من التبصرة الاولى من اعتقادهم الاجماعی  
مایدل علی اعتقادهم بانانیت هکذا الان الدین  
القیم یوان تعترف و تعترف بان ربنا عیسیٰ مسیح بن  
الدهاله و الان بانا الوهیت فمن ذات الاب مولود قبل  
وجود العالم و اما الانانیت فمن ذات الام مولود  
فی عالم الناسوت و انه الاله کامل و ان بان کامل نفس  
ناطقته جسم حیوانی منقسم و انه ماثل الاب  
بلاهوتیت مفعول للاب بنا سوتیت و انه الاله و انسان  
و یس بانین بل سیح واحد و انه واحد لکن لا بجلول  
اللاهوتیت فی الجسم بل باستعمال الجسم فی  
اللاهوتیت و انما کل واحد لکن لا بتفریق الاجسام  
بل بانحاء الأشخاص کما یکون النفس الناطقة و الجسد  
هکذا یکون الاله و الانسان سیما واحدا استمر  
و این کلام که هیچ دقیقیه از وقایع اجتماع نقیضین  
و استحالات جنس مثل ظهور و احب بصورت ممکن  
و انضمام تقدم بصفات حادث و کونه محصل  
الاعتراض و مثال ذلک و ان فرد کذا هست  
نکته و صرح بطلوب ماست کما لایخفی و علی الاول

يسألون كيف روح ونفس باطنية وبينهم سرية تانبا بر اعتراف مولف در ايشان هم موجود بود  
 وبقوله تعالى في سورة النحل ان الروح الامرية من امر الله تعالى وبقوله تعالى في سورة النحل  
 ان الروح الامرية من امر الله تعالى وبقوله تعالى في سورة النحل ان الروح الامرية من امر الله تعالى  
 او بالمثل في جميعا فتلك عشرة كاملة او الحلول كذلك فيها نيك  
 عشر من اوله بخلق به تعلقا خاصا من دون اتحاد وحلول فتلك  
 عشرة اخوات والاتحاد اى اتحاد الاثنين وسيا اتحاد الواجب  
 مع الممكن وحلوله فيه مستحيلان كما اعترف المؤلف ايضا  
 باستحالة تبدل الخالق بالخلق وتبدل القديم بالحادث و  
 الانسان مع انه لا يعرفون بها فبطلت الاقسام العشرية  
 الاول باجمعها طرأ على ان الاتحاد والحلول في الجسم المنقسم  
 الي اثنين الحدوث والنقصان المفروض في بعض الشقوق فحش  
 وانهم وايضا للاتحاد يؤذن بسبق التعدد والحلول مع ذلك  
 يشعر ببقائه بعد ايضا وكل منهما ينافي القول بالتوحيد الحقيقي  
 فيهما واما التعلق المحض من دون اندراج وحلول وتخصير  
 بجسم كعقل الروح بالجسم تعلق التدبير والتصرف كسائق  
 اليه كسواء او تعلق تدبير الخالق بالعالم والعالمين كما يشعر به  
 بعض كلمات السابقة فهو اصرح شئ في التغاير فلا يقال للروح  
 انه عين الجسم ولا الخالق انه عين العالم والعالمين فمن  
 وجهه يسوغ ان يقال هذا التقدير ان تطلق الالهوية على

كلام در عيسى باعتباره حلول اتحاد با ذات الهى

الانسان بل يسوع انما الاله والانسان انسان فتقول انصاره على انكاه  
 الباطلي انه الاله وانسان وليس باثنين بل يسوع واحد بسفطة  
 بجمته ومغلطة محضه كما لا يخفى على ان تعلق ذات الواجب بممكن خاص  
 بعلاقة مخصوصة مثل تعلق الروح بالجسد بل مصححة للالهيته دون سائر  
 الكمالات آية الاحتياج اليه وهو يستحيل عليه ايضا لا بد لهذا التخصيص  
 يمكن دون آخر من وجه التزجج وايضا لا يبقى حينئذ لصدق الاله  
 مغايرة عن صدق الابن الالهذا التعلق الاعتباري وانتم تدعون للتأثير  
 الحقيقي فانه على هذا التقدير ذات الواجب من دون تعلق مرتبة الاله  
 وهي مع التعلق بالانسان في مرتبة الابن وظاهر ان الذات لا تتبدل  
 بهذا التعلق الا نحو من الاعتبار فيبطل التثليث فاذا نبطت الامتياز  
 المذكورة باسرها فتقول له بدالك روح عبارت از وجود باطنی انسان است  
 که بنا بران محتاج و قابل تکلیف است و جان که باین روح و بدن میباشد  
 عبارت از نفس ناطقه است اقول اولاین تعریف روح از کجا برآورده  
 ظاهر کسی باین تعریف عجب متکلم شده باشد بلکه مولف از اول  
 خود تراشیده و اختراع کرده تا اینجا با قطع نظر از این امر میگویم که صاحب  
 رساله از وجود باطنی انسان چه چیز را اراده نموده اگر مراد نیست  
 که روح امریست فنی و غیر مادی پس امر نفس ناطقه هم موجود تخصیص بر روح چیست  
 و اگر مراد کاشش خبری دیگر است فعلیه البیان و ثالثا از اول مسئله احتیاج و سبب  
 قبول تکلیف قرار داده حال آنکه انسان جمیع اجزای ممکن و محتاج است تخصیص بر روح

در بنیاد و بجا و نیز مایه تکلیف در انسان کما هو المشهور والمعروف همان وجود نفس  
ناطقه که مدرک کلیات هست میباشد پس این روح جدید را که ماسوائی نفس ناطقه  
سبب تعلق تکلیف قرار داده افاده تازه است که گاهی نشنیده شده کاش که  
روح این نفس ناطقه که مدرک کلیات هست تفسیر میکرد و جان را بروح حیوانی که در سایر  
حیوانات عجم حاصل موجود می باشد بالعکس که تا هم کلام او صورت محبت دشت باز نمی  
نویسد که جان باین روح خود بدن میباشد کسی از مولات پیرسد که این تو سبط  
مکافیت یا توسط زمانی از ارباب مشاهده دریافت کرده یا بدلیل و برهان معلوم نموده  
ازین حرفهای بی سرو پا خبر تضحیق قرطاس دیگر چه سود از این کلام حالی میشود که  
بدن انسانی و انبیا روح میباشد زیرا که بدن را متفرّد عن الروح بر یک طرف قرار  
داده و دل را لا متفکّله تهم که نایا وجود باطنی انسان مشتمل است بر هستی و علم و اراده  
الای قول یک نشد و شد این طرفه افاده است چه ظاهر است که یک شیئی را دو وجود میباشد  
و وجود باطنی را که سابقا ذکر ساخته است احوال این کدام وجود باطنی است که با آنرا  
درین محل مذکور میسر و مکرر اینکه در همان وجود باطنی سیاحت که روح را بان تفسیر کرده  
یعنی روح را مدون آن قرار داده سه امر ثابت نموده باشد پس وارد میشود بر او  
اینکه در نفس ناطقه هم امور ثلثه مذکوره موجود است تخصیص در خصوص روح فخر لغوا  
و هم عاید می شود بر او اینکه چو در ذیل بیان صفات روح ذکر صفت قدرت و کرامت  
را که در مقابل علم و اراده است فرو گذاشت نموده و در بصورت نوبت از ثلثیت میگردد  
بهر کیف و بنیام و اتمثال آن وحدت شخصیه باعتبار ذات و تعدد بحسب صفات  
من معون اجتماع فی ماده واحده و لا تعد و رفیه اصلا کما مراراً قد ذکر قول که ثالث

گویند انسان مبنی است بر فکر که بغیر از خود او دیگر از ان علمی نیست لیکن در کلام بیان  
 و ظاهر میشود و خائنه که با صورت می نهد و چون فکر سنگین کرد و قوتیکه درین جهان است  
 بواسطه فکر بر عظمه آمد و دیگر می نماند بلکه این را با خیر و بد و دیگران هم مثل  
 همین و بغیر نیست زیرا که اولاد این تمام کلام و لف و ثقیات متعلقه بذات انسان  
 بوده و هر کس که از ان که غیر انان غیر از انی است درین عالم چنانست دارد و نامها  
 تخصیص بکلیه انسان درین امر بجاست کلمات حین و مکان هم چنین و اینها هم  
 نامها کلام و عطف و تاض صریح و از وجه اول کلاس و ولایت یکدیگر را یکدیگر متشکل است  
 بر فکر غیر ان از امور خود و کویا اشعار و هست یا اینکه اراده مولف نیست که در ذات کلمه  
 بدون آن در کلمات اخیر و او مشخص است بر عکس آن یعنی اشغال خود فکر بر فکر که بغیر از  
 آنست و هم بر قوتیکه از حکم فکر ظاهر میشود و ازین جهت تبلیغش لازم می آید و حال آنکه  
 یک کلمه محفوظ از اجزای فکر است و فکر از اجزای آن و پسند و حکم و قوت بسوی فکر  
 محض یعنی و لغو بلکه این هر دو صفت انسان است علاوه آنکه در خصوصیت تبلیغ است  
 می آید یا اینکه تبلیغ قوت است و اگر عطف و این است که خود انسان نسبت به خود و دیگران  
 متشکل است بر قوتیکه فکر و کار و قوت پس اگر چه این امور دارای عبارت است و نیست  
 اینهم باطل است او را با حجت اینکه فرض و تسلیم اگر انسان نسبت به یکدیگر متشکل است  
 از نسبت نسبت به امور غیر از کلمه متشکل امور که در این است پس آید که در وجود او  
 که باقی می ماند که قضا یا قضا یا خود فکر و فکر که در این است و در این است  
 متشکل است نسبت به امور غیر از کلمه و کار و قوت و در این است کلمات در زبان  
 و نامها نسبت به این تبلیغ و در این است که هر محصلی از این همه کلام را در این بگیرد

و از اینجا حالی گردیده بطالان کلام آینده اش که پس از ثبوتهای مزبوره آشکار و یقین است  
 که در موجودات نیز تسلیت ذات الهی اضحی اشاره بر قوه است از هر چه بنا بر تفصیل سابقه  
 اینجی مثال از اشکله مذکوره بر این تسلیت منشرح و لو اشاره غیر صریح معلوم نمیشود اما  
 ذلک فی بلامرئیه قوله و علاوه برین محال است که وجود ذی عقل حدت مطلق بوده باشد که  
 چنین وجود خالی از عقل و علم و خارج از قوت و فعل نمیتواند بود چون اگر انسان را عقلی  
 علمی یا قوت اراده و فعلی نبودی را اینجا حال انسانیت می معدوم بود که لهذا معلوم شد  
 است که انسان هر وجود ذی عقل حدت منحصر نخواهد بود بلکه میبایست که تسلیت  
 یعنی در اینستی و علم انست و قوت اراده بوده باشد و این نسبت بخدا نیز محقق است  
 و بهستعین این کلام مخدوش است بحد وجه اول آنکه مکرر گوش کن از اول و ثانی  
 آنچه شده عقل نزد او بیکار است پس چگونه حکم بهتعالیه بشمار جای از او صادر شود و دوم  
 آنکه مراد او از عقل حدت یا نفس ناطقه انبیایشی آخر که مجرد و مدرک کلیات باشد و بر  
 دو تقدیر رساند آن سوچی خدا کار ذی عقل و شعور نیست پس فرض وجود تسلیت مذکور  
 در ذی عقل وجود آن در ذات الهی لازم نمی آید سو هم آنکه استحال وجود حدت مطلق  
 در ذی عقل حسب ادعای مستلزم حصول تسلیت بالخصوص دانست غایه الامر آنکه  
 تعدد بوده باقل من الثلث و اکثر چهارم آنکه اولاً وجود ذی عقل را شتم عقل  
 و علم و قوت اراده قرار داده بود و بعد از آن در آخر کلام در همان وجود عرض عقلی  
 افزوده و این امر باعث تضاد صریح و مستلزم تریح است و من الثلث قطع نظر از آنکه  
 اسناد استعمال سوچی وجودی بیکشی موجود شتم را بن میباید و نیز وجود او وجودی  
 دیگر نباشد همچنین قوی را بار داده مقید که در من الکرهیه و غیره با علم در آخر کلامی

۱۴۴  
 تعارض نمودن محض لغوی محل بحث پنجم آنکه این خود ظاهر است که اجماع و مدت و غیره  
 بر محل واحد باعتبار واحد که شاملی آن نیاید نفی میکنیم مطلق تعارض است  
 و وحدت را و مثالهای مشابهی که منطبق میشوند و درست نمی آید چه وحدت در آنها  
 باعتبار ذات یا بیست مجبوری است و کثرت باعتبار صفات یا اجزاء مختلف مثلا الوحد  
 و اکثره و هو خارج عن محل البحث که امر را انقباض و اجمالاً قوله زیرا که چنانکه از کلام خدا و  
 خلقت عالم هوید است خدای قادر و عالم و حاکم و خالق آسمان و زمین پس باید که در ذات  
 پاکش علم قدرت را در فعل بوده باشد و بنا برین لازم می آید که علم که در ذات الهی است  
 از ذات و قوت ازل و تیز از علم امتیاز داشته باشد در خیال بایست که شخصی صاحب  
 و طالب حق قابل نسبت ثلاثه ذات بذات بود و ثبوت را قبول کند الخ اقول و منه الاستغناء  
 جواب این کلام بچند وجه ممکن است اول اینکه اگر چه نقص الامر و واقع ذات پاک  
 الهی متصف بحال علم قدرت است لیکن مولف رساله از اثبات آن عاجز زیرا که  
 طریق اثبات آن در صورت وارو یکی اثبات آن بدلیل عقلی و دیگری استناد و در آن  
 بدلیل سمعی که کلام الهی است و او صیای علم است که در صورت بنا بر طریق و متصور  
 نیست اما بدلیل سمعی پس ازین جهت که بحیثی سطح که کلام الهی و کلام غیر باشد  
 موقوف است بر ثبوت نبوت و ثبوت نبوت موقوف بر اثبات علم و قدرت و  
 و استحالة تجویز نقص و عیب بر ذات او سبحانه پس اگر اثبات علم و قدرت هم  
 موقوف بر کلام الهی و کلام نبوی و وحی باشد و در صریح و توقف نبی علی آنکه مسلم  
 دانسته می بر نفس خود پس مست لازم می آید و هو باطل بدیهه و اما بدلیل عقلی پس جبر  
 بهیچ وجه نمیتواند بگوید غیر ممکن زیرا که عقل انسانی و بدلیل ایمانی و معارف بگوید که نیست

کما صفت بساتنا فاذن لا یسل لنا علی زعمنا لی اثبات قدره الصانع حکیم وعلیه السلام  
 کفر فی ثبوت ملائکه و فاعلام و هم و نیغام جزا و کسبستی عقل را که خود مولف ساقیاد  
 لاحقاً آنها بر بعضی بنهای عقل ثابت کرده و فرموده است نموده و در صورت ثبوت اثبات  
 که نشانه تخفیس سید سوم آنکه علاوه بر آن چنانکه علم و قدرت از صفات کمالیه است تخفین هم  
 از ثبوت و ادبیت وجوده و او را که سموات و مبرات و غیر هم از صفات ثبوتیه جمالیه است و  
 تورات و بنی ثمانیترند بای آنها موجود و چنانچه در سرفانی تورات در فصل سوم آن در  
 فرعون مطبوع است که حضرت موسی بدرگاه الهی چنین عرض کرد فان قالوا لی ما اسمک  
 ما اقول لهم قال قل له الذی لا یزول انتهى و در فرمود چهل و یکم زبور حضرت داود  
 میفرماید تاقت نفسی الیک یا الله ظنیت نفسی الی الله الحی و نیز در فرمود حضرت  
 و یقسم ان زبور است الرب عالم و یری ما فی العمق و یعلم ما بعد السموات  
 انتهى و نیز در فصل ثبوت و یکم فراول تورات در قصه حضرت ماجر و سبیل مذکور و سیم  
 الله صوت الصبی و نادى ملائک الله یا هاجر من السماء وقال لها مالک  
 یا هاجر لا تخافی فان الله قد سمع صوت الصبی حیث هو انتهى برین  
 تقدیر تلخیصی که از اختراع کرده محض ابی اصل از سبیل باطل میشود چهارم آنکه میفرماید  
 مولف قائل بعینیت صفات الهی است بمعنی اینکه جناب باری عز و جل صفات کمالیه خود  
 بسببی وصف زائد که معایرات باشد افتقار ندارد و الا لازم است که با بغیر مثل بندگان علم  
 قدرت ما زائد بر ذات ماست گاهی بسبب اعراض و امراض از ذات ما متفک میشود گاهی  
 ذات ما حاصل و اما ذات پاک الهی پس قائم تمام صفات کمالیه خود نیست و یا قائل  
 تمایز آنها از ذات است علی الاول و در این حق امتیازی و تمایز میان ذات و صفات

و  
 الاذنی



صفات متحقق خواهد شد چنانچه مطلوب است تملک حقیقی بلکه تکثیر بر هم نشود چه تعارضات  
برین تقدیر نیست مگر باعتبار مفاهیم و علی الشافی پس با قطع نظر از اینکه بابر تقریر سابق  
تخصیص تملک بجای است اجتماع کثرت با وحدت حاصل گشته لکن الاولی بحسب الضعاف  
والتانیة باعتبار الذات پس لاجرم علی حکم تعدد قدما و الهه لازم می آید و توضیح می  
سیخورد و علاوه آنکه تسویه بیان الهه در صورت صورتی ندارد و مع آنکه تقولون الان  
ماثل للاب لقیام البعض ببعض و احتیاج به و نقضه الهه بلکه در صدق الوهیت هم در  
بر صفات آیده کلام خواهد شد لان الصفة الزائدة لا تصلح لان یقال فی  
حقها انها الهه قادرا عالم کمالا یخفی اما جواب از امر تانی که نقل شد از فرق  
باشد پس نیست که مدح و المنة نوبت مولف از خوش عقاید دینی یا نجاری رسید که مفاد  
تیشیت کل شیش در خصوص تملک خود در بر سر تائید و استمداد بر آمده دست بدامن فرق  
بت پستان حکما می نمایان که سبک جمیع غیر ان تمامی ملل و ادیان اندر دله ایشان سرحد  
این عقیده مصیبت هست و مدح و ستایش آنها کرده که در تمامی عقاید با ایشان شرکت بود  
باشد چنانچه خود نیز در اواخر کلامش بطور دفع و دخل آن اذکر ساخته سبحان الله میداند که  
که ازین جگاتها و هاساها چه بر می آید آیا بکوشش بر شش رسیده الکفر بلکه واحد این مقصد  
دنیا نیست که در ان فلان فلان استمداد و استعانت جویند و بهر غلبه خود بر خصم راه مگر  
و حیران بپویند مقدمه دین بسیار نازک است در ان اشغال چنین تجلیات و او با هم اقبیل اغضا  
احلام می نمائند و نمی توان کرد اگر چه در مثل بت پرستان حکما و فیلسوفان ایشان قایل  
تلیت شوند هیچ و هندی بر خود در اصل اصیل توحید مانسی آید بعد از تصحیح نقل بر وجه معقول  
مولف لازم چه سابقا چنانچه از دست که از مولف در فهم مطالب بخود تصور واضح و خطا

تجارب و عقاید  
در توحید و الهه

بین قاضی واقع گردید و نقل او کجا معلوم شود که آنچه از عقاید دیگر فرق باطله است  
 کرده صحیح است و نقلی است بلکه از کلام صاحب مل و نقل که در باب مذکور افلاطون نوشته  
 خلاف آنچه مولف آنرا باو منسوب ساخته ظاهر می شود و عبارت بعد نقل شش صحت  
 الهی و سببه هکذا انه قال ان للعالم مبدءا واحدا ازلیا واجبالا  
 عالما بحجیم معلوماته علی نفع الاسباب الکلیه کان فی الازل  
 ولم یکن فی الوجود مسمو ولا ظلل الاضلال عند الباری تعالی و ربما  
 یعب عنه بالهیولی و ربما یعب عنه بالعضر و لعله یشیر الی صور المعلومات  
 فی علمه ثم قال فابعد العقل الاول و بتوسطه النفس الکلیه قد نبعت  
 عن العقل انبعاث الصور فی المرء لا و بتوسطها العضر و یجب عن  
 ان الطیولی الی همی موضوع الصور الجسمیه غیر ذلک <sup>انهم</sup> العقل  
 و اگرچه بعض الفاظ این عبارت بسبب سقم نسخه کتاب مشکوک فیه باشد و لیکن  
 ما هم مطلوبها از ان بجهت سببیه حاصل است که افلاطون عقل اول و نفس کلیه و هیولی را  
 و مخلوق الهی می دانست اگرچه بنا بر علم باطل خود از قدیم شعوره لیکن تثلیث و ذات الهی را  
 نداده چنانچه مولف از حکایت کرده بلکه علم قدرت الهی قبل ذکر ابداع عقل و نفس او را  
 ذکر ساخته اینک از عقل علم الهی را اراده کرده باشد چنانچه مولف فهمیده و سقم تصدیق عقل  
 باول دلالت بر یحیه دارد و بر اینکه بدیکر عقول نیز مثل جمیع حکما قایل بوده است و سقم مثل  
 افلاطونی یعنی صور عقلیه موجودات که در ازل برای آنها ثابت میکرد و معروف و مشهور  
 و درین کتاب هم مذکور است پس احوال تثلیث و در شبای قدیم بنا بر علم مولف باقی  
 می ماند که ذنب تثلیث و سبب آنرا کلام بعضی ماهرین که عبارت از پس

مرزا کلب علیخان بهادریست جنک ولد از محمد تقی اسفهان است و اطلاع کلی کتب  
 و اقوال بر همه تفصیل عقاید آنها داشته اند خلاف آنچه مولف آن را از بر سرچشمه کتب کرده  
 حالی میشود و تفاوت در الفاظ علاوه بر آن چه بر همه هند از این شخص به برمه یا برهما  
 و بشن و همین تعبیر نمایند و بعضی ایشان در اسم نامی بجای سین میباشند و بعضی  
 نوشته اند و بعضی آخر اسم ثالث را شیو یا سپوشین معجمه یا سهله می نامیدند  
 و مولف از آنها به برمه یا بالف و بشنو و شیوه زیاده که از این لفظ تعبیر نموده و آن  
 مطابق با کلمات مذکوره ایشان ندارد خلاصه آنکه این سه کس زو فرقه موجود از برهمه  
 بند که ایشان را از یکی خوانند مخلوق خدا هستند و فرقه مذکوره ایشان را مقربان خدا  
 و از کارگزاران او عالی قرار میدهند و بالویت ایشان قائم نیستند و خدای واحد حقیقی  
 را به تعبیر پارسی و بهگون و زکار و امر و زنگار سر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر  
 میدست و پاد و ام و اقی تعبیر نمایند و کلام بعضی ما برین که در صدر این عبارت از  
 بان رفته مصرح یا معنی است بلکه بعضی مذکور این سه کس را از افراد ملکی محسوب  
 و العلم عند الله چنانچه ایشان هر صد کتاب خود مینویسند و سه نفر و پیر و پیر و پیر  
 و احوال ایشانند بر ساجه کار ساختن قالب و پیدا کردن متعلق باوست و بحسب طایفه  
 مذنب اسلام بر همان اثر ایزل باشد و بشن که کار و ردن متعلق باوست و بحسب طایفه  
 اسلام بشن میکارند است و همین که کار و موت باو متعلق دارد و مطابق اسلام همین  
 غز ایزل است و در حالات قدس ایشان شکلی نیست زیرا که مذنب اسلام همه اینها ملائکه  
 مقربین اند و پیر و زجاجی دیگر مینویسند و او را از آن که در هند پیدا شده اند و که  
 بسیار از میانها ظهور آمده اند و او را هم میگویند و این معانی است که در هند و پیر و پیر

قائل بالوحدیت آنهاست خود عدد و اوتار سبت و چهار سبت و عوام گویند که سبت و چهار سبت  
 خدا در دنیا پدید می آید لیکن محققین این فرقه مقرر اند که بیکوان زینکار و امر یعنی بی صورت  
 و جسم و دائم و باقیست و اوتار نشن که یکی از سه مقربین مذکورین است و کار پرورن و رحمت  
 خدا و متعلق است و جهان واقع شده از برای آنکه محبت لوازم کار متعلق خودش که  
 پرورن و رحمت است هرگاه بمخلوقات از الالم و رحمت خیری می رسد نشن با شکل مختلف  
 بصورت مناسب وقتی در دنیا آمده آن رحمت را از خلق دور کرده باز عود میکند بلکه  
 مقرر اند که درین سبت و چهار اوتار نشن گاهی بقدرت و طاقت خود مانده و بعضی  
 اوتاران در وجهه که ده انس مصطلح قوم ایشان است و بعضی اوتاران چهار انس همچنین  
 مناسب حال هر زمان بقوت و طاقت خود می آید و چون درین اوتاران اوتار چهارم خدو  
 سر نمی کشد و اوتاران بود برای آن اوتار دارند که وجهه توانائی ایشان در  
 رام خدو نشانزد و وجهه در سر می کشن آمده و اوتار کامل در سر می کشن واقع شده  
 که باز مقام نشن از نشن خالی بود و حاصل بصورت گرفتن نشن در اوتاران محققین انسان  
 نشن شده اند و صورت گرفتن یا بر ممر اقرار دارند و محبت آنکه اعتقاد دارند که در مهابرتی  
 یعنی قیامت بکری خدوات واحد بیکوان کسی باقی نخواهد ماند و نشن در مهابرتی غیر  
 و پو بهایم معدوم و فنا خواهند گشت پس باین وجه هم اوتار بیکوان چون و چگونه ممکن  
 نیست طرفه ترا که هندوان عقائد مختلفه دارند بعضی میگویند که خصوصیت بایا بر مریخی خداوند  
 بر قدر که نشن است بر مهابرتی و مریخی و سوره احدیر اینست اند اسلسله عقیده  
 و عبادت خود و توسط بشن و امیر ساند و دلائل و حجت بشن اثبات این عقیده را کرده اند  
 و بعضی که بر عقیده این است و در سلسله شان مرید شده اند و آن فرقه را شیو گویند

مهاویر افضل از باقی بزرگان دین خود و اندک طوریکه مقتدر باشند را گویند و بعضی دینی  
و بعضی بر مباح و بعضی سوریج را افضل از دیگر دیوتها دانند الحاصل بر فرقه چهارم سلسله است  
سلسله خود را با ذات خدا متحد و اندک متفق علیه یعنی نیست که نشین خدا و خدا و او تباران  
حلول کرده پس بر کاه جلال اهل مذہب و معتقدین ایشان در باب او تباران چنین تمیز قابل  
باشد پس چگونه گفته اند که خداوند تعالی شایسته بقول عوام هستند و آن جسم گرفته در دنیا متولد  
شده و نیز در جای دیگر میسوزند علاوه بر آن دلیل بر اثبات الوهیت او تباران اهل مذہب  
که بیان بسیارند همین است که نشین که ذکر آن سابق ذکر یافت که بمجموعه ملائکه مقربین است  
بصورت آنها و دنیا پیدا شده و حال آنکه حقیقت نشین بی نوشته ام که کار پرورد  
تعلق با و در و چنانچه کار پیدا کردن بر برهما و کشتن بهیمن غلط دارد و در برهمنیت پیاس  
میفرمود که رکن سر و پیر بر برهمنی صورتی چون علاوه از این سه دیوتها است و حلول  
کردن و صورت گرفتن از نگار سر و پیر که او از خدای بی صورت است و جسم او تباران  
از کتب ایشان پیدا نیست فقط حلول او تبارانش نوشته شده است و نشین بی از آن سه  
ملائیکه مقرب در کاه الهی است پس باین دلیل همه او تباران خدا میداند و اندک انتہی و بطریق  
عبارات کلام مولف رساله در فروع است بحد و جمل اول آنکه از کلام صاحب رساله چنین ظاهر  
میشود که قول بتوحید الهی و اعتراف باین اشخاص نشین و رسیان بر رسیان و هند و یان  
بهند و اشعل شایع و متعارف است بلکه بعضی کتب قدیمه ایشان یافته شده و حال آنکه  
از این عبارات و جمل خارج محکوم است که این مذہب افضل هم در میان ایشان مروج  
موجب تصور و تحقیق ایشان است و و هم از این مآخذ نقل کرده که برآمد و میشنود  
شایده مانند ذرات واحد است و سوال نمودن که آیا این مذہب است که ملائکه مقربین

است و عقل است آتشی صریح مخالف و معارض بکلام یاس جی و کتاب بدانت است که  
یک نفر خیرین و کاملین ایشان بوده و بعضی ما برین از انقل نموده و آن نیست که بر  
پار بر بر یعنی صورت چون علاوه ازین سه دیوته است آتشی و هم سابق ازین دینی که  
بعضی فرق از ایشان بشن التفصیل و ترجیح بر دیگر دیوته میسند و بعضی دیگر بعضی از ایشان  
چنین برین تقدیر هر دو دعوی مولف رساله مخدوش و متفحیح کردید سو هم که علاوه  
عند الاستفاد بعضی برینان بالمشافه و دعوی ما اعتراف کرده اند که این هر سه  
را خدا یان خود قرار میدیم بلکه مقرران خدای پذیریم و این الروایه من الدرر و هم قرار داده  
که ما در همان داریم که در مهابرلی یعنی قیامت کبری سوای ذات زنگار سرپ یعنی خدای احد  
حقیقی کسی دیگر ازین دیوتها و غیر آنها باقی نخواهد ماند پس در صورت الوهیت چگونه عدم و فنا  
برایشان روا باشد و بعضی از بعضی ما برین هم این عقیده را از ایشان بیان نموده غیر معلوم  
است که ایشان در بعدگاه خود صورت بشن و بر مره و غیره میسازند و متعرف اند که  
ایشان صاحب صورت بوده اند و هم احوال پیدایش و حدوث وجود آنها در کتب  
خویش که بسیار مذکور چگونه میتوانند شد که خدای زنگار سرپ یعنی خدای بی صورت  
و دست و پا صین آنها بوده باشد و اما المحلول فلا نشتم العینیه و الاستحاضه  
سبق التعدد مع کونها محالین فی نفسیهام مع ان النصارى لا یعترفون بها  
تکلیف تیم التشبه و النظر فاما مقام تفسیر است که تا برینان و هندیان هندیم قایل تو حید  
الهی باشند و ذات او تعالی را بر پار بر مره و زنگار سرپ تعبیر نمایند و میجان که خود از ازل کتاب و  
صاحبان شریعت و دین قلم میسند و در کتاب تملیک گرفتار و در شرک میسخر غرق شوند و خود  
بمقادیر غریق نشست بکلیه خیرین بکلام مریکی از او یان فلفله باطله متمسک شوند و آنها را استناد

و استقامت خود و جویند کسی درین یکی برای ادوای ایشان تن در نمید و پیرمان حال ایشان  
 نکرودان بدشمنی عجب چهارم آنکه باتفاق مولف هر یکی ازین افراد را اختصاراً یعنی در  
 که در دیگری حاصل نیست پس در صورت عینیت چگونه خصوصیت صورت می بند و تخم که با نظر من  
 و استایلم که مراد بر اینهم همان اجتماع توحید مع الثنلیت حاکم علیه انصاری بوده باشد پس  
 از فاعل شدن آنها در صحن صیغین استعمال آن هیچ رخنه و دهنی راه نمیداد بلکه چنانکه روی کلام  
 مابوسی انصاری بوده الحال بر اینهم بدین بهام ملامت میسیم که در لیس الا و ایضا  
 فلیس کون ملک الواقعة و لیل علی حقیقه که انصاری بگوید لیکن کونها بعینها و لیل  
 علی بطلانها بل الاخر اولی و احسن کما لا یخفی علی اولی النبی و کما ان الکلام فی  
 موافقه بعض الفلاسفة کا غلطون و اخرها و اما استناد و توالی تخفیف بل تصوف که قائلین  
 به وحدت وجود باشند و با خصوصیت نیست خود و احتیاج نمودن از آنها این اصل را میستند و  
 مستبعد است این احتیاج منی است بر و در و در و نهان خط انصاری و در تعالی ان کما یهابان  
 فاذن الاحتجاج باطل فی نفسه اول اثبات او عای مشروطه نیست مع التوحید  
 رایا او عای اجتماع مطلق وحدت و کثرت حقیقتین او و ماثبات که است  
 سند چنین فی الفرقة الحققة الاسلامیة و کما یستدل و همان مذهب ایشان  
 منبذ عان اما الاول فلا یم یقولون بکفر انصاری بکفر فوایم  
 بالتلیث و حصر الالهیة فی الاثانیم الثلثة پس چگونه می تواند شد که ثلثیت مخرج  
 انصاری و کلام ایشان یانته شود و چنانچه فاضل میباید که از معتقدین اهل  
 حق و هدایت و فوایم شرح و فوایم جناب امیر المؤمنین علیه السلام علیه السلام  
 سرور که سید هیچ چیز از حق جدا نیست هیچ چیز از حق جدا نیست و هیچ

و کما یقال حقیقاً بل تصوف

که میفرماید باینکه چون من نبودم <sup>ثلاثة</sup> ثلاثة الا هو را بعد من و میفرماید پس  
صرتك الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة الخ و ظاهر است که نقل  
من بعد از این آیه کفر بضایع است خواسته و اما فی الزاد اول پس ازین جهت  
که ایشان اوهامی توحید حقیقی نمی بینند و بر عزم خود در وجود و تسلیم با خدا می خیزند و شریک  
نمی پذیرند و غیر واجب الوجود و نزد ایشان در عالم شود و چیزی دیگر موجود نیست پس اینها  
وجود مطلق را قرار داده اند و از او احد با شخص میگویند و واجب الوجود میدانند و حقان  
اشیاء را اعتباری قرار میدهند و الاعتباری را اعتبار که مثل بضایع است و دنیا حقیقی  
را بین الایات و الموجودات ادعا میکنند و هر چند که قول مذکور ازل تصورات مضایع است  
سفسطه من مبنیات السوفسطائية و شمر مضایع کثیره مثل متبانات و مانند آن و با غریب  
شرایع و ابیان است که ما مستطیع انشاء الله تعالی علی نظر منها لیکون <sup>متمم</sup> متمم حقایق  
احتجاج از اقوال آنها باز و عدم ادعای جماع الی کثرة الحجة فیهم <sup>الاجماع</sup> الی جماع  
کذا لک بما لا یجفی علی اولی الانصاف و کند که هناك بعض عباراتهم  
الدالة علی ذلک و هو انه نقل عنهم انهم يقولون ان العالم کله  
من المجرذات و الماهیات هو الواجب تعالی فان العالم کله  
تطورات و تفیناته و لیس شئی تغایره بل هو الحق بقصور و بصور  
مختلفة یشتک کل الاشکال متنوعة و يقولون ان مثال الوجود  
الحق و ظهوره فی الظاهر بعینه مثال المداد و ظهوره  
بصور الحروف فکما ان ظهور المداد فی صور الحروف لا یفصح  
فی صلاته و متشابهة حقیقتی فکذا لک ظهور الوجود فی



صور الموجودات لا يقدح في صفة وحدته ووحدة حقيقته الى غير ذلك مما قالوا  
 وحينئذ في مبنى اين كلام صريح است وراينكه ايشان او ما ان توحيد حقيقي مبدئي  
 و تكثر و تعدد و زواياها نيست مگر اعتباري بي اعتبار و كاشش كه اين تكثر اعتباري  
 ايشان هم بغير بسوي تثلث اعتباري ميشود با حجاج نصاري از كلمات ايشان اعتبار  
 و مناسبي داشت حال اكه از چنين نيست بلكه حق اين است كه اين تكثر و تعدد اعتباري  
 شان با ياليني و عدمي نذر و زير كبر جميع موجودات و نامي كائنات بنا بر خود نام سدي  
 مظاهر الهي و صفات و حجب الوجود و تعالى شانه ميشود كما صرح بعض متقدمين  
 بعض رساله هو الوجود ماني الوجود كالا عين واحدة هي عين حقيقة الخلق  
 و هو الوجود و الشهود و هذه الحقيقة الواحدة لها مراتب و ظهور و  
 بروز و لا يتناهي ابداني التعيين و التقيد و لكن كليات هذه  
 المراتب مضمرة في سنة اثنان منها منسوبة الى الحق و ثلاثة الى  
 الكون و واحدة هي الجامعة بينهما المرتبة الاولى مرتبة العين  
 الاول و هو التعيين الاول يعني تعقل الحق سبحانه نفسه بنفسه و لا يملك  
 لها من حيث تعينه و علمه بها و جميع الصفات و التعينات و الماهيات  
 على سبيل الجرم و الاجمال الى اخره ما قال انچه بعض كلمات اينها شعر بان  
 است از تثلث مراتب و درجات الهي كالذي حكاه المؤلف عنهم فمع كونه ادعائيا  
 محضا و ايضا اعتباريا صرفا لا حقيقيا متزايا و الفرقه السخيه الثلاثة تدعي  
 التثلث الحقيقي كما تر غير مرة فهو معار عن بكلاما يحتمل الاحتمال  
 بزيادة المراتب و التجليات على سبيل اليعتبار كالتعبارة

منسوبة

تثليث

السابقة فانها مشتملة بتسديس مراتب الكليات وان كانت  
 غير محصورة في مدد مع كونها ايضا مختلفة فيما بينها فان بعض  
 عباراتهم يشير الى تخميس المراتب التها فتستلزم للتساقط  
 والعبارة الخمسة هذه قيل وحصر مراتب تزلالة اى الوجود  
 المطلق في الحضرات الخمس الالهية اولها حضرت الغيب المطلق  
 وعالمها عالم الاعيان الثابتة في الحضرة العلية وفي مقابلتها حضرة  
 الشهادة المطلقة وهى الثابتة وعالمها عالم الملك والالتفات  
 الغيب المضاف هى ينقسم الى ما يكون اقرب من الغيب المطلق  
 وعالمها عالم الارواح الجبروتية والملكوتية اعنى عالم  
 العقول النفوس المجردة والى ما يكون اقرب من الشهادة وهى  
 الرابعة وعالمها عالم المثال المطلق وهو مظهر العالم الانساني  
 الجامع العوالم وما فيها فعالم الملك مظهر عالم الملكوت  
 هو عالم المثال المطلق وهو مظهر عالم الاعيان الثابتة في الحضرة  
 العلية وهو مظهر الاسماء الالهية والحضرة الواحدة وهى مظهر  
 الحضرة الاحدية انتهى الى غير ذلك من الهدايات والمهمات التى تنفرد  
 عن سماعها لاسماع وتبعدها وتجرها القلوب لسلطنة والطباع كيف  
 ولم يلجئوا في هذه الدعاوى الغير المتناهية الى دليل ولو عليل ولم  
 يستندوا فيها الى سبيل وانما صدر ذلك بمحض الخراع والركون الى  
 البصيرة فوهما اقصر من معاونة ابليس من جهة الخبايا

وهو مظهر عالم الملكوت  
 وهو مظهر عالم الملكوت

من شمر و انفسا و سیئات اعمالنا و مساوئنا ابالت الحزن و الانفس  
 و مصاید الشیاطین و مکارئهم اجمعین **این** بی بی **ع** السلام  
 و حق اینست که نصاری اگرچه در تلیث فخر خود و هم صفیر ال تقویت نمیتوانند شکی در ذکر  
 دعای بلا و یمن ایراد و اعتراض و الفاظ غریبه در بحث خالیه عن المعانی غیر محسوسه  
 گویند که ابدال ایشان اند و چون اند که بکلمات ایشان نمیکند و زود دعای بطله آنها  
 حجت قرار میدهند منم نوره و لکوره الشکر و من هبت نری الفضلاء خلفا  
 عن سلفین شبهون اهل التصوف بالنصاری و ذکر و غم  
 مقابله بهم قال العلامة التقطازانی فی بعض رسائله مشیر الی  
 المتصوفة هکذا و قد غلط هؤلاء کغلط النصاری لما رأوا شرف  
 فی بعض حال قد تلافوا فی علیه عفا الواهو الاله و هو لا یلما و  
 الوجود انصاف من الحضرة الالهیه علی الوجودات فاما یفرق بین  
 الفاضل و المفیض ففی الوجود هو الله تعالی انتهم  
 ما اردنا من کلامه و اما یطمان الامر الثاني فهو انصاف  
 عیان للناظرین به بعین الانصاف زیرا که فرقه متصوفه اگرچه بطایفه اسلام  
 نام بر زبان می آرند لیکن در حقیقت و واقع بدو نام اسلام بر وجهی بسته اند و از محکمین  
 اسلام هستند و در پرده اسلام چها کفر و زندقه و بدعات محرمه و حرکات ناشایسته  
 که از ایشان بطوری آید و از جمله آنچه بر کفر و زندقه ایشان دلالت میکند آنست که  
 از بازید بسمای نقل شده که او میگفت بجائی ما عظم شرفی علی سنی بنی موسی علیه  
 و آله و سلم و این سخن بجهت آنست که او میگوید بنی موسی را چنانست که

این  
 بی بی  
 ع

زمین و در سما و نیز نقل کرده اند که روزی از پسران خود خطاب کرده گفت لا اله الا  
 الله بعد فی الجوز این کلمات کفر از او شنیدند گفتند که اینکس دیوانه است و بهر قند  
 و نیز از جمله کفر و زندقه است این آیات که طاروم از او در محاسن او شنیدند و شنیدند  
 به مطرب همست شد انگشت برین میزدند و پرده عشاق را از دل برداشته و نیز  
 رخت بر بندید ای یاران که سلطان و دو کون و استاده بر لوامی خرج حق میزدند و عیسی  
 و موسی چه باشد چاکرین حضرتش و جبرئیل اندر قبوشش سحر مطلق میزدند و جان  
 ابراهیم بخون گشت اندر شوق او و تیغ برن آیل و اسحق میزدند و احمدش گوید  
 و اشوقا لنا و انما به بر وفای عیش او مدین حدق میزدند و سلیله و مخون بهافند  
 آهسته میخوردند و چو حیدر کردن شام و ابرق میزدند و کیست انگشت کس چنین  
 کند از جهان و شمس نیز که ماه بدر را شق میکند و هر که نعمش تبر می شنید اندر  
 جان و روح او مقبول حضرت شد اما حق میزدند و قال بعض اساتذتنا الکرام  
 و علمائنا الاعلام بعد نقل هذه الايات ولا شك ولا ريب  
 في ان قائل هذه الايات كفر الكفرة الفجرة ثم قال وايضا  
 يدل على كفره وكفر موشدة الشمس تدري ما هو مروي ومحكي  
 ان اسد من الناس سال عن الشمس حال ملاء روم فاجاب  
 هكذا ان سال عن قوله فانما امره اذا اراد شئ ان يقول كن فيكون وان سال  
 عن صفاته فقول الله لا اله الا الله هو عالم الغيب والشهادة وهو الرحمان الرحيم وان سال  
 عن ذاته فليس كشئ شي وهو السميع البصير فاعتبروا يا اولي  
 البصائر

باین حد رسیده باشد که بخیر آن مثل ملازم و مومن و غیره نیز صحت نیست مرتبه بهر سائید  
 که مصداق هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة که خود و خداوند است  
 موسی عیسی از جبر که چاکرانش محسوب شوند باز ایشان دعوی سلامی نمایند  
 خود را و زمره اهل اسلام داخل کنند بلکه خود را اولیاء الله قرار دهند مقامیست  
 که گفته شود لیت السماء انطبقت علی الارض و نعم بما قبل **هـ**  
 است از می شده مجروح بر زبان طوق برین همه در کردن جز می نمیم و ایضا قال طیب  
 الله رسه فی موضع اخر من کتابه بالجملة حاصل قولهم المردود بطریق  
 التمثیل از الکلاب و الخنازیر مثلاً فی الواجب الحق تعالی و نجاستها  
 و قدرتها و خبائثه نفوسها و کراهه منظرها و اکلاها الفاذ و رات الحقیقه  
 من صفات الله تعالی و افعاله و ایضا ابلیس و الشیاطین المردة و النفوس  
 الشریره کلهم هو الله تعالی و صفاتهم و افعالهم صفات الله و افعاله  
 و بوجه اخر معاذ الله بول الکلب هو الله تعالی و تقفنه و قدرته  
 صفته تعالی هذه من بعض مخرفاتهم و استیغاب کلها غیر طول  
 هذا الکتاب انتمی ثم اخذ طاب مرقده فی نقل بعض اقوالهم  
 السخیفه الی ان بلغ الی هذه المناظره و الحکایة الظرفیه مشکلی  
 و معنی مناظره کردند مشکلم گفت بنیر ارم از ان خدا یک در یک و کر به طور کند و صوفی  
 گفت بنیر ارم از ان خدا می که در یک و کر به طور کند انتی ما اردناه و از کلمات و بعض  
 فرق ایشان است که دلالت بر خروجه شان از اسلام میکند نیست که میگویند چون او  
 بحال تبصره عرفان میرسد کما یفیه شرعی عبادات از و ساقط می باشد و محمول علی الخلق و بما

کلامی که در این کتاب  
 مذکور است

ویشایع بر او ساج و طایلی میکرد و کما نقل عن الواصلیه منهم انهم يقولون نعم  
واصلون بالله تعالى و ان الذک الیف بالصوم و الصلوة ساقط  
عنهم و کل شیئی حلال لهم حتی شرب الخمر و اللواط و الزنا  
و يقولون ان اهل هذا المذهب يجوز له و طی البنات و الامهات  
و ان الاکل و الشرب و النشوان و الاغفار اذا لم یلتصوا من جماعه احد  
منهم یرید علیه القیوض الا حیه و یصل بالله و ان الواصل بالله تقا  
لوا منتم عن جماعه احدا یا ا فقولیس بواصل انتهى بعضی خرافه  
القی تدل علی کفرهم و زند قهر بل خروجهم عن الانسانیة و خرافه  
صوفی نقل است یکبار چند شبانه روز زیر درختی قص میکرد و میگفت هر چه بود که بخواهد  
است گفت این فاخته بروخت میگوید که کو من نیز فوت او را میگویم بود و بود و باقی  
نشد فاخته خاموش نشد پس یکدیگر میفرماید فاخته باشد البته از انسانیست بدر فاخته است و هم  
نقل است که بول مجاهده بدست سالهای دراز جمله شک و چشم میکرد و نا خواب نمید  
نقل است که بهفت سن تک چشم کرده بود و زیاده تر ازین چه فاخته و حاتم خواب بود  
ابن ابی السدی فی شرح نهج البلاغه ان الغزالی لما جاء من طوس الی بغداد  
کان یحفظ الناس و یتعصب الی بللیس و یقول هو سید الموحیدین  
و نقل عن ابلیس حکایت تدل علی ان اکل من موسی پس اینکه ابلیس  
ایمان سید موحدان بوده باشد و از موسی اکل چگونه و سلام و ایمان و اکل فاخته شد  
قال فضل سیوم در بیان او ظاهرا که معرفت الله و جلال و کبریا و تعالیست است بلکه قوی  
مطالع که مذکور است از اهل اسلام مطالباتی را که الی احوال و باره بیان و تشریح میفرماید و او را

کفری  
است

ذکر ثبت نموده ایم خوانده که در قلب خود چنین خواهی گفت که یا چه کمالات و لزومیت دارد که  
 ثلث ذات الهی مجرگشته مقتدر آن کرم و یا چه عیب و قصوری خواهد داشت و صورتیکه ذات  
 جناب اقدس تعالی را بدین یا بدین طریق تفصیل کرده اند از اقرین خود سازیم یا کفایت  
 نمیکند که با وجود او قایل شده بدالات عقل فهم خود عبادت و بندگیش بنایم چنان که آن میسر  
 که علی السویه خواهد بود که خدا را بدان نحو که خود را در کلام خود بیان فرموده و با قطع بنابر افکار  
 و خیالات خود شناسی بی بدان کسیکه خدا را محض بان طریق شناخته که تصور ذات  
 صفات او را بنابر ظنه خود در کارخانه افکار و خیالات خود و تصور ساخته چنان که آنکه تحقیق  
 بلکه محض صورت افکار و خیالات خود را در یافته و شناخته است و در نبیوت که صورتی را که در  
 کارخانه افکار خود و باره خدا کشیده ساخته عبادت مینماید پس بت پرستی باطنی اقرار و عبادت  
 معصوم حقیقی بر کنار گشته است بنایت بر آنکه که خویش شناختن خدای حقیقی و شوق  
 عبادت و بندگیش دارد و باید که او را بدین طریق شناخته و عبادت و بندگیش نماید که خود را در کلام  
 خود بیان و اظهار فرموده است و الا از علم و معرفت آن بیک و نعمتی بودی نخواهد رسید  
 عبادت او مقبول درگاه خداوندی نخواهد کرد و بدین طریق نظر این بکار و امای خود مطالعه کنند و چنان  
 سوال دیگر خود چنین خواهی گفت که آیا از بیان ثلث ذات الهی بامی چینی میتوان  
 رسید و در علم و طلب از این چه خواهد بود و جواب اینست که خدا خود را در کلام خود همان طریق  
 بیان فرموده و بهجت الهیان قدس صرافت حقیقت بهترین همین قدر که تا میکنند  
 زیرا که اینر علیه بر او واضح و یقین خواهند بود که حاکم علی الاطلاق بر هر چه میکنند و اظهار میکنند و  
 بنابر کتب محض و بسبب اعلی آرد و در خیزد حکمت او در آن بسبب و اظهار و علان نمودید  
 باشد و اگر بادی نامی حکمت الهی را که شخص تعلیم ثلث ذات الهی است و در بنایم سفر

کماهی و رک و فیم نمی تواند کرد و باز آنکس که از کتب مقدسه فخر و از معانی و مطالب آنها مستحضر  
 بوده باشد انقدر را در واضح و یقین خواهد گشت که تعلیم ثلث و باب معرفت الله تعلیمی  
 است و چنانکه هم معرفت الهی حقیقی و هم نجات بنی نوع انسان منبئی برینست بخو که  
 اگر کسی معتقدان کرد و بهر زمینه باین و آن خواهد رسید بقرار که از سخنان آئینه آشکار و  
 ثابت خواهد کرد و الا این فقره که معرفت الهی حقیقی بر تبه منبئی بر تعلیم ثلث است که این  
 این صورت امکان خواهد پذیرفت سابق برین اشارت باین رفته است و خودی و بخل  
 یعنی در آیه ۲۷ باب هجری و مخصوص چنین بیان فرموده است که غیر از سه بیان کسیکه خواهد  
 پس که بوی ظاهر کرد و اندک بچکس بر اینی باید و همچنین در آیه ۶ باب ۱۱ و چنان گفته است  
 که من راه و راستی و حیاتم بچکس نبرد و پدر بغیر از وسیله من نمی آید الا ان درین روش  
 فرست یافته مطلب مذکور را بیشتر واضح و ثابت خواهم ساخت بدین سیاق که سابقا  
 مذکور و بیان گشت که از مضامین آیات اربعه که معانی آنهاست تلمیح بیان و ثبوت تعلیم  
 ثلث است مفهوم میگردد که آن مخصوصیت ذات الهی را که در چنین سیر یعنی بکار و حکمت  
 از لیه تشبیه گردیده بعلم ذات و آن مخصوصیت ذات را که بروح القدس مسمی گشته  
 بقوه اراوه و فعل در ذات منسوب میخوان ساخت در حال کسیکه نسبت ثلاثه ذات  
 بذات که در بخل با هم اب و این در روح القدس بیان گشته است انکار نموده بود و حد  
 محض قائل باشد و پس چنان کس لازم می آید که چنانچه در فصل گشته اظهار و ثابت  
 ساخته ایم نظریه نتیجه این عقیده منکر علم دارا در ذات الهی نیز کرد و زیرا که وحدت  
 محض آنها را قبول نمیکند و اگر احیاناً کسی اینها را انکار کند پس بنا بر فکر و خیال او  
 خط انقضای ذات و قوت مطلق تعلیم دارا و ولی برین نیست خواهد بود و لهذا آنکس



مانند اکثر اهل تصوف تعلیم خلاف وحدۃ الوجود خواهد افتاد و زیرا که بنا برین عقیده محض  
توقی مطلق و قدیم است که امتیاز از عالم و مخلوقات مذشته بسبب بی‌فایده‌ای است و نیاید  
و نظریات اهل شریعت و علم و ادب و اشخاص محض و انسان صورت امتیاز یافته بطوری آید  
تا آنکه در ذات خود او اگر کسی این تعلیم خلاف را قبول کرده و یا منکر علم و ادب و ذات الهی گردید  
باشد در یقین صورت چون خدای انکس معلوم و ادب است پس چنان خدای نیست که خبر را  
خوایسته‌بان خواهد بود و شریعت الغضب منوره از غضب سازد و فلان در میان خیر و شر تفاوت  
حقیقی نخواهد بود و هیچ توقیری نخواهد شد و اینکه آدم مرتکب نیکی یا بدی می‌شود در خیال انسان  
بچنین خدا چگونه و عاقلانجا می‌شود که او را پناه و امیدگاه خود می‌داند ساخت بلکه آدمی چنین  
را ندانست خواهد داشت و ناز و خواهد رسید پس اینچنین اعتقاد آدمی را از بدی بر  
و خوبی تحریک و او داشت نخواهد بود و قلب او ابد السالی و آدمی نخواهد شد و سخت حقیقی  
آدمی انسان نیز نابود خواهد کرد و خلاصه چنین عقیده هم ضد تقاضای قلب انسان و هم  
تقصیر تقاضای عقل صحیح و بالمره خلاف است نهایت یکسو بوجدت محض و مطلق قایل نشده  
و بنا برین منکر علم و ادب و ذات باشد نظریات پنج انگار خود و احوال و حیالات فاسده مذکوره  
خواهد افتاد و اگر ایماناً بنفقت آن محض نیست که فکر تمام نموده و نتیجه حیالات خلاف خود  
رسیده و بخورده است لیکن بنا بر تقاضای که خدا و قلب و عقل انسان است فرموده  
لازم است که خدا خدای عالم و حکیم و روشن و جیم و عادل و مقدس بوده باشد تا از هر  
در عقل و تجربه و محب مخلوقات خود بوده محبوب و مطلوب انسان باشد و خیر خواسته شری الغضب  
ناید و نظریات این بنده عابد و عادل را شامل و همانندی خود ساخته او را سخت حقیقی و  
ایده رساله و عاقلی و گناه کار از خود دور کرده مورد بازخواست سازد و در آنکه قلب

و عقل آدمی بیان خدای محتاج و طالب است که باو تقرب جست و عا و مناجات نماید  
 اجابت و اعانت و نعمت و برکت است تحت قلبی آرام درونی از او تواند داشت نه اینکه بوجد  
 محض بکشته حکم و اراده نوات را انکار می نماید هر انچه آنچنان خدا را هنوز نیافته و از معرفت الهیه  
 حقیقی بهره نبرده است بلکه محض آنکس که نسبت ثلاثه ذات بذات متقدکشته و تثلیث ذات الهی آنچنان  
 که در انجیل بیان کرده دیده قبول نموده و باب ابن روح القدس را آن آورده است کسی که تهنه  
 بوجو خدا قایل بلکه ایمان نیز آورده و یقین نموده که خدا علیم و حکیم عادل است علم و حکمتش آسمان  
 و زمین احاطه کرده از هر موجودی مخبر و از هر انچه او می بیند و میگوید و در فکر خویش میگذراند  
 مستحضر و بندگان حقیقی را شامل رضامندی خود و اشعار را مامور و دستخط و مواضع میسازد و علما  
 برین ایمان آورده و یقین حاصل کرده که خدای خدای و ف و رحیم است که نظر بوفور محبت و رحمت  
 خود بخات و میان ابوسیده عیسیج آمده حاضر فرموده قبول کنندگان آن بزرگانه و رحیم گاه  
 نموده ایشان را رضامندی خود قبول کرده و بخت حقیقی و ابدی میسرانند و قلب ایشان تسلی آرام  
 فراوان بخشیده و منور ساخته ایشان با اعمال نیک و ادب و شسته بجهت انجام آن متحرک و مقوی میسازد  
 هر انچه پیشین امید خود را بجا بسته و باو تقرب جست باید اجابت دعوت مناجات خواهد کرد  
 و علم و معرفتیکه او بتوفیق خدا از او دار و روی از ابدی بعید و بخیر و نیکی قریب اید و ساخت و  
 قلبش مطمئن و ساکت گشته آرام درونی و تسلی حقیقی خواهد یافت خلاصه و خدا حق حقیقی  
 را شناخته و یافتم است پس در نیال واضح و مبرهن و یقین روشن است که محض  
 معرفت الهیه حقیقی متیواند رسید که به تثلیث ذات الهی چنانکه در انجیل بیان شده قایل  
 و قلبا معتقد آن گشته و آنکس که منکر تعلیم مذکوره کرده دیده فقط بعد حدت محض  
 مطلق اعتقاد داشته باشد تا نیا چنانکه معرفت الهیه حقیقی منبری بر تعلیم تثلیث است چنان

نجات آدمی نیز بهی بران است بطریقیکه اگر کسی مستعد تعلیم نباشد نجات هم نخواهد یافت چنانچه در کتاب  
 آئینه کار نجات میگردید پس شرح تفصیل که تا آدمی بهجت یعنی سید نجات ابدی تحصیل نوزاد نمود لازم نیست که  
 خداوند حق جل و اعلیٰ رحیم در وقت تسلیم یعنی یاد داشته و فهمیده باشد که خداوند بر تقدیر خود بروری و شریک نیست  
 بعضی نموده از آنها نفرت و کرات کلی دارد چنانکه با پاکبانی قلب و کمال و عظم ابد قبول او میکرد و بلکه غضبندای  
 مقدس عادل آنها را ذل خواهد گشت و هم باید دانست و فهمیده باشد که خود که تقدس الهی همچنان بهجت  
 نیابتی فی و نظر باین خدای رحیم در وقت محض خوانان مطالب بخت حقیقی پیاد می بنویس  
 بشود و به هر چه که موافق تقدس عدالت و رحمت است عمل می آورد تا آنکه ایشان را بهجت  
 حقیقی و نجات ابدی رسانند و این مرحله واضح است که محض که خدا را با صفات شناخته و بافته  
 از بدی و گناه که مانع وصول بخت است کنار نهاده و بخت نیکی و سستی کننده در آن خواهد کرد  
 پوشیده ماند که عدالت و رحمت و الطاف الهی هم در ورون آدمی بیان گشته و هم از موجودات  
 و اوضاع زمانه مظلوم و عیان میکرد و اما چون در عالم اکثر اوقات شخص مظلوم را چشم که در علی الظاهر  
 خود را بخوبی و خوشی و تنهایی کبش تقوی اندیش بسیار وقت عمر شان  
 را بدشواری و ذلت میگذرانند پس سیکاه از کلام الهی تحیر بوده باحوال عالم نظر کنند و در خصوص  
 عدالت و رحمت خداوندی برور می و آسانی متفکر میشوند که دید و بان فکر خلاف  
 و باطل خواهد افتاد که گویا هیچ تفاوتی نخواهد داشت که آدمی عامل نیکی و یا ترک بدی کرد و  
 لیکن چون خدای قدیم و مقدس رحیم شیت و امار و مناسبتی خود را بوسیله  
 کلام از این خود با پیغمبران بیان و بواسطت ایشان به بندگان عیان فرموده و در خصوص  
 عدالت و رحمت و محبت الهی بینشک و بی شبهه از کلامش واضح و یقین است و آدمی از آن  
 بالچنان کلی عالی می شود که خدا عالم و گناهکار را ابد قبول خواهد کرد و اگر چنانچه درین عالم

خرای بر سر اندوده تا خیر اندازد و بر تائید در آن عالم خواهد بود لیکن آن کسیکه بوجوهت صرف  
 قائل تئلیت ذات را منکر است باید که الهام و کلام الهی را نیز انکار کند چون حال است که خدای  
 بی علم و اراده شایسته بیان ساخته بر بندگان خود امر و نهی کند پس ثابت است که آنکه آن معرفت  
 حقیقی الصفات الهی را نیز منکر شود که شخصی معتقد تئلیت و الهام ربانی از کلام الهی یعنی از باب  
 مقدس تحصیل کرده که علم آنهاست تحصیل نجات با دومی ضرور و لازم است و هر چند که تقدس  
 عدالت و محبت و رحمت خدا از کلاش واضح و بین است نهایت بوسیدگی و حجاب و کم  
 او دیگر زیاده بیان و اظهار گشته است زیرا که محبت و عدالت را عمل زیاده و انهم و حکما میگرد  
 نه انکار از سخن یعنی چون همه انسان که بکار اند و آدمی خود را از ناپاکی درون و گناه خود بیرون  
 وجه پاک نمیتواند نمود و آن توانائی را ندارد که خود را بیکطرفی از عقوبت گناه و عذاب جنم  
 بزماند و خدا نیز بنا بر تقدس خود آدمی ناپاک را مقبول خود نمیتواند ساخت و نظر بقاضای محبت  
 خود عاصیان و گناهکاران را بی بازخواست و غضب نخواهد گذشت و هم بنا بر قاضای محبت  
 رحمت خود نمیتواند است که انسان عاجز و بیچاره ماند و خلل هلاکت ابدی که در دنیا علی بنیاز  
 و فور رحمت و کثرت محبتش کلمه از لایه او محبتشست و در عیسی مسیح ببعوت بشری ظهور کرده بافتها  
 مستوجب گناه کاران را بخود قبول کرده و بسبب رحمت و در کمال قیام و صعود قبول کندگان  
 خود را از عقوبت گناه و عذاب مومن را نایزه نجات ابدی و نجات جاودانی را برای ایشان  
 تحصیل نموده است و بدین استصواب و فاضلی خدا شامل حال این آدمندگان گشته اند  
 محبوب و پسران روحانی خدا و وارثان جلال و تحت آن عالم گردیده اند بنا بر این یکی پنجم  
 چون عیسی مسیح را نایزه و شفیع کل عالم و نیست افراد نموده گفت اینک میره یعنی فدی  
 خدا که گناه خلق جهان را رفع میکند چنانکه هلاکت مذکوره در آیه ۲۹ باب اول پوچا و فهم است

در موضع دیگر انجیل یعنی در باب ۲۴ نام اول یوحنا دستور است که میفرماید که کناها  
 نام کناها را با ویس علیه همه جهان کفارت است در آیات ۵ و ۶ و باب اول نام سیس  
 رتقم یافته که بر ما بحسب اوده مختار خود تقدیم نموده که بواسطت عیسی و اورا پس آن خدا  
 شویم بلکه سپاس کرده شود و جلال فضل او که بسبب آن را مقبول نمود و در محبوب  
 در وی نصیب یافته ایم بعلت خویش یعنی از سرش کناها را از استغنائی فضیلت پس در اینجا  
 که خدا بنا بر تقاضای تقدس و عدالت بی نهایت خود فی حقیقت نمیدوشت که گناه را  
 بطریق دیگر عفو کند و آدمیان را از بلا کت ابدی بد بختری بمانده شامل رضامندی خود  
 و صاحب نجات ابدی سازد و کبر بدان طریق که عقوبات کناها را بنده کارز عیسی که از سر کنا  
 عاری و برمی در کمال ناپی و کاملی از تمامی مخلوقات برتر و در مرتبه از همه اهل سموات اعلا  
 یعنی در مرتبه الهیست متحمل گشته بکشند و اسی فدیه کناها را ایشان حیات مرگ صلیب خود  
 قبول فرمایند یا تقدس و عدالت الهی باین امر عیب فعل غریب مرتبه نهایت بیان عیان  
 و اعراض و نفرت که خدا از گناه دارد را با ابا ابره که کور سجدا مکان ظاهر و نمایان نمیکرد و بلی تقدیر  
 و عدالت الهی و برمی و زشتی گناه در نزد خدای مقدس در انتهای مرتب زیاد و از کلام  
 از زحمات و مرگ مسیح با بیان آوردندگان بیان آشکار می شود و ایشان را بجل احترام و روح  
 کلی از گناه رسانیده از آن دور و مجوس را زد و چنانکه تقدس و عدالت الهی همچنان  
 محبت و رحمتش بنیات و عیسی مسیح بیان و عیان گردیده است چنانکه در آیه ۹ باب عنوانه  
 اول یوحنا مرقوم است که محبت خدا از اینجاست که ظاهر گشت که فرزندیکان خود را بدست  
 تا آنکه یوحنا از زندگان را بایم و همچنین در آیه ۱۴ باب ۳ یوحنا مرقوم است که  
 خدا جهان را تقدیر دوست داشت که فرزندیکان خود را از انچه فرموده تا بهر کسی که

ایمان آورد ملاک نشود بلکه زندگانی جاوید باید نظر باینکه چون بچشم از بشری قوت و قدرت  
آن داشت که خود را از گناه و جهنم براند و خدا نیز بنا بر تعاضلی عدالت خود گناه را بیکبار ه  
و قدیه ننجوست و نمی توانست بخشید پس بنا بر محبت بی نهایت خود و پیرایه خود را در راه  
ایشان در زانی داشته بجهان فرستاد و او را مواخذه همه گناه کاران را بخود قبول نمود و بنا آنکه  
انسان خلاص و نجات یابد حال و ضرورت ایام محبت و رحمت خدا که مباد به بندگی  
دارد و درین امر بر تنه باین وظیفه بنماید که خارج از خیر و ذکر و تقوی و برین از دایره توهم  
باشد بل محبت و رحمت خدا درین امر بحسب بطریق تفصیل توضیح یافته که تفصیل بیان  
بدان طریق با کلمات و بیاض هرگز امکان پذیر نیست لهذا کسیکه محبت و رحمت خدا را که  
بایستی سیح بیان گشته قبول کرده و فهمیده باشد هیچ شک و شبهه در خصوص این مطلب بر  
خاطرش نمیتواند کردید که بر چند گناهاست باز خدا می مقدس عاقل او را بر این مطلب و اب  
صبح عفو فرموده و محبوب خود ساخته است و کسین یقین تمام یابد است که خدا بنا بر محبت  
خود بر آنچه بجهت نجات ابدی لازم و مفید است در هر حال و هر اوقات از برای او عمل  
خواهد آورد و ازین عقیده فلتش مطمئن و امید من بخدا کامل خواهد کردید و نظر باین ایمان  
آوردگان چنانکه در آیات ۳۲ و ۳۳ باب ۸ ناهیه بل و مرقوم است میتوان گفت که  
چون خدا از اوست کیست که بر است کسی که حتی این را نیز کرد که سرخویش را هم در دفع نفق  
بلکه او را در راه هکلی تسلیم نمود پس چه اسم خیر را بوی با نخواستید و کسی که محبت خداوند  
عیسی سیح فی الحقیقه دریافته و در درون خود بدستی فهمیده اند لا محاله بنا بر تحریک قلب  
خود خدا را از صمیم قلب دوست خواهند داشت و بخوشی و مسرت مطیع و متقاس خواهند  
نست و چون بوسیله ایمانی که بیسیح دارند محبت خدا تعالی در قلوب ایشان ماکوف

عبادت و بندگی نه انکه بجهت ایشان کرده و منفور و باعث رنج و تعب عسوه بلکه بسبب درونی  
و بخت حقیقی خواهد بود روح القدس ایمان آورنده را منور ساخته معرفت الهی حقیقی  
میرساند و جهت انجام و اختتام داده و احکام ملک عالم باوقوه لازم که راست فرموده و از مردم خوشا  
حقیقی بدرونش می بخشد لیکن کسیکه منکر تثلیث ذات الهی و الوهیت مسیح باشد و از عدالت  
و تقدس محبت و محبت خداوندی که نجات عیسی مسیح بیان و عیان گشته پیروز نجات  
ندگردد بی بهره مانده از آن دور و مجهول است لهذا باز خواست گناهان خود و عذاب توجه  
آنها گرفتار خواهد شد خفی نماید چون انسان گناهکار است و خود را از گناه و بازخواست  
ان نمیتواند نماید و خدا نیز نظر تقاضای تقدس و عدالت خود گناهکار را قبول نمیتواند  
کرد پس اگر چه خدا عیسی مسیح بدینیا آمده و بار رحمت و مکن خود کفاره گناه نجات بندگان  
حاصل ساخته و برای انسان ابد خلاص و نجاتی نمیدهد لیکن در حال که  
مسیح که بگیا و کمال و مرتبه الوهیت بوده و در ایشان فدی و کفاره گشته پس هر که  
با ایمان آورد و فی الحقیقه خلاص و نجات یافته است چنانکه در آیات ۱۱ الی ۱۴ باب ۱۱  
قرنش مرقوم گشته که خدا و مسیح بوده و بیار السبوی خود بر میگردد و خطایای آنها را بر آنها  
نیکوید و کلام مصاحبت از قرار و بجهت مسیح الهی گری میبندیم و گویا خدا بواسطت ما است  
میباشد و بجهت مسیح است ما میبندیم که خدا صلح نماید زیرا که انکس را که گناه و انشاخت  
در راه کفاره گناه قرار داد تا انکه ناقش عدالت خدا در و  
شویم مضمون آیات مرقوم منظوری بر آنست که چون مسیح بعلت رحمت و مکن خود  
کفاره گناهان بندگان گردیده پس خدا تعالی ایمان آورنده را مورد بازخواست نخواهد نمود بلکه همه  
خدا و ثواب مسیح را بیکباره عادل و مقدس نموده و از روی خوشنودی کلی و مرسته نامی نجات

و عنایات خود را شامل حالش می سازد بطریقیکه ایمان آورندگان نه آنکه با اعمال حسنا و  
 رضاندی را بحال خودشان شامل و نجات ابدی را حاصل نموده اند بلکه محض از رحمت بی نهایت  
 الهی بحیث خاطر عیسی مسیح ایشان عطا شده است زیرا محال است که بنده گناهکار نجات  
 را خود تحصیل نماید چنانچه در خصوص همین مطالب بحث اهل یعنی در آیه باب هفتم مرقوم  
 است که آنکس که عمل بجائی آورد بلکه هر آن کس که تیری و نیاز را بعبادت منسوب بیکان ایمان  
 می آورد بهمانست که ایمانش بعبادت منسوب میشود یعنی شخص ایمان آورنده عمل حسنه را بدان  
 مدعا بجائی آورد که گویا کفاره گناه خود و باعث تحصیل ثواب خواهد بود بلکه فقط از خصلت و آیه  
 باب هفتم نمره قریب یافته که پس یافت بگرم خرابو سید فدی عیسی مسیح عادل شمره میشوند  
 و باز در باب بی نظایات ۸، ۹ باب هفتم ایمان سطور است که شمارا گرم در راه  
 ایمان نجات یا قید و آن نیز از بخشش خود است نه از نماندن از اعمال است مبادا کسی فکر نماید  
 یکس که قیام عیسی مسیح ایمان آورده و او را را بنده و شفیع بیکانه خود دانسته نه آنکه بحیث  
 حسانت او بلکه بسبب همان ایمان خالص و بس نامی گناهانش عفو و آمرزیده شده  
 و از رحم و یوان خدای عادل و قریب عذاب چشم کیشتر از آن و شنای آرام و خوفنا  
 ساخته بود و نامی و آرام یافته و مقصود نام و خود عالی و طین سیکو و کشتول و تفریق و نیت الهی  
 گشته محبوب او شده است و مبارکین بر او صبح و آشکار است که بخوبی که پدر مهربان بهر محبوب  
 متوجه سیکو و در همچنان خدا پدر آسمان او متوجه وی خواهد گشت و همه چیزهای حتی نجات  
 بپایار او چنان میگردد که از آنها مستفیض و بهره مند میشود و دعا و مناجات او را مستجاب  
 پس بر محبوب خواهد بود خلاصه الکلام حلاوت نجات مسیح را چشیده ازین بنایست  
 ستر سیکو و در آن امید شیرین و نوید سعادت قرین و مقصد متیقن است که بپایار نجات



بجات ابدی و جلال سرمدی خواهد رسید فلذا احسان تجاصل تو را که در آیات ۳ و ۴ باب نهم  
 مرقوم است میتوان گفت که چون بسبب ایمان اول نموده شدیم پس بواسطه خداوندایی مسیح با صلاح  
 و بسبب ما از ایمان درین عنایت و رحلت است دوران پادشاهیم و امید جلال خداوندیست نه ایمان  
 پس بلکه بصیتهایز فرخیم و در حق ایشان چنانکه در آیه ۲۴ باب ۳۰ نامه یکتایان مسطور است گفته شد  
 که فرزندان خدا هستند ایمان بر عیسی مسیح و آیات ۱۶ و ۱۷ باب ۵ نامه اول دوم مرقوم است که روح القدس  
 القدر با اوصاف مشهودت میدد که فرزندان خدا میباشیم و چون فرزندانیم و ایمان نیز میباشیم  
 و ایمان خدا هم ارث با مسیح زیرا که در مصایبش شیرینانیم تا آنکه در جلاش نیز شریک باشیم غرض از  
 الفاظ و ایمان خدا هم ارث با مسیح نیست که ایمان آوردن کان بسبب مسیح و در العالم جلال  
 الهی بقدر قابلیت قبول آنها تحصیل خواهند کرد و ازینجهت لیس حاری و آیه ابث نامه اول مرقوم  
 مرقوم داشته که میسخیم مصائب این زمان را که لایق مقابل نیست نزد آن جلالی که نزدیک  
 است که بر ما طایر کرد و در آیه ۹ باب ۳۰ نامه اول لفتش مسطور است که خشنی ندیده است  
 و کوشی نشنیده است و بخاطری خطور نکرده است آنچه زمانی را که خدا بجهت محبان خود  
 همی ساخته است و علاوه برین بوساطت عیسی مسیح روح القدس بفرزانه  
 بر ایمان آوردن کان بخت و بواسطه اش محبت خدا در دنیا می آنها قرار و جایگیرد چنانکه در آیه باب  
 ۳۰ نامه پنجم و در آیه ۵ باب ۵ نامه اول دوم و در آیات اول الی ۱۳ باب ۵ نامه مذکور  
 مسطور و اشاره بمضمون مذکور قریب است و همین روح القدس ایمان آوردن کار را بجهت ارتقای  
 حرکت و از برای انجام هر عمل شایسته ایمان از قوت می بخشد و ثمرات او که در ایمان آوردن کان  
 در دنیا پیدا از کلمات آیه ۲۴ باب ۳۰ نامه یکتایان واضح است چنانکه مرقوم شد که در روح محبت و در آرام  
 و عالم مهدی و اخلاق و وفاداری و نهایتا و کی و پرستش و درین تمام که بوسیله روح القدس

باینسان عطا گشته آنها را از افعال بد باز داشته مایل و رغب اعمال نیک میکرد و از چنانکه منسوب  
 عبارت مذکور آیات ۱۱ و ۱۲ باب ۲ مائده تفسیر قوم است که توفیق نجات از خدا آید خلق  
 ظاهر کردید و از مرتبه که بدینی و خواسته های دنیوی را کنار نموده بمیان روی و عدل  
 و تدبیر و برین جهان زندگانی بنایم پس این کلمات مذکور به واضح و آشکار است که نجات آدمی  
 نیز چنان وابسته به تعلیم است که این بی آن صورت امکان ندارد و زیر آن شخصی که  
 سکه تعلیمات ثلاث ذلت و الوهیت منسوخ باشد و شافی و کفاره مقبول خدمی عادل و فاضل  
 را ندارد و هم پدید آید و چون محض کسیکه بکلیه و کامل و علایق از بند و در مرتبه الوهیت باشد  
 آن لیاقت را خواهد داشت که کفاره و شافی بنده گان که کمال کرده اند کسی که سکه تعلیمات  
 مذکوره باشد از نجات و از تمام نعمات و برکات آن دور و بجز کشته خبری لائق کنایان  
 خود نخواهد یافت و غضب الهی و هلاکت ابدی گرفتار خواهد کرد و در فی الجمله از مطالباتیکه  
 احوال درین فصل ذکر نموده بر قریب آنها مبادرت ورزیده ایم بوجهی تا هم آشکار و قیصر بگویم  
 که تعلیم ثلاثیات پاک که در تحصیل با تمام این و روح القدس بنیان شده و چنان تعلیم  
 عمده است که محض آنکس معرفه الله حقیقی و عفو کنایان خود و رعایتی خدا و نجات ابد  
 و تحصیل مینواید و پس که طلبا بتعلیم مذکور ایمان آورده است و بالعکس سیکه ثلاثیات  
 الوهیت مسیح عقاید نداشته باشد او هم خدا را فی الحقیقه نشناخته و بیافته و از صفات عدل  
 و تقدس و محبت و رحمت او علم لازم تحصیل نکرده و معرفت الله حقیقی نرسیده و هم مانند  
 از کناه و شفاعت کننده ندارد و زیرا که مسیح در مرتبه الوهیت بنشیند و بر آئینه بخشی و شافع مروان  
 کنایه بکار هم نمیتوانست شد پس چنان کس در و طه بولناک کنایان خود مانده و مجد افقر  
 نمیتواند نسبت و محبت و شفاعت الهی شامل حالش نمیتواند گشت زیرا که در بخل یعنی در کم

باب ۲ نام اول یوحنا مرقوم است که کرس که پسر شکر است پدر را نیز نیافته است و همچنین  
در آیه ۳۶ باب ۳ یوحنا مسطور است که آن کسی که بر پسر ایمان آورده است زنده گانی جاودان را در  
انگس که معتقد به نیت زنده گانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بر وی مینماید و خداوند آنکه  
بنابر مضمون در این آیات مینماید نجات بخشد خود را بواسطه عیسی مسیح میان وفات  
و حیات خود را و انتهای مراتب ایمان فرموده و نظر خود نموده که یکی از بنی نوع بشر را  
کرد و بلکه او را در این نیت یکی او را شناخته نجات یابد چنانکه در آیه ۳۶ باب ۲ نام اول  
بنیوتیوس مسطور است که خدا میخواهد که تمامی خلق نجات یافته بهر نیت سستی که اندوخته  
۹ باب ۳ نام ۳ پطرس مرقوم یافته که نخواهد که کسی هلاک گردد بلکه تمامی توبه جو جمع کند و  
بسیح ایمان آورده نجات یابد او را تو مساله کننده از ازل اسلام را بواسطه روح القدس  
نور در پیش منور ساخته و کلمات مرقوم این اوراق را خاطر نشان تو فرموده و بر تو توضیح  
در روشن ساز و که محض بسبب معرفت الهی که از عیسی مقدس تحصیل کرده میشود و فقط  
بوسیله ایمان آوردن به عیسی مسیح و نجات ابدی را استیوانی یافت و همدیگر را مصنف  
از خدای رحیم و روف و رحمت تو نیست که او نظر بعنایت بی نهایت خود را در تحصیل آن  
و نجات اعانت و بر وفق الطاف و مرامم موفوره خود را به تو کرامت کند و عرض مصنف  
از تصنیف این اوراق همان است که بعون الهی و تعالی در تحصیل آن نجات را اولالت و ابد  
کند تا تو هم شاکر نعمات خدای گروی که نجات بی نهایت و رحمت بلا نهایت خود را بواسطه  
عیسی مسیح بیان و عیان نموده نجات ابدی را برای تمامی بندها که همافروخته است که اسم  
مقدس را و ابد الابد بحال یابد این تمت زده الا در این فی ستمه ثانیة و ثلثون السابعة  
یعنی الف و سی و فی ستمه یا همان اثنان و خمسين بعد الف من الهجرة الممثلة بقول الله تعالی

این تطویل بلاطال که معلوف سیاله آزاد باب تلیث موم خود ل و در محض لغو و سجات  
 تطویلات سابقه که در حصول ماضیه گذشته چه کم بود که باز خود را در این فصول بیان ماضی این  
 و تقریرات مکرره تصدیق داده کلمات متناهی فصل بلکه نامی رساله قابل این نیست که  
 کسی اعتنا بسوی آن نماید یا متوجه جواب آن گردد و لیکن چون که ماضی استنباط ماضی است  
 و یا بس این رساله بخود لازم کردیم انداخته و در بعض فقرات این فصل که آخر فصول  
 است می نگاریم همین بود است که بجهت بیان سابقه بیانات ثانیه کافی بر باب اینها  
 حالی گردیده که متعقد ایشان تلیث فی التوحید بطل ضرورت و معنی محصلی نیز در سترم اجماع  
 نقیضین و جمع بین الضدین که بجهت عقل استحال آن حتی بر بیان و نمون بابت است  
 میباشد و همواره علماء حکما و کلامی کاکت و خافت و مجهول آن حکم کرده اند و توحید صرف  
 الهی از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و باهر شود این باوصف و قوع چندین سخن گفتار و تحقیقات  
 در کتب حقیقه و جدید و ایشان هم موجود و سیحان را باعث اختراع این عقیده  
 نگردیده و در حصول بعضی شبهات و تصور و فهم عبارات تحمل و قورت کلمات الهیه  
 الاشارات این چگونه میشود اندیشد که امریکه مستحیل عند القبول بوده باشد و ادله عقلیه و نقلیه  
 آن دلالت کند باعث حصول معرفت الهیه و نجات اخرویة انسانیه گردد و کلامیک  
 کلامیه یقیناً بلکه سبب نجات اخرویة نبی باشد مگر خبریکه موافق دلیل عقلی و نقلی بود و ان  
 صرف الهی است و شاید صدق این مدعا قول حضرت مسیح که در فصل سفید هم تحمل یوحنا  
 مذکور است میباشد و بخند که ذکر این کلام سابقاً هم بیان آورده لکن مقتضای  
 از آنکه تقریر باز آزاد و منقحاً تقریر بالمرام نقل بسیاریم و این نیست حیاة الایام  
 ان یغیر فرائضک الی الحکم و حکم الاله الحق و الذی ارسلت بسویر

المسبح المسموع مسبب حیات ابدی و نجات اخروی نیست که بشناسد ترا که تو خدای و  
 حق هستی و نمایی که فرستاده یسوع یعنی مسیح است انبی و همین قولی حجت حضرت مسیح  
 بر یسعیان که در روز جزا بر ایشان ازان احتجاج خواهند کرد و چنانچه متعالی و قرآن مجید  
 ازان حضرت حکایت فرموده که چون از آنحضرت در روز قیامت راجعی تمام حجت پیشین  
 سوال خواهد شد اَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوا لِي اَوْ اَلِهَیْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ  
 پاسخ آن خواهند فرمود و سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اَقُولَ اَمَّا الْاِلٰهَیْنَ  
 لِحَقِّیْ اِنْ قُلْتَ فَقَدْ عَلِمْتَ تَعْلَمُ اَلنَّفْسِیْ وَ لَا اَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ اَنْتَ  
 اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ مَا قُلْتَ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتُ بِهٖ اِنْ اَعْْبُدُوا اللّٰهَ  
 رَبِّیْ وَ رَبَّكُمْ لَا یَهِیْءُ لَیْسَ وَفِیْهِ وَفِیْهِ وَفِیْهِ وَفِیْهِ وَفِیْهِ وَفِیْهِ وَفِیْهِ  
 و صبه اول ال کل اجابه یسوع ان اول کل الوصایا اسمعوا لای  
 ارب الهك الله واحد هو و تحب الرب الهك من كل قلبك و من كل نفسك  
 و من كل قوتك هذا اول الوصایا كل لها انتهي خلاصه  
 کسی از حضرت مسیح علیه السلام سوال کرد که اول و سر کرده احکام چیست آنحضرت  
 در پاسخ او فرمود که اول جمیع احکام نیست که بر در کار خود را که واحد است اینها می  
 دل و نفس خود و دست بردار نیست اول جمیع احکام و وصیهای انبی و این عبارت  
 بهم نفس مسیح است و در وقت توحید از شواهد تشریک و کذب اصل الاصول و الاحکام و اما  
 نوشته که قول توحید محض در ذات الهی تسلیم نکردیم که علم قدرت او تعالی است پس دعوی  
 بلا دلیل است لا بد از این اثبات بدلیل مستقول عند العقلاء و کدام منع است و این گفته است  
 و آنچه مبدا و علت آثار متعذره و مستغفیه بعضیات تلافیه بوده باشد طرف آنکه

با وصف اینکه خود او را در باره تملیک فخر خود ستایا قول اهل تصوف کرده و صفات  
 عالم قدرت از کلام اینک که مشتمل بر ذکر تجلیات و تعینات بوده استنباط نموده باز در مقام  
 ایشان از که وحدت وجود باشد و تقریب لغوی صفات علم و قدرت مذکور ساخته و گویان  
 خیال کرده که ایشان بعضی وجود واحد خالی عن الصفات قایل اند و حال آنکه مقصود ایشان  
 چنین نیست چنانچه پس تفاسیل این مختصرب گذشته و تقریبیاتی که بر این امر مذکور و این  
 باطل و بی ربط و از قبیل انبیا می باشد بر سر ایشان الشجره تنبی عن البیضاء و غیره نماید و بجا  
 کلام کرده و از اسم موقوف بر تعالیم تملیک ساخته چنانکه او لا معرفت الی رب ان موقوف  
 نموده و در آن طول بسیار داده و تقریب عجیب غریب از دل خود تراشیده با وصف آنکه چنان  
 تصحیح بعد از مقدمات استنباطات عقلیه میکنند باین هیچ که خدا عادل و رحیم است مقتضای  
 عدل نیست که اهل عامی را مواخذه نماید و جزای اعمال آنها بدو مقتضای صفت رحمت  
 اقتضا میکند که سبیلی را برمی بخت از رویه ایشان حاصل گردد لهذا از غایت حسن و کمال  
 که عبارت از علم او تم باشد که گفته در علم عیسوی بصورت بشری ظهور نموده گمانان است را خود بر  
 و شداید صلب و قتل تحمل گفته اهل عامی را از صفت نجات داد و کفار است خود گردید  
 الی آخر اقال و اینکلا چند وجه مدفع و دفعه ششم اول آنکه مولف در بیان تحمل شهادت  
 آنحضرت بغایت جهال کرده و چیزی را که اجماعی مذیب ایشان و عمده این است و در  
 نموده و آن نیست که در عقاید ایشان مندرج است که حضرت مسیح بعد از صلیب و اقامت  
 معوض است خود داخل جهنم شدند و بعد از آن بیزان آمده بسوی آسمان عروج  
 و کفار شدن آنحضرت فرد ایشان عبارت از همین است و این است که  
 امتی را کاهی سمیع گفته که عیسوی پیغمبر و چنین ارجح است و گویان در حق تعالی

مشهور القرائن الطر والوقوف تحت الیراب بنابر عموم ایشان لازم آمد و از انهم خفیف  
 اگر چه ظلم عظیم گرفتار شدند که بجا نزن و از سر حق و سر احق الهی تعذیب بیکار  
 عوض کنایه کار زنگار جائز نیست دل یونند البرق باسقم خصوصاً تعذیب نبی موصوم  
 باشد النوع تعذیب عوض انش علاوه بر آن بنا بر عموم ایشان فرقی میان تعذیب و عذاب  
 و منعی و شافع تصور نمیشود و نیست قول ایشان که اگر عای محض کما لا یخفی علی من اطلع  
 علی مقتداهم و سکا بهم و مصرعاً بهم و دوم آنکه این است نجات دهنی که تعلق بدو قوم دارد  
 یعنی انقوم اب و ابن و انقوم ثالث و در مقام محض پس نجات کذریه اموقوف بثلث ختن  
 چه معنی دارد و سوم آنکه بحکم کذریه و ظهور آن بصورت بشری که در این عبارت صریح است  
 مستلزم تبدیل قدیم است بجاوت که از آن صاحب رساله استعاده و بر اوست نام سابقاً مذکور  
 و او مستلزم تحکومها فی الحسم البشری علی تاویل لا مفر و لا مهرب سرچ  
 اختصار درین و کلاماً متران للمذورات و الشاعات الکثیره  
 فی البین چهارم آنکه هرگاه سیحان قائل بحسم کذریه یعنی علم ازلی  
 که عبارت از انقوم ابن است و اما اعتبار حقیقی از انقوم اب و روح حیدر مندرگ و پند  
 لازم آمد و خلوفات الهی از خفیت علم الاحیاء فیما هی بوضوئین و تعلق عرض بمرحومین مع  
 انظر عن استحالته استحالته الصفات و الاعراض و تبدلها بالجواهر و الاحیاء الکثیره فیما هی بوضوئین مع  
 ازین پس انحصار نجات و حضرت عیسی بنیاد علیه السلام و در آن سائر الانبیاء و الرسلین من لدن  
 ادم الی زمان خاتم الانبیاء علیه السلام و التمام نظر ظاهر نفس با برست تفصیل این اجمال آنکه از مسیحیان  
 منصفان میرسیم که مراد از کفار هتیدن و نجات داود حضرت یسح حبیب ایا را و این است  
 انقضای نجات تمامی عالمین از منون و غیر منون این گردان و این بعضی است از این منقول

بر آن دلالت دارد پس این امر غیر مسلم و غیر صحیح است کسی آن قابل نیتواند شد و اگر را  
 اینست که سبب نجات نیستی هستند با نیتنی که هر یک که از حضرت بیان می آورده و او همان  
 عقاید حق و نجات بخانه خود یا از جانب حق تعالی بدیافت پس این امر در حدیث است با حضرت نذر  
 جمیع ستمگران برای تعلیم طریقه حق ایمان که باعث هدایت و نجات ایشان بود و مهربانان شدند  
 و از بیجااست که طریقه اخفیت با طریقه ایمانی سابقین و تحریف و از او قسم خوانند و از این  
 تفاوت نداشت بلکه در حق او نوشته و سالفه بیشتر از بنیای سابقین بر خود و در خانه و در حق  
 سنی آیه یستمر آن واقع است قد سمعتم انه قیل للاولین لا تقتل فان من قتل او علی  
 الدیون وانا اقول کل من غضب علی اخیه باطلا فقد وجب علیه  
 الدیون و من قاتل اخیه یا جاهل جب علیه الحکم و من قاتل  
 لاحیه احق فقد وجب علیه ناکجه و انتهی او غیر ملک من العبادات  
 وین فصل فرموده اند لا تظنوا انی جئت لاقض الناموس و الا انی جئت  
 بل لا کمل انتهی و در بیان در این است تصور کنید که من از هر زخم  
 پاشیدن نوریت و سائل اینها آمده ام اینها به شما پاشیدن نه بلکه به شما پاشیدن  
 انتهی و نیز اعران کرده اند بعد از استقال خود و نجات و این خلق حکم و بیاعت و فرمان  
 برداری خود با الهی مثل دیگر پیغمبران علیه السلام چنانچه در فصل است و من قاتل او قاتل  
 که وقتیکه ما و اولاد زبیدی از حضرت برای فرزندان خود و مرتبه جلوسه ایشان درین بار  
 حضرت در ملکوتی سموات که گمائی از دخول جنت یا بلندی و فرستادن و این بوده اند  
 طلوع از حضرت و پاسخ او فرمود و خطا بالولد اما کاسی ففکران و صیغتی تصدیق  
 و اما جلوسه که از این بسیار فلیس لی ان اعطیه الا الله



اعد لهم في الحرام ما كان لهم من غيرهم ولا يفتي فيهم ولا يفتي فيهم من غيرهم ولا يفتي فيهم من غيرهم  
 كذا يسميهم خواميد يفتي لكن نشستن برست است وچوب وچوب برست برای من انیکه  
 بدیم که کسانیکه از پدر من عین شده اند تهی و نیز بخیل و جوارح و غیره که من نزد است خیر  
 الذین عملوا الحسنات الى قيامة الحياة والذين عملوا السيئات الى  
 قيامة الله في يومه كست اقدار ان اعمال من ذات واما الحكم بما السم  
 ودينى عدل لاني لست اطلب مشيتي بل مشية من ارسلني انهم  
 يعني برون خواميد اما انيكه نگي کرده باشند از برای قیامت حیات یعنی نجات ابدی و ان  
 کسانیکه کرده باشند برای قیامت آخر یعنی معذب شدن من از خویش میشوند و همیشه  
 آنچه می شنود حکم کند حکم من حق است زیرا که من خود را نمیخواهم بلکه خواستن من در حق  
 است و آنچه از من انجیل الفارسی سجان الله من کلام که بجهت و توحید و غیره است و آنچه  
 و اما آنچه در رسالت خود مثل و یکره و لان اظهار ساخته چگونه از معبود منیون گفت و غالباً  
 شفاعت ندانان ازل ایان که صامی ایشان بجهت و شرک کرده و از جمله حق تعالی هستند که  
 نسبت ایان و فضل الهی عذاب بدین عالمی یافته اند نجات اخروی و غیره باین صفت از  
 بسکه مخصوص نجاتیم غیرت بوده و بعضی بشارت سابقه مخصوص بهایمان که با آنها و ایشان  
 حضرت مسیح را تمام انبیا می شمارند از آن مخصوص با حضرت ساخته اند من کتبنا الفاسد علی  
 الفاسد كما اشرنا اليه سابقا ايضا تمت الرسالة السماء بالكشف الاستار عن وجوه  
 الاسرار بعون الله الملك الجبار وحسن توفيقه وتأيداه والحمد لله اود و آخر  
 باطنا وظاهرا و صلى الله على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين  
 يا ابا ابدین ما دارت السموات حول الارضين

[illegible]





CALL No. { ۱۹۷۵ م } ACC. No. ۷۳۷۱  
 AUTHOR شجر مادی  
 TITLE کشف الاستار عن الوجوه والاسرار -

--	--	--	--



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

